نامه‌هایی برای محمد پیامبر

پژوهشی بر ریشه‌های قرآن

نامه‌هایی برای محمد پیامبر

پژوهشی بر ریشه‌های قرآن

امین قضایی

گروه انتشارات آزاد ایران

امین قضایی

نامه‌هایی برای محمد پیامبر / پژوهشی بر ریشه‌های قرآن

گروه انتشارات آزاد ایران ـ سوئد

www.entesharate-iran.com

ISBN 978-91-7637-021-6

ژوئن ۲۰۱۵فروردین ماه ۱۳۹۴

فهرست

مقدمه	۷
نامه‌ها و ملحقات	۱۹
پراکندگی متن قرآن	۲۱
ملحقات	۴۳
حروف مقطعه	۶۱
مسئله ضمایر در قرآن	۶۷
فرقان	۷۹
سبع المثانی	۸۷
بررسی سوره قصص و یوسف	۹۱
مقتسمین	۹۵
سوره‌های عبس و مرسلات	۱۰۷
نویسندگان نامه‌ها	۱۱۳
فرقه ابیونی	۱۱۷
مکان حضور نویسندگان	۱۴۱
توریه و پنهان کاری	۱۵۳
یک نتیجه‌گیری	۱۵۹

مقدمه

قرآن در کنار تورات و انجیل یکی از تاثیرگذارترین کتب بر زندگی صدها میلیون انسان از چهارده قرن پیش تا اکنون بوده است. بسیاری از کلمات آن وارد زبان روزمره مسلمانان شده و با کوچکترین اشارات در آن احکامی صادر شده است که روی جان و مال و سرنوشت میلیاردها انسان بر کره زمین تاثیر گذارده است. اگرچه مسلمانان مدعی فصاحت، بلاغت و معنای هفت لایه آن هستند، اما هنگامی که این کتاب با نگاهی بی طرف خوانده شود، خواننده از پراکندگی، ابهام و مغالطات آن در شگفت خواهد ماند. قرآن با وجود محبوبیت فوق العاده در جهان اسلام به ندرت توسط عامه مسلمانان به زبانی که بفهمند خوانده می‌شود و ایشان این وظیفه را برعهده مفتیان و ملایان گذارده‌اند. البته آنان نیز از متن قرآن برای صدور احکام و فروش دین استفاده می‌کنند و تلاشی برای رمزگشایی از قرآن و تفسیر آن با یک رویکرد علمی ندارند. پس اگر اکثر مسلمانان به خود زحمت نمی‌دهند کتاب مقدس شان را بخوانند و اگر هم بخوانند به سختی از آن سر در می‌آورند و یا تعصب‌شان مانع یک تفسیر درست از متن خواهد شد، پس زحمت

این کار را باید پژوهشگران سکولار بکشند. باید دید که قرآن براستی چگونه حاصل آمده، چگونه گردآوری شده، از چه منابعی اقتباس کرده است و ریشه و منشا قصص و آموزه‌های آن در کجاست. اهمیت این پژوهش‌ها نه به خاطر محتوای قرآن بلکه به سبب ایمان کورکورانه ای است که میلیون‌ها انسان به آیات آن دارند.

من در این کتاب یک تفسیر سکولار از قرآن بدست خواهم داد. پژوهش مطرح شده در این کتاب به نتایج شگفت آوری درباره قرآن رسیده است و درباره بسیاری از ابهامات موجود در متن قرآن، فرضیات معقول و مستندی را ارائه داده است.

تمامی تفاسیر مسلمانان متعصب بر قرآن به تمامی فرض را بر این نهاده‌اند که متن قرآن کلام خداست که توسط جبرئیل بر محمد وحی شده است و او نیز این پیام را تمام و کمال به مردم منتقل کرده است. این پیش فرض متعصبانه موجب شده است که مفسرین مسلمان در اغلب موارد قادر به درک منظور نویسنده متن نباشند چرا که اولا در تفسیر، متن را با متون و سنن دیگر (کتاب مسیحی و یهودی) تطبیق نمی‌دهند و دوم اینکه از هرگونه برداشتی که منجر به خدشه‌دار شدن دانش و اولوهیت فرضی نویسنده باشد طفره رفته‌اند و حتی در بسیاری از موارد فحوای کلام را با تفسیر دلبخواهی و تغییر در ترجمه لاپوشانی کرده‌اند. تفاسیر مفصل ایشان چیزی جز تفاسیر دلبخواهی، اتکا به احادیث نامعتبر و جعلی و حدس و گمان‌های بی اساس و گاها عجیب

نیست. حجم عظیم تفسیرات و عبارت‌پردازی‌های توخالی مفسرین مسلمان صرفا برای معتبر جلوه دادن متن است اما در واقعیت، این تفاسیر در اکثر مواقع تلاشی هستند برای ستایش از قرآن و عمیق جلوه دادن متن. این کتاب ضمن بررسی متن قرآن، نمونه‌هایی از این تعابیر و تفاسیر غلط را نشان خواهد داد.

خوشبختانه پژوهشگران سکولار و غربی از این تعصبات مذهبی آزاد هستند (البته اگر تعصبات مسیحی و غربی جایگزین آن نشده باشد) و می‌توانند به روش‌های مدرن تفسیر و رویکردهای زبان شناختی قرآن را بررسی کنند. با این حال، به نظر من ایشان به دلایلی در بررسی متن قرآن چندان پیش نرفته‌اند، زیرا نتوانسته‌اند با دیدگاه درستی به متن قرآن بنگرند. می‌توان این پژوهشگران را به دو دسته تقسیم کرد:

گروه اول، سنت و احادیث اسلامی را به عنوان پایه ای برای تحقیق خود بر قرآن پذیرفته‌اند و دقیقا توسط همین احادیث و روایات گمراه شده‌اند. یکی از معتبرترین این افراد شرق شناس آلمانی، تئودور نولدکه است. وی در مقدمه کتاب "تاریخ قرآن" می‌نویسد:

«هر قدر فرد با زندگی نامه محمد و منبع تحریف نشده از شناخت ما درباره ذهنیت او آشناتر شود، بیشتر متقاعد می‌شود که

محمد واقعا به رسالت خود برای تغییر بت‌پرستی غلط اعراب[1] و تبدیل آن به مذهبی عالی‌تر و نجات بخش ایمان داشته است. در غیر این صورت چگونه می‌توانسته این چنین به کرات علیه منکرین خود موعظه کرده باشد و آنها را به شکنجه‌های وحشت آور جهنم تهدید کند با اعتراف به اینکه اگر وحی کامل را منتقل نکرده باشد، مستجوب عذاب الهی خواهد شد؟ چگونه بسیاری از مسلمانان معقول و اصیل، خصوصا دوستان نزدیک وی ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب، در روزهای خوب و بد می‌توانستند کنار او باشند، اگر او چیزی جز یک شیاد نبود... در نتیجه وی هرآنچه از بیرون، خویشتن درونی اش را به جنبش و جوش وا می‌داشت، صدای خدا می‌دانست که بر او مقدر شده است. تفسیر تحت الفظی و ظاهری از وحی که مبنای اسلام را شکل می‌دهد از این جا ناشی می‌شود. در ارتباط با این واقعیت است که محمد سوره‌هایی را که با تلاش آگاهانه با استفاده از داستان‌های بیگانه بوجود آورده، به عنوان اولین ثمرات ذهن به هیجان آمده و یک پیام الهی و واقعی معرفی می‌کند.[2]»

۱- برخلاف نظر نولدکه این تصور غلط است که اعراب زمان قریش را بت پرست بدانیم. آنها به مانند محمد، الله را می‌پرستیدند و تنها تفاوت در باورهای الهیاتی این بود که ایشان قائل به شفاعت سه فرشته خدا به نام‌های لات، منا و عزای بودند. برای بررسی بیشتر در این مورد رجوع کنید به :
http://burier.blogspot.nl/2014/02/blog-post_14.html

۲- Theodor Nöldeke (1860), ‘The History of the Quran’, Translated by Wolfgang H. Behn. Leiden. Boston (2013)

نولدکه از همان آغاز کتاب خود، یک نتیجه گیری عجولانه کرده است. وی تصور می‌کند که چون محمد به الهی بودن پیام خود ایمان داشته و برای آن هزینه داده و تلاش فراوان کرده است، پس نمی‌توانسته با همدستی دوستان خود شیادی کرده باشد. بنابراین براستی آنچه می‌گفته را کلامی می‌دانسته که به وحی شده است و نتیجه دوم اینکه محمد خود نویسنده قرآن بوده است. اما نولدکه در اینجا از یک فاکت درست، یک نتیجه غلط گرفته است. از این فاکت که محمد به وحی بودن کلام خود ایمان داشته است الزاما نتیجه نمی‌شود که وی تصور می‌کرده به وی وحی می‌شود. یک امکان دیگری نیز وجود دارد و من در این کتاب تلاش می‌کنم درستی این امکان را نشان دهم. محمد واقعا ایمان داشته که پیام وی، وحی خداست اما نه به این معنا که مستقیما و شخصا باور داشته که توسط فرشته‌ای به وی وحی می‌شود. او به رسالت خود ایمان داشته است و پیام خود را وحی خدا می‌دانسته اما وی می‌توانسته پیام الهی را از کس دیگری دریافت کرده باشد و از کتبی که به وی داده می‌شده موعظه می‌کرده است اگرچه او براستی معتقد بوده که متن این کتب پیام خداست. نولدکه این امکان را در نظر نمی‌گیرد.

دسته دوم از پژوهشگران سکولار غالبا منتقد اسلام و تجدید نظر طلب هستند یعنی در اعتبار منابع اسلامی و تفاسیر موجود از

آن تجدید نظر کرده و از ابتدا متن قرآن را نه در زمینه تاریخی مفروض در روایات اسلامی (در مکه توسط مردی به نام محمد بن عبدالله از سن چهل سالگی و...) بلکه صرفا با اتکا به روش‌های مختلف تفسیر متن و دیگر مستندات تاریخی بررسی کرده‌اند[۱]. بنابراین ایشان صحت آنچه منابع متاخر اسلامی و تاریخ پذیرفته شده از اسلام نزد مسلمانان را کنار می‌گذارند یا به آنها دیده شک می‌نگرند. با این نگاه اصلا معلوم نیست که آورنده قرآن حتما شخصی به نام محمد بن عبدالله باشد و در این دیدگاه بیشتر تلاش می‌شود تا با بررسی زبان شناختی و ریشه‌های غیراسلامی متن قرآن، آنرا یک محصول متاخر معرفی کنند[۲]. برخی از این پژوهش‌ها به این بسنده کرده‌اند که خاستگاه و تاثیر پذیری قرآن از مذاهب یهودی و مسیحی را اثبات کنند و به این ترتیب نشان دهند که برخلاف نظر مسلمانان، قصص اشاره شده در قرآن بدیع نیستند بلکه اقتباسی هستند از کتب رسمی (انجیل و تورات) و دیگر کتب

---

۱ -از جمله این پژوهشگران می‌توان به مایکل کوک (Micheal Cook)، جان وانزبروگ (John E. Wansbrough)، پاتریشیا کرون (Patricia Crone) و کریستف لوکزنبرگ (Christoph Luxenberg) اشاره کرد.

۲-برای نمونه نگاه کنید Ruin و Ohlig تحت عنوان " خاستگاه‌های پنهان اسلام: پژوهشی جدید در تاریخ اولیه آن" :

Karl-Heinz Ohlig & Gerd-R. Puin (2012) ‘The Hidden Origins of Islam: New research into its early history’ Prometheus Books, 2012 (German edition, Verlag Hans Schiler, 2005)

مربوط به فرقه‌های الحادی مسیحی و کتب غیرکانونی یهود[1]. در تاثیر پذیری احکام شریعت اسلام نیز از مذهب یهود جای شک وجود ندارد اما سئوال اینجاست که این تاثیر پذیری به چه شکلی صورت گرفته است. گروهی دیگر از این پژوهشگران نیز روی تاریخ قرآن و نحوه جمع آوری آن متمرکز هستند. وانزبروگ ظهور اسلام را نه ناشی از صرفا التقاط فرهنگی بلکه تلاش یک فرقه مسیحی-یهودی برای نفوذ در اعراب می‌داند(Wansbrough, 1977). مطالعات من در این کتاب اگرچه در روش و استدلال کاملا مستقل از بحث وانزبروگ است اما این نتیجه گیری وی را تایید می‌کند. از گروه تجدید نظر طلبان که رویکردهای زبان شناختی پیش گرفته‌اند، کار کریستف لوکزنبرگ شایان ذکر است. وی بسیاری از بخش‌های متن قرآن را اصالتا یک مناجات نامه سریانی می‌داند که به اشتباه تعبیر و ترجمه شده است (باید در نظر داشت که نسخه‌های اولیه قرآن نقطه گذاری نشده بوده و برخی از این ابهامات در اثر نقطه گذاری اشتباه پدید آمده است) (Luxenberg, 2007). وجود کلماتی با ریشه‌های سریانی نشان می‌دهد که متن قرآن اصالتا در یک محیط صرفا عربی یا حتی عبری زبان به وجود نیامده

۱-برای یک نمونه از پژوهش‌های مسیحیان در پاسخ به اسلام که تلاش می‌کنند اقتباسی بودن داستان‌های نقل شده در قرآن را نشان دهند رجوع کنید به :

Masud Masihiyyen ‘Muhammad and the Apocryphal Gospels’. Retrieved from at 2015-01-06 <http://www.answering-islam.org/authors/masihiyyen/rebuttals/zawadi/infancy_gospels.html>

است. با این حال لوکزنبرگ و بسیاری دیگر از تجدید نظر طلبان قادر نیستند توضیح دهند که چگونه متن قرآن می‌تواند همزمان یک متن سریانی باشد و در عین حال از محیط حجاز بیرون آمده باشد[۱].

استدلال و نتیجه من در این کتاب، در هیچکدام از دو دسته نمی‌گنجد. در حالیکه نظریه من نیازی به قبول منابع اسلامی یعنی حدیث و سیره درباره رسالت پیامبری محمد در مکه ندارد، هیچ نیازی هم به رد کلیت آن دیده نمی شود و براحتی می‌توانیم بپذیریم که قرآن اگرچه نه به شیوه‌ای که ادعا می‌شود، حاصل موعظات مردی به نام محمد در مکه بوده است. نتیجه ای که من در این کتاب می‌خواهم بگیرم در واقع شوکه کننده است: کتابی که در دست ماست در واقع قرآن نیست! آنچه چهارده قرن به عنوان کتاب قرآن می‌شناسیم در واقع کتاب یا قرآنی نیست که در خود متن به آن اشاره می‌شود. این کتاب در واقع مجموعه نامه‌هایی است که از سوی فرقه ای از مسیحیان یهودی(ابیونی‌ها) برای محمد ارسال می‌شده و به همراه این نامه‌ها، بخش‌های مختلفی از کتب مذهبی ترجمه می‌شده تا محمد از روی آنها ذکر یا موعظه کند و این "ذکر" از روی کتاب همان چیزی است که نویسنده نامه‌ها قرآن می‌خواند. بنابراین وقتی در متن از قرآن، کتاب و... صحبت

۱-اگرچه برخی از تجدید نظرطلبان به درستی نشان می‌دهند که اسلام به عنوان یک مذهب یکپارچه و دارای کتاب بعدها و بعد از فتوحات و به تدریج شکل گرفت. اما نمی‌توان قبول کرد که اعراب قبل از فتوحات کاملا عاری از عقاید مذهبی بوده‌اند.

می‌شود، منظور همین متن نامه نیست بلکه ملحقاتی است که یک فرقه مذهبی به همراه این نامه برای میسیونر مذهبی خودشان ارسال کرده‌اند. بخش‌هایی از این موعظات، تاویل و جمع بندی آنها در داخل متن وجود دارد ولی این کلیت متن سوره‌ها نیست که قرار بوده خط به خط موعظه شود.

وقتی در متن به کلمه قرآن و یا ذکر برمی‌خوریم، منظور همین جملاتی نیستند که می‌خوانیم بلکه منظور از قرآن صرفا موعظه یا ذکری از روی کتب و منابعی است که برای محمد فرستاده شده است. این منابع و ملحقات نامه‌ها از دست رفته‌اند و آنچه به عنوان قرآن جمع آوری شده است، صرفا مجموعه‌ای از این نامه‌ها و به همراه بخش‌های اندکی از تذکره‌ها است.

وقتی به متن قرآن با این دیدگاه جدید برخورد کنیم، بسیاری از ابهامات متن روشن می‌شود. لحن خطابی قرآن، عدم اشاره به موضوع بحث و زمینه، پراکندگی در شرح داستانها، اشارات جزئی به رویدادی بدون هیچ توضیحی، همگی به این دلیل است که اصل موعظه متن این نامه نیست.

این نظریه درک ما از کتاب قرآن را برای همیشه تغییر خواهد داد. آنچه محمد موعظه می‌کرده و به عنوان دلیل و گواه بر الهی بودن کلام خویش می‌آورد ارتباط مستقیمی با متن این نامه‌ها ندارد. مسئله بر سر این نیست که بگوییم بخش‌هایی از قرآن از دست رفته است. مسئله این است که محمد در مکه با خواندن این

نامه‌ها برای مردم، رسالت خود را انجام نمی‌داده است بلکه کتبی را برای مردم می‌خوانده است که همراه با نامه‌ها به دست او می‌رسید. در واقع اصلا احمقانه است که متن قرآن که در بسیاری از موارد شخص محمد را خطاب قرار می‌دهد، برای کسی خوانده و موعظه شود.

با این نظریه که آیات مکی در متن قرآن نامه‌هایی هستند که برای محمد به طور متوالی ارسال می‌شده است می‌توانیم نتایج هر دو دسته مذکور را بپذیریم یعنی قرآن هم از زبان محمد در مکه و در حجاز نقل می‌شده است و هم در خارج از حجاز تولید شده است و بین این دو هیچ تناقضی وجود ندارد. پژوهشگران مذکور برای هر دوی آن دلایل و مستندات در اختیار دارند اما نتوانسته‌اند آنرا به کمک یک نظریه منسجم توضیح بدهند. برای این ناتوانی چند دلیل وجود دارد:

۱. هر تحلیلی درباره متن قرآن مقدمتا باید بین آیات مکی و مدنی تفاوت قائل شود. نتایج حاصل از آیات مکی را نمی توان به آیات مدنی تسری دارد و بالعکس. این دو در محتوا، سبک، انتخاب کلمات، افرادی که خطاب قرار داده می‌شوند، مواضع اخلاقی و... متفاوت و بعضا متعارض هستند. هنگام مقایسه این دو، به سختی می‌توان تصور کرد که این دو به یک نویسنده تعلق داشته باشد. بنابراین تحلیل و مطالعه متن قران بدون تمیز میان این دو به خطا

خواهد رفت. در این کتاب، من صرفا آیات مکی را مورد تحلیل قرار خواهم داد و استدلالات من تنها در مورد آن به کار می‌رود.

۲. متن آیات مکی محمد را رسول خطاب قرار می‌دهد و نه نبی. بسیار گمراه کننده است که رسول را پیامبر (prophet) تعبیر و تفسیر کنیم. رسول کسی است که فرستاده می‌شود تا مردم را به دین خدا دعوت کند. اما این بدان معنا نیست که وی نبی است یعنی مستقیما به وی وحی می‌شود و با خدا در ارتباط است. محمد زمانی که به مدینه رفت این ادعا را کرد و در مدینه به عنوان یک کاهن و نبی مدعی دریافت وحی مستقیم از خدا شد. اگر کسی ادعا کند که فرستاده خداست و کلام خدا را بر زبان جاری می‌کند الزاما به معنای این ادعا نیست که فرشته خدا بر وی ظاهر شده و از وی پیام خدا را دریافت کرده است.

۳. به کار بردن افعالی مانند "انزلنا" و "ارسلنا" و در هم آمیختگی نقل قول خدا و کلام نویسنده، موجب شده است که پژوهشگران متوجه نقل قول‌ها نشوند. در برخی از موارد متن از زبان خدا بیان می‌شود و در برخی دیگر از زبان شخص دیگری. همچنین ضمایر نیز در متن بسیار متغیر است و باعث ابهام بیشتر متن می‌شود.

۴. ایشان این فرض را از مسلمانان قبول کرده‌اند که کلماتی مانند "کتاب"، "قرآن عربی"، "کتاب مبین"، "کتاب حکیم" و...همگی به همین متنی که می‌خوانیم اشاره دارد. همچنین ترجمه‌ها و تفاسیر نیز گمراه کننده‌اند و کلماتی که در واقع در زبان عربی معنایی ندارند به گونه ای تعبیر و معنا شده‌اند که ادعای الهی بودن متن پذیرفته شود.

۵. سیره نبوی و احادیث نیز در این میان گمراه کننده هستند. آنها عمدتا تلاش‌های متاخری هستند برای درک منظور قرآن از سوی مسلمانان. پذیرش روایات و تفاسیر آنان مانع یک بررسی بی طرف و علمی از متن قرآن خواهد شد.

نامه‌ها و ملحقات

پراکندگی متن قرآن

پیش از آغاز باید چند نکته را درباره قرآن بیان کرد. اول از همه، قرآن را نباید کتابی یکپارچه و منسجم دانست. قرآن در واقع مجموعه‌ای از نوشته‌های پراکنده است که بنا به احادیث رسمی منابع اسلامی، در زمان حکومت عثمان، خلیفه سوم، جمع آوری و سرهم بندی شده است. در آن زمان نسخه‌های بسیاری از قرآن موجود بود، اما عثمان تنها نسخه زید بن ثابت (با تایید حفصه همسر محمد) را معتبر قلمداد کرد و دستور داد که دیگر نسخه‌ها جمع آوری و منهدم شوند. این در حالی بود که نسخه‌های معتبری که نزد ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود موجود بود، نادیده گرفته شد. عبدالله بن مسعود با این ادعا که نسخه وی صحیح است حاضر نشد که قرآن خود را نابود کند. بنا به احادیث، وی معتقد بود که دو سوره آخر قرآن، وحی خدا نیستند و نباید در کتاب گنجانده شوند.[۱]

در سال ۱۹۷۲، در مسجدی در شهر صنعا در یمن، به طور تصادفی ۱۲۰۰۰ کاغذ پوستی از قرآن کشف شد که قدمت آن به ۶۷۱ بعد از میلاد می‌رسد یعنی تقریبا همزمان با خلافت عثمان. در این کاغذهای پوستی دو لایه متن دیده می‌شود. یک لایه زیرین از متن قرآن شسته شده است و روی آن متن جدیدی از قرآن

۱ -نگاه کنید به http://www.answering-islam.org/Gilchrist/Jam/chap3.html

بازنویسی شده است. متن زیرین به خاطر وجود فلز در جوهر در طول زمان دوباره ظاهر شده است و هنگامی که با متن رویی و نسخه رسمی قرآن مقایسه می‌شود تغییرات جزئی زیادی در آن دیده می‌شود. قرآن صنعا قدیمی‌ترین نسخه موجود از قرآن است و تغییرات متن زیرین با متن رویین و قرآن رسمی اثبات می‌کند که متن قرآن تمام و کمال حفظ نشده است و مانند هر متن قدیمی(پیش از صنعت چاپ) در طول زمان با بازنویسی دچار تغییرات شده است.

حتی در متن قرآن نیز می‌توان فهمید که تمامی قرآن در اختیار ما نیست:

وَإِذْ قُلْنَا لَکَ إِنَّ رَبَّکَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤیا الَّتِی أَرَینَاکَ إِلاَّ فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی القرآن وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا یزِیدُهُمْ إِلاَّ طُغْیانًا کَبِیراً ﴿سوره ۱۷، آیه ۶۰﴾

«به یاد آور زمانی را که به تو گفتیم پروردگارت احاطه کامل به مردم دارد (و از وضعشان کاملا آگاه است) ما آن رؤ یائی را به تو نشان دادیم فقط برای آزمایش مردم بود، همچنین شجره ملعونه را که در قرآن ذکر کرده‌ایم، ما آنها را تخویف (و انذار) می‌کنیم اما جز بر طغیانشان افزوده نمی‌شود.» (ترجمه مکارم شیرازی)

در ترجمه فولادوند شجره ملعونه، درخت ملعون ترجمه شده است. در هر حال، در هیچ کجای دیگر قرآن اشاره ای به این شجره ملعونه نیست. در حالی در این آیه به وضوح گفته می‌شود که شجره

ملعونه در قرآن ذکر شده است. پس باید آیاتی از قرآن وجود داشته باشد که در آن به شجره ملعونه اشاره شده، اما در دست ما نیست.

مشکل قرآن تنها نقص آن نیست، بلکه ترتیب زمانی آیات نیز کاملا نامشخص است. سوره‌های قرآن (به جز سوره اول یعنی فاتحه) از بزرگ به کوچک مرتب شده است و نه براساس زمان نزول آیات. از محتوای متن می‌توان دانست که کدامیک از سوره‌ها مکی (قبل از هجرت) و کدامیک مدنی (بعد از هجرت) هستند. با این حال، در میان برخی از سوره‌های مدنی، آیات مکی نیز مشاهده می‌شود و برعکس.

مشکل دیگر بر سر راه تفسیر قرآن، عدم اشاره به زمینه متن و موضوع صحبت است. به ندرت اشاره ای به اسامی‌خاص، نام مکان‌ها و زمان حوادث می‌شود. در بسیاری از موارد معلوم نیست که سخن از چه کسی و خطاب به چه کسی است. به همین دلیل، مفسرین برای درک متن، به احادیث متوسل می‌شوند و به اصطلاح برای برخی آیات شان نزول قائل می‌شوند. با این حال، اکثر احادیث (در صورتیکه معتبر قلمداد شوند) تنها آیات مدنی را توضیح می‌دهند و در توضیح آیات مکی ساکت هستند. همچنین موضوع صحبت ناگهان تغییر می‌کند و نویسنده بدون مقدمه از یک موضوع به موضوع دیگری می‌رود. ضمایر نیز مشخص نیستند. خدا گاهی به شکل اول شخص جمع ظاهر می‌شود و گاهی به شکل سوم شخص

مفرد. گاهی اول شخص جمع، به نظر می‌رسد که فرشتگان باشند و نه خدا:

وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأمْرِ رَبِّکَ لَهُ مَا بَینَ أیدِینَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَینَ ذَلِکَ وَمَا کَانَ رَبُّکَ نَسِیا ﴿سوره ۱۹، آیه ۶۴﴾

« و [ما فرشتگان] جز به فرمان پروردگارت نازل نمی‌شویم آنچه پیش روی ما و آنچه پشت‌سر ما و آنچه میان این دو است [همه] به او اختصاص دارد و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است» (ترجمه فولادوند)

اینکه ضمیر جمع فرشتگان باشد تنها حدس مترجم است. در هر حال مشخص است که در اینجا ضمیر جمع خدا نیست.

در نهایت، در قرآن کلماتی دیده می‌شود که ریشه عربی ندارند و حتی مفسرین اسلامی نیز معنای واقعی آنرا نمی‌دانند و تنها به حدس و گمان بسنده کرده‌اند. حتی اسم فعلی قرآن در زبان عربی پیش از اسلام استفاده نمی‌شده است. ریشه احتمالی این کلمه، واژه مسیحی سوری قریانی qiryani به معنای خواندن از یک مکتوب در هنگام موعظه است. بنابراین مسیحیان سوری (بلاد شام) بودند که از واژه قرآن یا قریان، به عنوان معادلی برای موعظه‌ها و خطابه‌هایشان استفاده می‌کردند. مثال دیگر کلمه الیاس در سوره‌های ۶:۸۵ و ۳۷:۱۲۳ است که منظور همان پیامبر Elijah است. کلمه الیاس از کلمه عبری این پیامبر مشتق نشده است بلکه از ترجمه سوری و یونانی این نام گرفته شده است(امری که نشان

می‌دهد متن قرآن ریشه‌های سریانی دارد). همین گفته در مورد کلمه یونس صادق است که در زبان عبری Yonah تلفظ می‌شود اما در ترجمه یونانی عهد عتیق، یونس است (Gilchrist, 1995). بسیاری از کلمات مانند کوثر، زبانیه، حور العین نیز در متن قرآن ریشه عربی ندارند و تنها بر حسب حدس و گمان به آن معنایی را نسبت داده‌اند.

به لحاظ محتوایی نیز بسیاری از آیات متن قرآن در تضاد با یکدیگر است (در ادامه، موارد بسیاری ذکر خواهد شد). لحن و محتوای آیات مکی کاملا متفاوت از آیات مدنی است و به سختی بتوان تصور کرد که نویسنده یا گوینده این آیات یک نفر باشد.

تمامی این موارد نشان می‌دهد که متن قرآن برخلاف نظر مسلمانان، نه فصیح است و نه پرمعنی، بلکه گنگ، پراکنده و گاهی بی‌معنا و متناقض‌نماست.

تعصب و پافشاری بی جای مفسرین مسلمان بر اینکه متن قرآن، کلام خداست، باعث شده که تفاسیر مفصل ایشان به جای روشن‌تر کردن متن، به ابهام بیشتر و لاپوشانی منظور متن منجر شود.

به فارسی زبانان گفته شده است که متن قرآن از چنان بلاغت و شیوایی برخوردار است که تا کنون هیچ عرب زبانی نتوانسته متنی مانند آنرا بیاورد. این ادعای گزاف از متن خود قرآن اتخاذ شده است و به آن "تحدی" می‌گویند. مسلمانان متعصب ادعا می‌کنند

که بعد از گذشت چهارده قرن هنوز به این ادعای تحدی پاسخ داده نشده است و این نشانه ای بر اعجاز و منحصر به فرد بودن متن قرآن است. البته در کشورهای اسلامی مطمئنا کسی جرات انجام این کار را نداشته و ندارد زیرا سریعا به الحاد، کفرگویی و فتنه‌انگیزی محکوم خواهد شد. این ادعای گزاف مسلمانان البته یک مغلطه پوچ است. معلوم نیست منظور از آوردن سوره‌هایی مثل قرآن چیست و منظور از تشابه از چه لحاظ است. چه معیاری برای قضاوت وجود دارد و چه کسی قرار است قضاوت کند؟ مشخصا هرکسی مانند خودش و به سبک و سیاق خودش می‌نویسد و این نشانه اثبات چیز خاصی نیست. با این حال، در سال ۱۹۹۹، دو نفر به نام‌های (احتمالا مستعار) و الصفی و المهدی از کمیته امگا ۲۰۰۱ به این ادعای تحدی پاسخ دادند و کتابی تحت عنوان "فرقان الحق" نوشتند (Al Saffee & Al Mahdi, 1999). قابل حدس است که واکنش مسلمانان به این کتاب چه بود[1]. آنها به جای بررسی منصفانه، این کتاب را فتنه و خدعه ای برای تحریف قرآن دانستند و در کشورهای اسلامی کسی جرات ورود و ترویج این کتاب را ندارد. مسلم است که ادعای "تحدی"، یک گزافه گویی توخالی و

۱-برای یک نمونه از پاسخ‌های مسلمانان متعصب ایرانی به ادعای تحدی در فرقان الحق رجوع کنید به:

http://porseman.org/showarticle.aspx?id=774

پوشالی است[1]. پس بهتر است با دیدی علمی و رویکرد تفسیری صحیح به متن قرآن نگاه کنیم و ببینیم که این متن براستی چیست، چه کسی یا کسانی آنرا نوشته‌اند و برای چه منظور نوشته شده است.

- ملحقات

اینکه متن قرآن چگونه حاصل آمده از چهار حالت خارج نیست (البته بحث ما در اینجا منحصر است به آیات پیش از هجرت یا به اصطلاح آیات مکی):

۱. مسلمانان بر این باور هستند که متن قرآن کلام خداست که به صورت شفاهی توسط جبرئیل برای محمد قرائت شده یا در سینه وی گنجانده شده و وی همه آنرا بی کم و کاست به خاطر سپرده است. برای یک تحقیق علمی نمی‌توان چنین فرضی را مطرح کرد. بنیان یک دیدگاه علمی بر عقل استوار است و نه خرافات و امور ناممکن. هرگونه فرضیات مبتنی بر وجود ماورا طبیعت را باید کنار گذارد. با این حال، از آنجایی که برخی از خوانندگان ممکن است به الهی بودن متن قرآن باور داشته باشند، می‌توان نمونه‌هایی از تناقضات متن را نشان داد:

۱-خواننده هوشیار متوجه خواهد شد که هم ادعای تحدی کودکانه و مغلطه آمیز است و هم تلاش برای نوشتن متنی مانند قرآن.

هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم مَّا فِی الأَرْضِ جَمِیعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاء فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ ﴿۲:۲۹﴾

« او خدائی است که همه آنچه (از نعمتها) در زمین وجود دارد، برای شما آفریده سپس به آسمان پرداخت، و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود و او به هر چیز آگاه است.»

در آیه فوق گفته می‌شود که خدا ابتدا زمین را آفرید و سپس به آفرینش آسمان پرداخت و هفت آسمان را از هم جدا کرد.

أَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاء بَنَاهَا. رَفَعَ سَمْکَهَا فَسَوَّاهَا. وأَغْطَشَ لَیلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا. وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِکَ دَحَاهَا ﴿سوره ۷۹، آیات ۲۷ الی ۳۰﴾

«آیا آفرینش شما دشوارتر است یا آسمانی که [او] آن را برپا کرده است . سقفش را برافراشت و آن را [به اندازه معین] درست کرد. و شبش را تیره و روزش را آشکار گردانید . و پس از آن زمین را با غلتانیدن گسترد.»

اما در این آیات به وضوح می‌بینیم که خدا ابتدا آسمان را آفریده و سپس زمین را با غلطاندن(!) بوجود آورده است. صرف نظر از غیرواقعی بودن این دعویات، از این دو شق منطقا تنها یکی میسر است. تناقضات منطقی دیگری نیز در قرآن دیده می‌شود مانند اشتباهات در محاسبات سهم ارث و بسیاری از موارد دیگر که ذکر آن از حوصله این بحث خارج است.

کیهان و جهانی که الله در قرآن به تصویر می‌کشد در تضاد کامل با دانش و شناخت علمی ما از جهان است. در متن قرآن بارها می‌خوانیم که آسمان سقفی با ستون‌های نامرئی است(۱۳:۲، ۳۱:۱۰). نقش کوه‌ها ثابت نگاه داشتن زمین است (۱۶:۱۵، ۳۱:۱۰، ۲۱:۱۳، ۷۹:۳۲). آسمان مانند یک سقف است که ستارگان مانند چراغهایی آویزان هستند(۶۷:۵، ۲۵:۶۱، ۴۱:۱۲) و در بالای این سقف خداوند همراه با فرشتگان بر عرش نشسته است(۱۷:۹۲، ۱۰:۳، ۲۵:۵۹ و...). زمین و آسمان در شش یا هشت روز آفریده شده‌اند. انسان از گل سفال مانند بوجود آمده است(۵۵:۱۴، ۲۳:۱۲، ۳۲:۷، ۳۸:۷۱ و...) و نطفه انسان از پشت مرد و استخوانهای میان سینه زن بسته می‌شود (۸۶:۷). داستان‌های باورنکردنی تورات نیز در قرآن تکرار می‌شود مانند آفرینش جهان در شش یا هشت روز، آفرینش اولین زن از دنده نخستین مرد، طوفان نوح، معجزات موسی و مانند آن.

بر اساس این تناقضات منطقی و عدم تطابق آشکار با علم، نمی‌توان فرض کرد که نویسنده متن قرآن، خدایی باشد که آسمان و زمین را خلق کرده است. چنین خدایی باید اول از همه نسبت به آفرینش کیهان و انسان آگاهی داشته باشد. اما نویسنده متن قرآن نه تنها شناختی نسبت به این مسائل ندارد بلکه شناخت او حتی از دانش زمان خودش هم عقب تر به نظر می‌رسد.

۲. فرض دوم که در میان غیرمسلمانان و منتقدین محبوب است آن است که محمد متن قرآن را برای خود نوشته است و از روی آن قرائت می‌کرده است. در سوره ۲۵ آیه ۵ می‌خوانیم:

" و گفتند افسانه‌های پیشینیان است که آنها را برای خود نوشته و صبح و شام بر او املا می‌شود (۵)"

با این حال، این آیه، فرضیه فوق را نه تقویت بلکه تضعیف می‌کند. اگر محمد خود نویسنده یا مبدع قرآن باشد، دیگر نیازی نیست کسی بر او آنرا املا کند. همچنین از احادیث مشخص است که محمد فرد بی سوادی بوده یا حداقل سواد اندکی داشته طوری که حتی در مدینه نیز برای نوشتن نیازمند کاتب بوده است[۱]. همچنین از روایات و به خصوص آیات مدنی می‌توان دانست که محمد به هیچ وجه مردی حکیم و اهل علم نبوده است.

این فرضیه ضعیف است. قبول این فرضیه بدین معناست که لحن خطابی قرآن کاملا تقلیدی است و هیچ شخصیت بیرونی به جز محمد وجود نداشته است که در تولید این متن تاثیرگذار باشد. در اکثر موارد متن آیات مکی خطاب به محمد است و نه شخص

۱- اینکه آیا محمد براستی مرد بی سوادی بوده است در این باب موضوعیتی ندارد. وی حتی اگر باسواد بوده، این مسلم است که کتابت نمی‌کرده است و مردی اهل علم و حکمت نبوده است. سوره ۲۹ آیه ۴۸ می‌خوانیم: «و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست خود نمی‌نوشتی و گر نه باطل‌اندیشان قطعا به شک می‌افتادند». برخی دیگر از پژوهشگران مانند نولدکه ادعا کرده اند که امی به معنای افراد غیریهودی و مسیحی است. یعنی کسانی که اهل کتاب نیستند.

دیگری. اگر محمد نویسنده آن باشد دلیلی وجود نداشته که متن را مستقیما خطاب به مردم ننویسد (کمااینکه در آیات مدنی به کرات مومنین را خطاب قرار می‌دهد). اگر به آیات مدنی دقت کنیم می‌بینیم که اکثر آنها خطاب به مسلمانان بوده و با عبارت «یا ایها الذین آمنو...» آغاز می‌شوند و یا مستقیما منافقین را خطاب قرار می‌دهد. این لحن سخن در آیات مکی به ندرت دیده می‌شود و معمولا خود محمد خطاب قرار داده می‌شود.

علاوه بر این، نکته دیگری که این فرضیه را تضعیف می‌کند، این موضوع است که در برخی موارد نویسنده (فرضی) محمد را تخطئه کرده است:

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقرآن مِن قَبْلِ أن یقْضَی إِلَیکَ وَحْیهُ وَقُل رَّبِّ زِدْنِی عِلْمًا ﴿سوره ۲۰، آیه ۱۱۴﴾

«پس بلندمرتبه است خدا فرمانروای بر حق و در [خواندن] قرآن پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان یابد شتاب مکن و بگو پروردگارا بر دانشم بیفزای ».

إِن کَادُواْ لَیفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَینَا إِلَیکَ لِتفْتَرِی عَلَینَا غَیرَهُ وَإِذًا لاَّتَّخَذُوکَ خَلِیلًا. وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاکَ لَقَدْ کِدتَّ تَرْکَنُ إِلَیهِمْ شَیئًا قَلِیلًا. إِذًا لَّأَذَقْنَاکَ ضِعْفَ الْحَیاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لاَ تَجِدُ لَکَ عَلَینَا نَصِیرًا. ﴿سوره ۱۷، آیات ۷۳ الی ۷۵﴾

«و چیزی نمانده بود که تو را از آنچه به سوی تو وحی کرده‌ایم گمراه کنند تا غیر از آن را بر ما ببندی و در آن صورت تو را به دوستی خود بگیرند. و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم قطعا نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی. در آن صورت حتما تو را دو برابر [در] زندگی و دو برابر [پس از] مرگ [عذاب] می‌چشانیدیم آنگاه در برابر ما برای خود یاوری نمی‌یافتی.»

وَمَا كُنتَ تَرْجُو أَن يلْقَى إِلَيكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيراً لِّلْكَافِرِينَ ﴿۸۶﴾ وَلَا يصُدُّنَّكَ عَنْ آياتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيكَ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿سوره ۲۸، آيات ۸۶ الی ۸۷﴾

«و تو امیدوار نبودی که بر تو کتاب القا شود بلکه این رحمتی از پروردگار تو بود پس تو هرگز پشتیبان کافران مباش . و البته نباید تو را از آیات خدا بعد از آنکه بر تو نازل شده است باز دارند و به سوی پروردگارت دعوت کن و زنهار از مشرکان مباش.»

اگر محمد نویسنده باشد و آنرا طوری نوشته باشد که گویی از طرف یک خدا و خطاب به خودش نوشته شده است، دور از ذهن است که در متن، علیه خود سخن بگوید یا خودش را تهدید و تخطئه کند (البته کاملا ناممکن نیست). در هر حال، من دلیلی در دست ندارم که این فرضیه را در مورد آیات مکی (و نه مدنی) بپذیرم.

همچنین گویا محمد درباره نام خدایش هم چندان مطمئن نبوده است. برای مثال در اینکه هنگام نماز و دعا خدا را به چه نامی صدا بزنند، محمد نیازمند سئوال از نویسنده بوده است:

قُلِ ادْعُواْ اللّهَ أَوِ ادْعُواْ الرَّحْمَنَ أيا مَّا تَدْعُواْ فَلَهُ الأَسْمَاء الْحُسْنَى وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَينَ ذَلِکَ سَبِيلًا ﴿سوره ۱۷، آیه ۱۱۰﴾

«بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید هر کدام را بخوانید برای او نامهای نیکوتر است و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن و میان این [و آن] راهی [میانه] جوی»

اگر محمد همان نویسنده قرآن باشد باید برای وی مسلم باشد که رحمان همان خداست. اما این نام برای محمد و مردم قریش صفت غریبی برای الله به نظر می‌رسیده است (و در بسیاری از آیات خدا رحمان خوانده می‌شود و این صفت جایگزین اسم می‌شود):

«و چون به آنان گفته شود رحمان را سجده کنید می‌گویند رحمان چیست آیا برای چیزی که ما را [بدان] فرمان می‌دهی سجده کنیم و بر رمیدنشان می‌افزاید» (سوره ۲۵، آیه ۶۰)

۳. فرضیه سوم این است که فردی که در مکه یا اطراف حضور داشته و پنهانی و به صورت حضوری این متون را برای وی قرائت می‌کرده است. برخی حدس می‌زنند که این فرد ورقه بن نوفل یا سلمان فارسی بوده است. مطابق سیره

نبوی نوفل کسی بود که محمد را مطمئن می‌سازد که جبرئیل فرشته خدا را در کوه دیده است. وی اولین کسی بود که رسالت پیامبری محمد را تصریح می‌کند. این فرضیه با وجود اینکه طرفداران فراوانی دارد، نسبتا ضعیف است. فرض کنید آیاتی که در دست داریم سخنان مردی باشد که آنها را به محمد می‌آموخته تا برای مردم نقل کند. در این صورت نیازی نیست که نویسنده از محمد سئوال کند و یا خطابی بودن لحن را حفظ کند:

وَهَلْ أتَاکَ حَدِیثُ مُوسَی ﴿سوره ۲۰، آیه ۹﴾

«آیا خبر موسی به تو رسید؟»

هَلْ أتَاکَ حَدِیثُ ضَیفِ إِبْرَاهِیمَ الْمُکْرَمِینَ ﴿سوره ۵۱، آیه ۲۴﴾

«آیا خبر مهمانان ارجمند ابراهیم به تو رسید؟»

هَلْ أتَاکَ حَدِیثُ الْغَاشِیةِ ﴿سوره ۸۸، آیه اول﴾

«آیا خبر غاشیه به تو رسیده است؟»

اگر گوینده در کنار محمد حضور داشته است، پس نیازی نبوده است که این سئوالات در متن قرآن گنجانده شوند. همچنین یک مکالمه حضوری متن نهایی را منسجم تر خواهد ساخت حال آنکه ما چنین انسجامی را در متن قرآن مشاهده نمی‌کنیم.

دلیل دوم این است که در برخی از آیات، صحبت بین نویسنده و محمد خصوصی به نظر می‌رسد و حتی بهتر است کسی از آن خبردار نشود. برای مثال در سوره ۸۶ می‌خوانیم:

«آنان دست به نیرنگ می‌زنند (۱۵) و [من نیز] دست به نیرنگ می‌زنم (۱۶) پس کافران را مهلت ده و کمی آنان را به حال خود واگذار (۱۷)»

و نهایتا اینکه نویسنده در آیات مکی نسبت به مکه و منطقه حجاز اطلاعاتی نمی دهد و به نظر می‌رسد که شناختی از منطقه ندارد. در عوض توصیف وی از نشانه‌های خدا بیشتر منطقه ای خوش آب و هوا و حتی کنار دریا را به ذهن متبادر می‌کند (برای مثال نگاه کنید به آیات سوره ۸۰). تنها مورد استثنایی در اشاره افراد حاضر در مکه سوره ابی لهب است. اما همین اشاره نیز نشان می‌دهد که نویسنده در کنار محمد حضور نداشته است زیرا ضرورتی برای مکتوب کردن این سوره که چیزی لعن و نفرین نیست به نظر نمی رسد (البته رد این فرضیه که نویسنده در مکه حضور نداشته است به این معنا نیست که محمد حامیانی در مکه نداشته و کسانی نبوده‌اند که وی را در انجام کارش کمک و تشویق کنند).

۴. فرضیه چهارم این است که محمد، متن را به صورت نامه‌هایی از دوردست دریافت می‌کرده است. من دلایل بسیاری برای پذیرش این فرضیه دارم. عدم اشاره به محتوا

و مضمون، زمان‌ها و مکان‌ها، دقیقا به این خاطر است که نویسنده در حال پاسخ به نامه ای (یا پیام شفاهی) از سوی محمد است و بنابراین نیازی به اشاره به موضوع نبوده است زیرا موضوع و مشکل توسط محمد قبلا در نامه ای بیان شده است. مثلا سئوالات فوق تنها در یک مکاتبه معنا می‌یابد و از وی می‌پرسد که آیا این داستان را شنیده یا دریافت کرده است و سپس توضیح کوتاهی درباره آن می‌دهد. کافی است متن قرآن را به چشم نامه ای بخوانید که برای محمد ارسال می‌شده است. اجازه دهید چند نمونه را بررسی کنیم:

۱-۴ . در قرآن به جملات بسیاری برمی‌خوریم که هیچ نیازی نیست به عنوان نتیجه یک مکالمه حضوری ثبت شوند یا حتی به خاطر سپرده شوند. بسیاری مسائل شخصی هستند و تنها خود محمد را خطاب قرار می‌دهند بنابراین هیچ ضرورتی برای انتقال آن به شخص سوم نیست. در ابتدای سوره طه می‌خوانیم.

مَا أنزَلْنَا عَلَیکَ الْقرآن لِتَشْقَی ﴿سوره ۲۰، آیه دوم﴾

«قرآن را نازل نکردیم تا به رنج افتی»

این آیه و بسیاری دیگر از آیات از یک دیالوگ شخصی خبر می‌دهد و هیچ نیازی نیست که در یک مکالمه حضوری این جمله را به عنوان پیامی به مردم حفظ یا ثبت شود. مضحک است که

تصور کنیم، محمد چنین عباراتی را برای مردم قرائت می‌کرده است. مشخص است که محمد پیامی‌داده است و از مشکلاتی که در هنگام موعظه قرآن برایش پیش آمده شکایت کرده است. در ادامه و در آیه ۱۱۴ نویسنده عنوان می‌کند:

«پس بلندمرتبه است خدا فرمانروای بر حق و در [خواندن] قرآن پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان یابد شتاب مکن و بگو پروردگارا بر دانشم بیفزای.»

به نظر می‌رسد که محمد صبر نکرده است تا تمام محتوا از طریق نامه‌ها (احتمالا داستان موسی) برایش ارسال شود. پس خصوصی بودن برخی پیام‌ها نشان می‌دهد که متن از یک مکاتبه حاصل شده است و نه مکالمه.

۴-۲. در متن بارها به وضوح از کتاب و صحیفه صحبت می‌شود. در سوره نحل در اولین آیه می‌خوانیم:

أَتَى أَمْرُ اللّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يشْرِكُونَ ﴿سوره ۱۶، آیه اول﴾

«امر خدا دررسید پس در آن شتاب مکنید او منزه و فراتر است از آنچه [با وی] شریک می‌سازند.»

سپس در آیه ۶۴ همین سوره نوشته می‌شود:

وَمَا أَنزَلْنَا عَلَيكَ الْكِتَابَ إِلاَّ لِتُبَينَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُواْ فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يؤْمِنُونَ﴿۶۴﴾

«و ما [این] کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند برای آنان توضیح دهی و [آن] برای مردمی که ایمان می‌آورند رهنمود و رحمتی است.»

به وضوح گفته می‌شود که برای محمد کتابی فرستاده شده است تا اختلافی درباره یک موضوع را حل کند. احتمالا منظور از رسیدن امر خدا، کتابی است شامل قوانین و یا موضوعی که محل اختلاف نظر بوده است. البته گفته نمی‌شود که اختلاف بر سر چه چیزی است و در هیچ کجای متن این سوره صحبتی از وجود یک اختلاف و امر یا قضاوت خدا در مورد موضوع محل اختلاف دیده نمی‌شود. پس کتابی که قرار است اختلافی را حل کند کجاست؟ در خود متن، به اختلاف و حل آن اشاره ای نشده است. پس باید چیزی در الحاق با این نامه برای محمد ارسال شده باشد.

یا در سوره ۱۹ چند بار می‌خوانیم که:

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيا ﴿۴۱﴾... **وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ** مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيا ﴿۵۱﴾... **وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ** إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيا ﴿۵۴﴾... **وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ** إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيا ﴿۵۶﴾

عبارت **وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ** در متن به وضوح از محمد می‌خواهد که داستان‌های پیامبران را از یک کتاب ذکر کند. برای مثال در آیه ۵۶ از محمد می‌خواهد که در کتاب از ادریس برای مردم یاد

کند. هیچ داستانی از ادریس در متن قرآن به چشم نمی خورد. پس باید داستان ادریس در کتابی به جز متنی که در دست داریم موجود باشد. کلمه "کتاب" در اینجا حتما اشاره به متنی است خارج از متن سوره‌هایی در دسترس ماست.

مفسرین مسلمان معمولا کتاب را همین آیاتی می دانند که در دست ماست. اگر تفسیر آنان را بپذیریم، برای کتاب سه معنای متفاوت در قرآن وجود دارد: ۱. کتاب به معنای کتب پیشین مانند تورات و انجیل. ۲. کتاب به معنای نامه اعمالی که در قیامت در دست مردم می‌دهند. ۳. کتابی که قرآن از آن نوشته یا ارسال شده است. در متن واضح است که بین قرآن و کتاب تفاوتی وجود دارد بنابراین آنها متوسل به این توجیه شده‌اند که گویا خدا همه قرآن را در کتابی نزد خود محفوظ دارد و به تدریج آنرا برای محمد نازل می‌کند. این تصور به لحاظ الهیاتی به جبرگرایی می‌انجامد. این بدین معناست که سخنان خدا درباره رفتار کافران، مسلمانان و منافقین، زنان محمد، جنگ‌ها همه از پیش نوشته شده است. البته این تفسیر تلویحا اعترافی است به اینکه منظور از کتاب همین متنی نیست که در دست ماست و کتاب چیزی است که نزد نویسندگان محفوظ بوده و بخش‌هایی از آن به تدریج برای محمد نازل می‌شده است.

۳-۴. در برخی از آیات اشاره به ارسال نامه هست. در سوره مدثر (۷۴) در پاسخ به مشرکین و کسانی

که آیات فرستاده شده را انکار کرده‌اند، می‌خوانیم:

بَلْ يرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أن يؤْتَى صُحُفًا مُّنَشَّرَةً ﴿۵۲﴾

«بلکه هر کدام از آنها انتظار دارد نامه جداگانه‌ای برای او فرستاده شود.»

در اینجا به وضوح صحبت از یک نامه است. نویسنده می‌گوید که این انتظار بی جایی است که برای هرکسی نامه جداگانه ای ارسال شود.

گاهی متن به وضوح اشاره می‌کند که شخصی برای محمد نامه‌ها را ارسال کرده است. در سوره نمل آیه ۶ می‌خوانیم:

وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقرآن مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿۶﴾

«و بطور مسلم این قرآن از سوی حکیم دانائی بر تو القا می‌شود.»

مفسرین مسلمان هیچ راهی ندارند جز اینکه با اطمینان مدعی شوند منظور از حکیم علیم همان خداست. طباطبایی در تفسیر المیزان می‌نویسد:

« و اگر در میان همه اسمای حسنای خدا دو نام شریف حکیم و علیم را ذکر کرده، برای آن بود که دلالت کند بر اینکه نزول این قرآن از ناحیه سرچشمه حکمت است، دیگر هیچ ناقضی نمی تواند

آن را نقض کند و هیچ عامل وهنی نمی تواند آن را موهون سازد و نیز، از ناحیه منبع علم است، پس هیچ دروغی در اخبار آن نیست، و هیچ خطایی در قضاوتش راه ندارد.»

اما دلیل اینکه چرا در ابتدای این سوره و قبل از شرح داستان موسی و سلیمان، گفته می‌شود که تو این قرآن را از حکیمی علیم دریافت می‌کنی در آیه ۷۶ بعد از پایان نقل داستان‌ها مشخص می‌شود:

إِنَّ هَذَا الْقرآن يقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يخْتَلِفُونَ ﴿۷۶﴾

«این قرآن اکثر چیزهائی را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند برای آنها بیان می‌کند.»

پس نویسنده می‌خواهد محمد را مطمئن کند که این سخنان فرد حکیمی است که چیزهایی را می‌داند که یهودیان در موردش اختلاف نظر دارند(احتمالا منظور داستان سلیمان است). تفسیر طباطبایی پر از سخنان توخالی است. اگر این داستان‌ها از سوی خدا به محمد القا می‌شود دیگر بی معناست که بر حکیم و علیم بودن خدا تاکید شود.

البته ما باید به عباراتی که ظاهرا در تعارض با فرضیه چهارم است نیز توجه کنیم. یکی از معدود تعارضات با این فرضیه آیه ۶ سوره ۸۷ است:

سَنُقْرِؤُكَ فَلَا تَنسَی ﴿۶﴾

«ما به زودی (قرآن را) بر تو قرائت می‌کنیم و هرگز فراموش نخواهی کرد»(مکارم شیرازی)

اگر این ترجمه فعل سنقروک .. را قبول کنیم، پس به نظر خواهد رسید که نویسنده متن، می‌گوید بزودی قرآن برای محمد قرائت یا روخوانی (recite) می‌شود تا وی فراموش نکند. اما کریستف لوکزنبرگ با رجوع به ریشه سریانی آن ، معنای اصلی آنرا آموختن (teach) می‌داند. بنابراین وی این آیه را اینطور تصحیح می‌کند:

"ما بزودی به تو یاد خواهیم داد (طوری که) فراموش نکنی."

ما در ادامه بحث، فرضیه چهارم را می‌پذیریم و تحلیل خود را براساس این فرضیه ادامه می‌دهیم. در متن، بارها به قرآن، ذکر، قرآن مبین، کتاب، کتاب مبین، کتاب حکیم، فرقان و...اشاره می‌شود. مفسرین اسلامی‌تمامی این کلمات را یکسان تعبیر کرده و آنرا همین متنی می‌دانند که تحت عنوان قرآن در دست ماست. اما متن بوضوح بین قرآن و کتاب تفاوت می‌گذارد. در یک جا گفته می‌شود که قرآن نازل شده است و در جای دیگر کتاب.

برای مثال:

وَكَذَلِكَ أنزَلْنَا إِلَيكَ **الْكِتَابَ** فَالَّذِينَ آتَينَاهُمُ الْكِتَابَ يؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاء مَن يؤْمِنُ بِهِ وَمَا يجْحَدُ بِآياتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ

وَمَا كُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيمِينِكَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ .

بَلْ هُوَ آياتٌ بَينَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يجْحَدُ بِآياتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيهِ آياتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآياتُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ

أَوَلَمْ يكْفِهِمْ أَنَّا أنزَلْنَا عَلَيكَ الْكِتَابَ يتْلَى عَلَيهِمْ إِنَّ فِی ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يؤْمِنُونَ ﴿سوره ۲۹، آیات ۴۷ الی ۵۱﴾

« و همچنین ما قرآن (در اصل کتاب است) را بر تو نازل کردیم پس آنان که بدیشان کتاب داده‌ایم بدان ایمان می‌آورند و از میان اینان کسانی‌اند که به آن می‌گروند و جز کافران [کسی] آیات ما را انکار نمی‌کند .و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست خود [کتابی] نمی‌نوشتی و گر نه باطل‌اندیشان قطعا به شک می‌افتادند. بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم یافته‌اند و جز ستمگران منکر آیات ما نمی‌شوند . و گفتند چرا بر او از جانب پروردگارش نشانه‌هایی [معجزه‌آسا] نازل نشده است بگو آن نشانه‌ها پیش خداست و من تنها هشداردهنده‌ای آشکارم. آیا برای ایشان بس نیست که این کتاب را که بر آنان خوانده می‌شود بر تو فرو فرستادیم در حقیقت در این [کار] برای مردمی که ایمان دارند رحمت و یادآوری است.» (ترجمه فولادوند)

مترجم کتاب را همان قرآن تعبیر و ترجمه کرده است. اما در اینجا ذکر می‌شود که محمد از روی یک کتاب برای مردم تلاوت و یا آنرا حفظ و تکرار می‌کرده است! همچنین گفته می‌شود که اینها آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم یافته‌اند. در سینه چه کسانی؟ مگر نه اینکه ادعا می‌شود الله از طریق جبرئیل این آیات را به محمد وحی کرده است؟ اگر فرضیه چهارم را بپذیریم، منظور سینه کسانی است که این آیات یا نوشته‌ها را به صورت نامه ای مکتوب برای محمد ارسال کرده‌اند.

این در حالی است که در دیگر آیات، قرآن ذکر خوانده می‌شود یا چیزی برای تذکر دادن یا ذکر کردن:

وَلَقَدْ یسَّرْنَا الْقرآن لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿سوره ۵۴، آیه ۲۲﴾

«و قطعا قرآن را برای پندآموزی آسان کرده‌ایم پس آیا پندگیرنده‌ای هست»

و یا :

لَقَدْ أنزَلْنَا إِلَیكُمْ كِتَابًا فِیهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿سوره ۲۱، آیه ۱۰﴾

«ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله تذکر (و بیداری) شما در آنست، آیا اندیشه نمی‌کنید؟» (ترجمه مکارم شیرازی) (بهتر است این طور ترجمه شود: ما به سوی شما کتابی فرستاده ایم که ذکر و مناجات شما در آن (فیه) است پس آیا اندیشه نمی‌کنید؟)

در اینجا قرآن عینا معادل با کتاب نیست، بلکه قرآن ذکری است از روی کتاب. همچنین در سوره ۱۰ آیه ۳۷ می‌خوانیم:

وَمَا كَانَ هَذَا الْقرآن أَن یفْتَرَى مِن دُونِ اللّهِ وَلَكِن تَصْدِیقَ الَّذِی بَینَ یدَیهِ وَتَفْصِیلَ الْكِتَابِ لاَ رَیبَ فِیهِ مِن رَّبِّ الْعَالَمِینَ ﴿۳۷﴾

« و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر خدا [و] به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق [کننده] آنچه پیش از آن است

می‌باشد و توضیحی از آن کتاب است که در آن تردیدی نیست [و] از پروردگار جهانیان است.»

در اینجا قرآن توضیح و تفصیلی است از کتابی که در الهی بودنش شک نیست. تفاوت بین قرآن (به عنوان ذکری از روی کتاب) و کتاب آنچنان واضح است که مفسرین مسلمان مجبور شده‌اند که به وجود کتاب یا لوح محفوظی اعتقاد بیاورند که نزد خداست و قرآن آیاتی است که از روی آن بر محمد نازل می‌شود. قبول چنین چیزی منجر به پذیرش جبرگرایی می‌شود زیرا باید بپذیریم که همه رخدادهایی که در قرآن به آن اشاره شده از جمله واکنش مشرکین و منافقین یا مسلمانان، همگی در لوحی محفوظ از پیش نزد خدا نوشته شده است. مشکل دیگر برای این تعبیر تخیلی مفسرین مسلمان این است که در بسیاری از آیات واضح است که منظور از کتاب، نه لوح محفوظ نزد خدا بلکه تورات است. اما اگر ما فرضیه چهارم را بپذیریم و قبول کنیم که نویسندگان مسیحی برای محمد نامه‌ها و متون ترجمه شده (قرآن عربی) از روی کتب برای محمد ارسال می‌کرده‌اند، این آشفتگی و سردرگمی از بین می‌رود. با قبول این فرض، کتاب همان تورات و دیگر کتب یهودی-مسیحی است که نزد نویسندگان در لوحی محفوظ است و بخشی از آن به صورت ذکر به عربی ترجمه شده و برای محمد به تدریج ارسال می‌شده است.

در آیات نخستین سوره‌های زیر به وضوح می‌بینیم که کتاب و قرآن دو چیز متفاوت هستند زیرا در کنار هم عنوان شده‌اند:

ذَلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیبَ فِیهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِینَ ﴿سوره ۲، آیه دوم﴾

الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتَابِ الْحَکِیمِ ﴿سوره ۱۰، آیه اول﴾

الَر کِتَابٌ أُحْکِمَتْ آیاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ ﴿سوره ۱۱، آیه اول﴾

الَرَ تِلْکَ آیاتُ الْکِتَابِ وَقرآن مُّبِینٍ ﴿سوره ۱۵، آیه اول﴾

طس تِلْکَ آیاتُ الْقرآن وَکِتَابٍ مُّبِینٍ ﴿سوره ۲۷، آیه اول﴾

کِتَابٌ فُصِّلَتْ آیاتُهُ قرآنا عَرَبِیا لِّقَوْمٍ یعْلَمُونَ ﴿سوره ۴۱، آیه دوم﴾

وَالْکِتَابِ الْمُبِینِ.إِنَّا جَعَلْنَاهُ قرآنا عَرَبِیا لَّعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ ﴿سوره ۴۳، آیات ۲ و ۳﴾

فهرست فوق نشان می‌دهد که عناوین مختلفی برای آنچه بر محمد نازل می‌شده (یا ارسال می‌شده) به کار رفته است. ترجمه مکارم شیرازی برای آیه دوم سوره ۴۱ چنین است: کتابی که آیاتش هر مطلبی را در جای خود بازگو کرده است، فصیح و گویا برای جمعیتی که آگاهند. و ترجمه فولادوند: کتابی است که آیات آن به روشنی بیان شده قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که می‌دانند.

در این موارد قرآن آنچیزی است که می‌توان آنرا در هنگام موعظه یا مناجات قرائت کرد و این مجزا از کتاب است. در واقع منظور این است که کتابی است روشن که آیاتش به زبان عربی است و بنابراین محمد می‌تواند برای موعظه نیز از آن استفاده کند[1].

اگر به آیه اول سوره ۱۵ در فهرست فوق دقت کنیم گفته می‌شود که "الف لام راء کتابی است که آیات آن استحکام یافته سپس از جانب حکیمی آگاه به روشنی بیان شده است". کدام حکیم آگاه؟! اگر متن را یک نامه بدانیم، می‌توان فهمید منظور این است که کتابی با آیات محکم برای محمد ارسال شده و مردی حکیم بر آن موخره ای نیز نوشته است. بنابراین منظور از کتاب، ادامه نامه نیست.

همچنین دقت کنید به آیه اول سوره ۲ در فهرست فوق. در اینجا به جای کلمه تلک یا هذا از ذالک (آن) استفاده شده است که نشان می دهد آیه به کتابی خارج از متن اشاره دارد.

در برخی موارد صحبت از کتاب می‌شود و در برخی موارد صحبت از کتاب و قرآن در کنار یکدیگر. در حالت اول، کتاب برای موعظه به کار نمی‌رود یا شاید اصلا به زبان عربی نباشد و در حالت دوم مراد این است که کتاب را می‌توان برای موعظه نیز استفاده

۱-کریستف لوکزنبرگ در کتاب خود این آیه را با رجوع به معنای اصلی کلمه فصلت در زبان آرامی ترجمه دوباره کرده است و ترجمه او با آنچه در اینجا می‌گوییم مطابقت دارد. نگاه کنید به
Luxenberg., C (2007) The Syro-Aramic of Reading of the Koran. Hnas Schiler

کرد. در هر دو حالت، نه قرآن و نه کتاب الزاما متنی نیستند که ما می‌خوانیم بلکه چیزی است خارج از متن که در متن به آن اشاره می‌شود (البته نه همیشه و بخش‌هایی از مناجات‌ها و امثال در متن موجود است). همچنین به سوره قدر(۹۷) دقت کنید:

إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيلَةِ الْقَدْرِ ﴿١﴾

ما آنرا در شب قدر نازل کردیم.

مفعول جمله در فعل «انزلناه» اشاره به نازل کردن چیزی دارد. این سوره پنج آیه کوتاه بیشتر ندارد. منطقی به نظر نمی رسد که منظور نویسنده همین پنج آیه باشد. پس چه چیزی در شب قدر نازل شده است؟ مسلم است که نویسنده به چیزی بیرون از خود این متن اشاره دارد. در واقع متن (سوره قدر) نامه ای است که به همراه آن (کتابی یا متنی) ضمیمه شده است و سپس در نامه گفته می‌شود که ما این (متن الحاقیه) را در شب قدر نازل کرده ایم.

بنابراین در هنگام مطالعه متن ، کاملا گمراه کننده خواهد بود اگر "کتاب"، "قرآن"، "بینات"، "ذکر"، همه را همین متنی ببینیم که جلوی چشم ماست. آنها الزاما به خود متن اشاره نمی‌کنند بلکه به ضمیمه یا متنی همراه با نامه اشاره دارند.

پس ما در اینجا با مجموعه ای از نامه‌ها طرف هستیم که به همراه کتابها و مناجات‌ها برای محمد ارسال می‌شده است. کتاب، قرآن و بیناتی که از نزول یا ارسال آن صحبت می‌شود، نمی‌تواند

صرفا همین متنی باشد که در دست ماست. احتمالا بخش‌هایی از متن، به خصوص برخی از سوره‌های کوتاه آخر قرآن بخشی از همین مناجات‌ها باشد(مانند سوره‌های اخلاص و فاتحه) و یا بخش‌هایی از سوره‌هایی که شامل قصص انبیاست یا نقل قول‌هایی از آنچیزی باشد که "قرآن مبین" خوانده می‌شود. در هر حال، یک چیز مشخص است: قرآنی که ما در دست داریم، عینا همان "قرآن" و "کتابی" نیست که در متن به آن اشاره می‌شود.

مفسرین و مترجمین قرآن، برای لاپوشانی عناوین اولیه سوره‌ها "کتاب حکیم"، "قرآن مبین"، "کتاب مبین"، "قرآن عربی"، "قرآن مجید"، "ذکر" و غیره را به تمامی همین متن سوره‌ها تعبیر کرده‌اند. اما همانطور که از نظر گذشت، در بسیاری از این موارد، این عناوین به چیزی خارج از متن اشاره می‌کنند. این موضوع، فرضیه ما مبنی بر اینکه متن سوره‌ها، در واقع نامه‌هایی هستند که همراه با آنها بخش‌های مختلفی از کتب ارسال می‌شده را تقویت می‌کند. حتی برخی مسلمانان برای توجیه بیشتر، با سوء تعبیر عامدانه از کلمه مبهم "قدر"، ادعا می‌کنند که در واقع قرآن به صورت یک کتاب کامل در شب قدر به طور یکجا بر محمد نازل شده است و سپس به تدریج بر او قرائت می‌شده است(این در حالی است که قرآن در ۱۵:۹، ۱۷:۱۰۶ ، ۲۵:۳۲، ۷۶:۲۳ به صراحت اعلام

می‌کند که قرآن به تدریج نازل شده است[1]). این ادعا البته برای توجیه و گمراه کردن اذهان از این واقعیت است که متن قرآن، نامه‌هایی هستند همراه با الحاقیه‌هایی تحت عنوان "کتاب حکیم"، "فرقان"، "قرآن مبین" و مانند آن. در واقع اصلا مسلمانان نمی‌دانند که منظور از شب قدر چیست؟ این شب به عنوان شبی که قرآن بر محمد یکجا نازل شده است جشن گرفته می‌شود و در آن مسلمانان تلاش می‌کنند تا صبح به عبادت بپردازند چرا که گمان می‌کنند صواب مناجات در این شب چندین برابر است. با این حال، به نظر می‌رسد منظور از قدر، شب تولد مسیح باشد، زیرا در ادامه می‌خوانیم: در آن [شب] فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند. در انجیل لوقا آمده است که فرشتگان به چوپانان تولد مسیح را اعلام می‌کنند (Luke 2:8-20). پس در واقع نزول فرشتگان به زمین ارتباطی با تولد مسیح باید داشته باشد و نویسنده احتمالا این عقیده مسیحی را منعکس می‌کند که در شب تولد مسیح، فرشتگان

۱-برای مثال طباطبایی در تفسیر خود از قرآن می‌نویسد: "ضمیر در"انزلناه"به قرآن برمی‌گردد، و ظاهرش این است که: می‌خواهد بفرماید همه قرآن را در شب قدر نازل کرده، نه بعضی از آیات آن را، مؤیدش هم این است که تعبیر به انزال کرده، که ظاهر در اعتبار یکپارچگی است، نه تنزیل که ظاهر در نازل کردن تدریجی است. پس مدلول آیات این می‌شود که قرآن کریم دو جور نازل شده، یکی یکپارچه در یک شب معین، و یکی هم به تدریج در طول بیست و سه سال نبوت که آیه شریفه"و قرآنا فرقناه لتقراه علی الناس علی مکث و نزلناه تنزیلا (2) "، نزول تدریجی آن را بیان می‌کند."
چنین تفسیری در خود دارای تناقض است. تمام متن قرآن یکپارچه و کامل نازل شده است و بعد به تدریج دوباره نازل شده است. این بدان معناست که همه آنچه در مورد اتفاقاتی مانند پاسخ به مشرکین، جنگ‌ها و اتفاقات دیگر در متن اشاره شده، همگی از قبل مکتوب بوده است!

برای برآورده کردن دعای مسیحیان و برکت دادن ایشان از آسمان نزول می‌کنند.

پس متن قرآن را می‌توان مجموعه ای از نامه‌ها (و نیز بخش‌هایی از ملحقات همراه با نامه) دانست که به همراه فصول و بخش‌های مختلف کتب برای محمد ارسال می‌شده است. متن قرآن خود در چند جا به وضوح اشاره می‌کند که تفاوت‌هایی میان آیات نازل شده وجود دارد:

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیهِ الْقرآن هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَینَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْیصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِیضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَیامٍ أُخَرَ یرِیدُ اللّهُ بِكُمُ الْیسْرَ وَلاَ یرِیدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُواْ الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُواْ اللّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿سوره ۲، آیه ۱۸۵﴾

«ماه رمضان [همان ماه] است که در آن قرآن فرو فرستاده شده است [کتابی] که مردم را راهبر و [متضمن] دلایل آشکار هدایت و [میزان] تشخیص حق از باطل است.» (ترجمه فولادوند)

ترجمه غلط و گمراه کننده است. به وضوح مشخص است که قرآن، بینات و فرقان چیزهای متفاوت از هم هستند و با حرف ربط "و" از هم مجزا شده‌اند در حالیکه مترجم "و" را نادیده گرفته است. در واقع باید اینطور خواند که ماه رمضان، ماهی است که در آن، "قرآن هدی للناس" و "بینات من الهدی" و "فرقان" نازل

شده است. کلمه فرقان به اشتباه به معنای جدا کننده حق از باطل تعبیر می‌شود در حالیکه در سوره ۲۵ (فرقان) آیه اول می‌خوانیم:

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿۱﴾

«بزرگ [و خجسته] است کسی که بر بنده خود فرقان (= کتاب جداسازنده حق از باطل) را نازل فرمود تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد.»

در این آیه مشخص است که فرقان کتابی است که برای محمد ارسال شده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاء وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ ﴿سوره ۲۱، آیه ۴۸﴾

« و در حقیقت به موسی وهارون فرقان دادیم و [کتابشان] برای پرهیزگاران روشنایی و اندرزی است.»

پس فرقان کتابی است که اولین بار برای موسی نازل شده است و سپس نویسنده آنرا برای محمد فرستاده است. پس قرآن همان فرقان نیست وبین آنها تفاوتی وجود دارد[۱].

همچنین سوره آل عمران به وضوح از تفاوتی بین آیات محکم و متشابه سخن می‌گوید:

۱-برای توضیح بیشتر درباره فرقان نگاه کنید به بخش "فرقان" در همین کتاب.

نَزَّلَ عَلَيکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَينَ يدَيهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ ﴿۳﴾

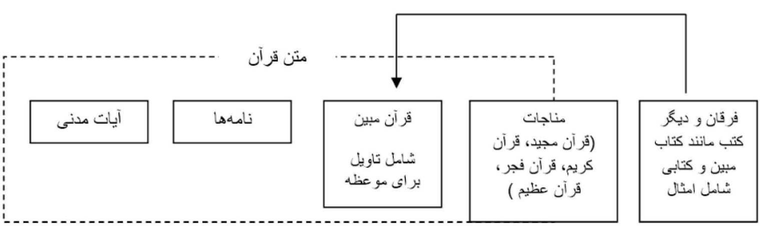
مِن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ کَفَرُواْ بِآيَاتِ اللّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿۴﴾

... هُوَ الَّذِی أَنزَلَ عَلَيکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آياتٌ مُّحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فی قُلُوبِهِمْ زَيغٌ فَيتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأْوِيلِهِ وَمَا يعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ يقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ ﴿۷﴾

این کتاب را در حالی که مؤید آنچه [از کتابهای آسمانی] پیش از خود می‌باشد به حق [و به تدریج] بر تو نازل کرد و تورات و انجیل را(۳) . پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد و فرقان [=جداکننده حق از باطل] را نازل کرد کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند بی‌تردید عذابی سخت‌خواهند داشت و خداوند شکست ناپذیر و صاحب انتقام است(۴)... اوست کسی که این کتاب را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم [=صریح و روشن] است آنها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تاویل‌پذیرند] اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تاویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند با آنکه تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند [آنان که] می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.

در آیات دوم و سوم گفته می شود که کتابی نازل شده است که موید تورات و انجیل است. پس برای محمد کتبی مشابه تورات و انجیل و نیز قرآن فرستاده شده و بعد در آیه هفتم گفته می شود، اوست کسی که این کتاب را فرو فرستاد برخی از آیاتش محکم هستند و برخی متشابه. معمولا آیات محکم و متشابه به ترتیب آیات صریح و آیات تاویل پذیر تعبیر می‌شوند که به نظر من چنین نیست(بعدا بحث خواهد شد).

با یک بررسی همه جانبه از متن قرآن و با قبول فرضیه چهارم، به این نتیجه می‌رسیم که کتب و متون مختلفی همراه با نامه‌ها برای محمد ارسال شده است که نمودار زیر، این بخش‌ها را نشان می‌دهد:



کتابی که ما تحت عنوان قرآن می‌شناسیم در اصل مجموعه نامه‌هایی است که برای محمد ارسال می‌شده است. با این حال، برخی از سوره همان مناجات‌ها هستند که تحت عنوان "قرآن فجر" (احتمالا سوره فجر)، "قرآن کریم"، "قرآن مجید " می‌شناسیم. این صفات در واقع نوع مناجات یا ذکر هستند و می‌توان آنرا به ترتیب مناجات یا ذکر صبحگاهی، ذکر بخشایش و ذکر عظمت

ترجمه کرد. احتمالا تنها بخش اندکی از این مناجاتها در قرآن حاضر درج شده است و بسیاری از دست رفته است. همراه با نامه‌ها کتابی تحت عنوان فرقان نیز ارسال شده است اما فرقان در متن وجود ندارد. در برخی سوره‌ها از کتاب مبین یا قرآن مبین (بینات) نیز سخن به میان می‌آید و این سوره‌ها دقیقا همان سوره‌هایی هستند که بیشتر داستان‌های انبیا در آن گنجانده شده است. قرآن مبین را باید بخشی از کتاب مبین دانست که به زبان عربی ترجمه شده و محمد می‌تواند از آنها برای موعظه خود استفاده کند. حدس من این است که کتاب مبین، تورات، اسفار یا بخشی از آن باشد. احتمالا بسیاری از آیات مربوط به قصص انبیا از همین کتاب مبین باشد. دلیل اشارات پراکنده به قصص در متن این است که اصل داستان در ملحقات وجود دارد و نویسنده در متن نامه به این داستان‌ها و بخش‌هایی از آن که مهم هستند اشاره می‌کند و به محمد تذکر می‌دهد که این داستان‌ها را برای مردم نقل کند.

حتی اگر کسی تصور کند که متن قرآن کلام خداست، نمی‌تواند از این نتیجه طفره برود که تمامی کلام خدا در کتاب قرآن موجود نیست.

تعیین توالی زمانی سوره‌های قرآن کار بسیار دشواری است، زیرا همچنانکه گفتیم متن قرآن از آنجایی که اصالتا نامه‌هایی هستند در پاسخ به پیام محمد، اشاره بسیار اندکی به زمینه بحث می‌کنند. با این حال، تقسیم بندی فوق (مناجات، نامه‌ها، قرآن و کتاب مبین،

فرقان و در نهایت آیات مدنی) به ما کمک می‌کند تا درکی از ترتیب زمانی قرآن بدست آوریم.

به نظر می‌آید که مناجات‌ها اولین چیزهایی باشد که به همراه نامه‌ها برای محمد ارسال می‌شده است. سوره‌هایی که در آن پاسخ به کافران داده نشده است و یا نسبت به واکنش اهل کتاب خوش بین است، باید مقدم باشند بر سوره‌هایی که نویسنده از واکنش و پاسخ‌های مشرکین و اهل کتاب دلسرد یا خشمگین شده است. نخستین آیات ارسال شده، سوره‌هایی هستند که درباره قیامت، رستگاری و عذاب قریب الوقوع صحبت می‌کنند.

به تدریج برای محمد کتابی شامل امثال، کتاب مبین و قرآن مبین (بخش‌هایی که به زبان عربی ترجمه شده و در متن از آن به عنوان قرآن عربی یاد می‌شود) نیز ارسال می‌شود که اساسا شامل قصص انبیاست و یا در آنها مثال‌های مختلف زده می‌شود(مانند سوره‌های ۱۲، ۱۵، ۲۶، ۲۷،۲۸، ۳۸). اما گویا از سوی مشرکین و برخی از اهل کتاب در اعتبار این آیات شک و تردید روا داشته می‌شود. سوره ۲۵، از ارسال کتابی تحت عنوان فرقان سخن می‌گوید و در آن گفته می‌شود که قرآن مهجور مانده است. واپسین سوره‌های مکی آنهایی هستند که در ابتدا گفته می‌شود که آیاتی محکم هستند و در آن شکی نیست. ادعا می‌شود که آیات محکمی ارسال شده است و دیگر متشابه نیستند. مثلا در آیه اول سوره ۳۲ (همچنین آیات اول سوره ۲ و ۱۱) می‌خوانیم:

الم ﴿۱﴾تَنزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيبَ فِيهِ مِن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۲﴾

« نازل شدن کتابی که شکی در آن نیست که از سوی پروردگار عالم است.»

پس اینجا معنای واقعی تفاوت بین آیات محکم و متشابه مشخص می‌شود. گویا محمد با این واقعیت مواجه شده که برخی از آیاتش عینا از کتب الهی نیست و صرفا شبیه آن است و به همین خاطر نویسندگان برای وی آیات محکم ارسال کرده‌اند که در الهی بودنشان شکی نباشد و اهل کتاب آنرا تایید کنند. در سوره الزمر (۳۹) آیه ۲۳ می‌خوانیم:

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا **مُّتَشَابِهًا** مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَن يُضْلِلْ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْهَادٍ ﴿۲۳﴾

«خدا زیباترین سخن را [به صورت] کتابی متشابه متضمن وعد و وعید نازل کرده است آنان که از پروردگارشان می‌هراسند پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می‌گردد این است هدایت‌خدا هر که را بخواهد به آن راه نماید و هر که را خدا گمراه کند او را راهبری نیست.»

بنابراین آیات محکم و متشابه، به معنای آیات صریح و یا تاویل دار نیست بلکه به معنای آیاتی است که مشخصا کلام خداست (یعنی از تورات و دیگر کتب معتبر یهود آمده است) و آیات متشابه،

صرفا شبیه کلام خدا هستند (منابع جعلی فرقه‌های مسیحی؟) و احتمالا از منابع دسته دوم گرفته شده است و در آنها امثال و سخنان حکمت آموز مختلفی آمده است. بنابراین تعبیر آیات متشابه به عنوان آیات تاویل پذیر کاملا گمراه کننده است و بیشتر باید آنرا آیات و کتبی دانست شامل امثال و حکم که توسط فرقه‌های الحادی مسیحی در کنار کتب رسمی موعظه می‌شده‌اند.

حروف مقطعه

فرضیه چهارم یعنی در نظر گرفتن متن قرآن به عنوان نامه‌هایی که همراه با دیگر ملحقات برای محمد فرستاده می‌شده است، به ما کمک می‌کند تا حروف مقطعه را (مانند "الم"، "طه"، "یاسین") در ابتدای سوره‌ها رمزگشایی کنیم. از دیرباز بین یهودیان و مسیحیان رسم بود تا برای شماره گذاری از حروف گماتریک استفاده کنند[1]. جدول زیر عدد معادل با هر حرف را نشان می‌دهد:

Sequential Value	1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14
Arabic Letters	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
English	A	B	G	D	H	W	Z	HH	TT	Y	K	L	M	N
Gematrical Value	1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	20	30	40	50

Sequential Value	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28
Arabic Letters	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
English	S	‘A	F	SS	Q	R	SH	T	TH	KH	DH	DD	ZZ	GH
Gematrical Value	60	70	80	90	100	200	300	400	500	600	700	800	900	1000

جدول ارزش‌های گماتریکال حروف عربی

بنابراین می‌توان حروف مقطعه در قرآن را شماره سطور مکتوباتی دانست که به همراه نامه‌ها ارسال می‌شده است. در گذشته به جای صفحه از سطور برای تعیین میزان یک متن استفاده

۱-برخی از مسلمانان به جای اینکه از حروف گماتریکال برای رمزگشایی و توضیح حروف مقطعه استفاده کنند، کلمات داخل قرآن را جستجو کرده و براساس ارزش گماتریکال کلمات و تعداد تکرار شده در قرآن سعی می‌کنند از ان معجزه بیرون بکشند. باید متذکر شد که بحث ما در اینجا تنها به حروف مقطعه مربوط است و هیچ ارتباطی با این بازی‌های کودکانه ندارد.

می‌شد[1]. پس الم یعنی ۷۱ سطر (۱+۳۰+ ۴۰) از یک کتاب. پس الم ﴿۱﴾تِلْکَ آیاتُ الْکِتَابِ الْحَکِیمِ ﴿۲﴾ در سوره ۳۱ (لقمان) را می‌توان اینگونه ترجمه کرد: ۷۱ سطر از آیات کتاب حکیم. به همین ترتیب:

سوره ۱۲: الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ ﴿۱﴾ إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قرآنا عَرَبِیا لَّعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۲﴾

۲۳۱ سطر از آیات کتاب مبین که ما آنرا به صورت یک مناجات عربی برای کسانی که عقلی در سر دارند، فرستاده ایم.

سوره ۲۷: طس تِلْکَ آیاتُ الْقرآن وَکِتَابٍ مُّبِینٍ ﴿۱﴾

۶۹ سطر از آیات قرآن و کتاب مبین.

سوره ۵۰: ق وَالْقرآن الْمَجِیدِ ﴿۱﴾

۱۰۰ سطر از یک کتاب به همراه مناجات نامه ستایش.

سوره ۶۸: ن وَالْقَلَمِ وَمَا یسْطُرُونَ ﴿۱﴾

۵۰ آیه از یک کتاب به همراه قلم و آنچه با آن می‌نویسند.

در آخرین آیه، به همراه سطوری از کتاب قلم و دیگر ملزومات جهت نامه نگاری برای محمد ارسال شده است.

۱-اندازه یک متن در طومار با تعداد سطور مشخص می‌شد و امروزه این اندازه گیری براساس اندازه سطر به کار رفته در کتاب ایلیاد مشخص می‌شود که به آن استیکومتری (stichometry) می‌گویند.

پس هنگامی‌که ما متن را به صورت نامه در نظر بگیریم، می‌توانیم براحتی منظور از حروف مقطعه و آیات نخستین هر سوره را رمز گشایی کنیم.

سیره ابن هشام در داستانی در منازعه محمد با یهودیان یثرب، به حروف مقطعه اشاره ای می‌کند. داستان چنین نقل می‌شود:

و دیگر حکایت آن است که چون «الف لام میم، ذلک الکتاب» فرو آمد، سید روزی آن را می‌خواند و برادر حیی ابن اخطب- ابو یاسر ابن اخطب- می‌گذشت و قرآن خواندن سید بشنید. چون باز پیش برادر آمد و جماعت یهود، گفت : «ای قوم یهود، من شنیدم که محمد الف لام میم می‌خواند.»

ایشان برخاستند و به حضرت سید آمدند و گفتند: «یا محمد، می‌گویند که تو الف لام میم می‌خواندی در قرآن.»

سید گفت : «بلی»

حُیی ابن اَخطب گفت : «الف یکی باشد و لام سی و میم چهل. جمله هفتاد و یکی باشد.» پس روی باز قوم خود کرد و گفت: «ای قوم یهود، من حساب کردم و مدت ملک محمد هفتاد و یک سال باشد. شما را رغبت می‌افتد که به دین وی درشوید که مدت بقای آن هفتاد و یکسال خواهد بودن؟» و دیگر روی سوی سید کرد و گفت: «ای محمد، هیچ از حروف دیگر بر تو آمده است از قرآن؟»

سید گفت: «بلی»

حیی ابن اخطب گفت: «آن چیست؟»

سید گفت: «الف لام میم صاد.»

حیی ابن اخطب گفت: «این دراز تر است». بعد از آن، جمله به حساب در اورد و گفت: «الف یکی باشد و لام سی و میم چهل و صاد نود. این جمله صد و شصت و یک باشد.» و دیگر گفت: «ای محمد، هیچ دیگر از حروف بر تو فرو آمده است در قرآن؟»

گفت: «بلی»

گفت: «چیست؟»

حیی گفت: «این درازتر است» و این نیز جمله به حساب آورد و گفت: «الف یکی و لام سی و را دویست. این جمله دویست و سی و یک باشد.» و دیگر پرسید که «هیچ دیگر از این حروف به تو فرو آمده است در قرآن؟»

سید گفت: «بلی»

گفت: «الف لام میم را.»

گفت: «این درازتر است از آنها» و جمله به حساب آورد و گفت «الف یکی و لام سی و میم چهل و را دویست. این جمله دویست و هفتاد و یکی باشد.» آنگاه گفت: «ای محمد، کار بر تو معما و ملبس بکرده‌اند و معین و پیدا نکرده‌اند که بقا و ملکن امت تو چند خواهد بودن.»

آنگاه، ابویاسر- برادر حیی ابن اخطب- گفت: «ای یهود، دور نیست که مجموع این جمله مدت بقا و ملک محمد و امت وی است.» آنگاه، حساب از سر باز گرفت و گفت: «هفتاد و یک و صد و شصت و یک و دویست وسی و یک و دویست و هفتاد و یک این جمله هفتصد و سی و چهار سال باشد و این جمله بقای دین محمد خواهد بودن.»

و دیگر آن بود که رافع ابن حریمله گفت: «یا محمد، اگر تو رسول خدایی و می‌خواهی که ما متابعت تو کنیم، پس تو خدای را بگوی تا با ما سخن گوید و ما سخن وی بشنویم و آن وقت به تو ایمان آوریم!»

و چون آیت فرو آمد و قبله از بیت المقدس با کعبه افتاد، علمای یهود به خبث پیش سید آمدند و گفتند: «ای محمد، تو دعوتی می‌کنی که ملت من و ملت ابراهیم هر دو یکی است. پس چرا قبله از شام با کعبه افکندی؟ اگر می‌خواهی که ما به دین تو در آییم و متابعت تو کنیم، قبله همچنان که بود، باز جانب شام افکن[۱]»

این روایت، اگرچه صرفا تلاشی است برای اینکه بگوید یهود به صدق دین محمد اذعان داشتند و با این حال صرفا از سر حسد و کینه به دین محمد در نیامدند، اما نکات جالبی در بر دارد. یهودیان حروف مقطعه را حروف گماتریکال برداشت کرده‌اند و نشان می‌دهد

۱-ابن هشام (؟) سیرت رسول الله: ترجمه سیرت ابن اسحاق از عبدالملک ابن هشام- نشر مرکز- ۱۳۷۳. صفحه ۲۵۱

که نویسنده اصلی این روایت(ابن اسحاق یا هرکسی که از وی شنیده است) از این موضوع آگاه بوده و نیز می‌دانسته که این اساسا به نگرش‌های رازورزانه و روش کار یهودیان و اهل کتاب مربوط است. حتی روایت به گونه‌ای بیان می‌شود که خود محمد گویی از این حروف مقطعه چیزی نمی داند و صرفا این حروف را به یهودیان اطلاع می‌دهد. این در حالی است که مفسرین مسلمان در عین حال که به صحت روایات ابن هشام معتقدند، مدعی هستند که این رمزی است بین خدا و پیامبرش!

مسئله ضمایر در قرآن

ضمایر در متن قرآن مرتب تغییر می‌کند. گاهی الله به صورت سوم شخص مفرد (او) به کار رفته است و گاهی ناگهان دوباره به شکل اول شخص جمع (ما) ظاهر می‌شود[1]. گاهی در یک جمله مشخص خدا هم اول شخص جمع است و هم سوم شخص مفرد. اگر این "ما" را نه خدا بلکه نویسنده این سطور فرض کنیم، این آشفتگی تاحدی توضیح داده خواهد شد. می‌توان گفت که در اغلب موارد اول شخص جمع (ما) نویسندگان است و نه خدا. برای مثال زمانی که در سوره الزمر می‌خوانیم : إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّينَ. (همانا ما این کتاب را به حق به سوی تو فرستاده‌ایم پس خدا را عبادت کن و دین خود را تنها به او اختصاص بده) اگر نویسنده متن را الله فرض کنیم پس الله در یک جمله هم به عنوان اول شخص جمع به کار رفته است و هم سوم شخص مفرد که البته عجیب خواهد بود. به همین خاطر مسلمانان گاهی ضمیر ما را به فرشتگان نسبت می‌دهند تا جمله منطقی جلوه کند. اما اگر ضمیر ما را از آن نویسنده (که از طرف از یک فرقه مسیحی سخن می‌گوید) بدانیم مشکل حل می‌شود. پس جمله فوق را باید اینطور فهمید: ما نویسندگان این کتاب را برای تو فرستاده ایم پس خدا را

۱-برای یک مقاله مفصل تر درباب ضمایر در قرآن رجوع کنید به :

Rogers, Anthony. (?) ‘Allah's Use of Plural Pronouns: A Survey and Critique’ Retrieved from <http://www.answering-islam.org/authors/rogers/pronouns1.html>

عبادت کن و.... در اغلب موارد، ضمیر ما به نویسندگان ارجاع دارد و منظور الله یا فرشتگان نیست. با این حال، در برخی از موارد به نظر می‌رسد که ضمیر ما الله باشد و نه نویسنده چون به وی اعمالی نسبت داده می‌شود که تنها از خدا برمی‌آید(برای مثال آفرینش). آیا این بدان معناست که نویسنده خود را در جایگاه خدا قرار داده است؟

اگر سوره‌ها را با ترتیب زمانی (اگرچه دقیقا نمی‌توانیم زمان ارسال هر سوره یا نامه را مشخص کنیم) مطالعه کنیم، متوجه می‌شویم که نویسنده به تدریج در نقش خدا یا فرشته خدا ظاهر شده است یا در واقع به تدریج با جملاتی مواجه می‌شویم که ضمیر آن تنها به خدا قابل اطلاق است. در سوره‌های کوتاه پایان کتاب قرآن که به لحاظ نزول یا ارسال مقدم هستند بر سوره‌های مفصل تر (همانطور که کرونولوژی نولدکه نیز اینرا تایید می‌کند)، خدا همیشه به صورت سوم شخص ظاهر می‌شود. در سوره ناس، آخرین سوره کتاب، مشخص است که الله سوم شخص مفرد است و متن شکل یک دعا یا موعظه را دارد:

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿١﴾ مَلِکِ النَّاسِ ﴿٢﴾ إِلَهِ النَّاسِ ﴿٣﴾ مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ﴿٤﴾ الَّذِی یوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ ﴿٥﴾ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ ﴿٦﴾

«بگو پناه می‌برم به پروردگار مردم . پادشاه مردم . معبود مردم . از شر وسوسه‌گر نهانی . آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند. چه از جن و [چه از] انس.»

به همین ترتیب از سوره‌های ۱۱۳ تا سوره ۹۵ در همه جا الله به صورت سوم شخص مفرد ظاهر شده و در اغلب موارد از کلمه "رب" استفاده می‌شود. در جاهایی هم که ضمیر اول شخص به کار رفته براحتی می‌توان تصور کرد که منظور نویسندگان است. برای مثال در سوره قدر و کوثر گفته می‌شود که ما به تو کوثر عطا کردیم یا اینکه قرآن را در شب قدر نازل کردیم. در تمامی این آیات، می‌توانیم "ما" را نویسندگان تصور کنیم و در همه جا خدا با کلمه رب ظاهر می‌شود. اما در سوره ۹۵ (سوره تین) خداوند به انجیر و زیتون، کوه سینا و "این سرزمین امین" قسم می‌خورد که انسان را در نیکوترین حالت آفریده است.

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ﴿١﴾ وَطُورِ سِينِينَ ﴿٢﴾ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿٣﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿٥﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيرُ مَمْنُونٍ ﴿٦﴾ فَمَا يكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ ﴿٧﴾ أَلَيسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ ﴿٨﴾

«سوگند به انجیر و زیتون. و طور سینا. و این شهر امن و امان. (که) براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم. سپس او را به پست‌ترین [مراتب] پستی بازگردانیدیم. مگر کسانی را که گرویده

و کارهای شایسته کرده‌اند که پاداشی بی‌منت خواهند داشت . پس چه چیز تو را بعد [از این] به تکذیب جزا وامی‌دارد. آیا خدا نیکوترین داوران نیست.»

اگر کمی دقت کنیم زمینه متن به هیچ وجه به مکه و حجاز اشاره ندارد. خدا به کوه سینا[1]، به انجیر و زیتونی و سرزمین امین قسم می‌خورد. برخلاف نظر مفسرین، منظور از شهر امین و امن، مکه نیست. بعید است که نویسنده مکه را که از نظر وی شهری مملو از گناه و شرک است و به قول خودش هر لحظه عذاب الهی ممکن بر سر آنان فرود آید، شهری "امین" بخواند. بنابراین این سوره یک بخشی از ذکر و موعظه ای است که به نظر نویسندگان متنی الهی تصور می‌شده و موضوع آن به هیچ عنوان به حجاز مربوط نمی‌شود. همچنین بعید است که متن محمد را خطاب قرار دهد. زیرا گفته می‌شود که "چه چیز تو را به تکذیب وا داشت". احتمالا محمد تکذیب کننده نبوده است(و حداقل این چیزی نیست که یک مسلمان حاضر باشد بپذیرد) و اگر می‌خواست مشرکین را خطاب قرار دهند آنها را به صورت جمع خطاب می‌کرد. به نظر می‌رسد این تکه از متن (به اصطلاح) الهی انتخاب شده است تا محمد آنرا برای مشرکین بخواند.

۱-مطابق کتاب پیدایش، خدا در کوه سینا بر موسی ظاهر شد و موسی چهل شبانه روز با خدا در کوه سخن گفت. البته نمی‌توان مطمئن بود که در اینجا عبارت طور سینین دقیقا همان کوه سینا باشد.

باز هم از سوره‌های ۹۵ تا ۸۶، به جز ۹۰ (که مانند سوره ۹۵ است) خدا با کلمه "رب" و سوم شخص مفرد ظاهر می‌شود. از سوره ۸۶ (اعلی) نویسنده (الله در این سوره سوم شخص است) سخن عجیبی بر زبان می‌راند:

«سوگند به آسمان بارش‌انگیز (۱۱) سوگند به زمین شکافدار (آماده کشت) (۱۲) [که] در حقیقت قرآن گفتاری قاطع و روشنگر است (۱۳) و آن شوخی نیست (۱۴) آنان دست به نیرنگ می‌زنند (۱۵) و [من نیز] دست به نیرنگ می‌زنم (۱۶) پس کافران را مهلت ده و کمی آنان را به حال خود واگذار (۱۷)»

دقت کنید که در آیه شانزده ضمیر اول شخص مفرد است و مشخصا منظور شخص نویسنده است. نویسنده از محمد می‌خواهد که موقتا دست از موعظه بردارد تا او به نیرنگی دست زند. ما نمی‌دانیم او قصد چه نیرنگی دارد. آیا او متوجه شده است که این موعظه‌های کوتاه و ترساندن از عذاب قیامت قریب الوقوع جوابگو نیستند؟ آیا وی به این نتیجه رسیده که برای تاثیرگذاری بیشتر باید مستقیما متنی به محمد داد که به زعم وی از زبان خدا یا فرشته ای جاری شده باشد؟ آیا باید شروع کنند به ترجمه ذکر و داستان‌هایی از کتب مقدس و تاویل و تفسیر آنها برای محمد؟ نویسنده سوگند می‌خورد که قرآن روشن و واضح است؛ اما گویا از نظر مشرکین چنین نبود و احتمالا وی به این فکر افتاده که موعظه‌ها و سخنان واضح تری را برای محمد ارسال کند.

از سوره‌های ۸۵ تا ۷۷ نیز خدا تنها به شکل سوم شخص ظاهر می‌شود و هیچ کجا جمله ای ذکر نمی‌شود که بتوان لاجرم آنرا به خدا نسبت داد.

اما در سوره ۷۶ (سوره انسان) در همان اولین آیه نوشته می‌شود:

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا ﴿۱﴾

« آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود.»

سپس ناگهان خدا به شکل اول شخص جمع ظاهر می‌شود:

«ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم و او را می‌آزماییم بدین جهت او را شنوا و بینا قرار دادیم(۲) ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس (۳). ما برای کافران زنجیرها و غلها و شعله‌های سوزان آتش آماده کرده‌ایم (۴) ....»

در آیه ۲۹ به عنوان پایان نوشته می‌شود:

«این [آیات] پندنامه‌ای است تا هر که خواهد راهی به سوی پروردگار خود پیش گیرد (۲۹) و تا خدا نخواهد [شما] نخواهید خواست قطعا خدا دانای حکیم است (۳۰) هر که را خواهد به رحمت‌خویش در می‌آورد و برای ظالمان عذابی پردرد آماده کرده است (۳۱)»

بنابراین در این سوره نقل قول مشخص است و در انتها گفته می‌شود که این یک ذکر است برای کسانی که پند گیرند. پس در

اینجا ما با یک نقل قول طرف هستیم که از زبان خدا بیان شده است.

در نتیجه، اگر سوره‌های کوتاه پایانی آخر کتاب قرآن را همانطور که بسیاری از مفسرین و پژوهشگران قرآنی اذعان دارند، به لحاظ زمانی مقدم بر سوره‌های بلندتر بدانیم، با مطالعه آنها در می‌یابیم که خدا به تدریج و براساس یک ضرورت، به شکل اول شخص جمع در متن ظاهر می‌شود. چرا اینطور است؟ چرا بعد از مدتی، مولف گاهی در نقش خدا یا فرشته خدا ظاهر می‌شود؟

این مسئله برای فرضیه ما تا حدی چالش برانگیز است، همیشه برای من سئوال بود که چرا نویسنده در نامه‌های شخصی مجبور بوده گاهی نقش خدا یا فرشته خدا را برای محمد ایفا کند. در نظر گرفتن متن قرآن به صورت مجموعه ای از نامه‌ها تا حدی زیادی معنای آیات اولیه هر سوره را روشن می‌سازد. اما ما باید نکته دیگری را هم باید در نظر بگیریم که منظور اصلی بسیاری از نامه‌هاست (خصوصا سوره‌های بلند). پاسخ را باید در سوره یونس (۱۰) آیه ۳۹ جستجو کرد:

بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿۳۹﴾

«بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تاویل آن برایشان نیامده است کسانی [هم] که پیش از آنان

بودند همین گونه [پیامبرانشان را] تکذیب کردند پس بنگر که فرجام ستمگران چگونه بوده است.»

همچنین در سوره ۷۵ (قیامت) گفته می‌شود:

لَا تُحَرِّکْ بِهِ لِسَانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿۱۶﴾

«زبانت را بخاطر عجله برای خواندن آن [= قرآن] حرکت مده»

إِنَّ عَلَینَا جَمْعَهُ وَقرآنهُ ﴿۱۷﴾

«چرا که جمع‌کردن و خواندن آن بر عهده ماست»

فَإِذَا قرآناهُ فَاتَّبِعْ قرآنهُ ﴿۱۸﴾

«پس هر گاه آن را خواندیم از خواندن آن پیروی کن»

ثُمَّ إِنَّ عَلَینَا بَیانَهُ ﴿۱۹﴾

«سپس بیان و توضیح آن نیز بر عهده ماست»

نویسنده از محمد می‌خواهد که عجله نکند و صبر کند که از آنچه برایش فرستاده شده در نامه‌ها جمع بندی شود و منتظر توضیح و بیان کتب ارسالی از سوی ایشان بماند. پس نامه‌ها علاوه بر پاسخ به مسائل پیش آمده در رسالت محمد، این هدف را دنبال می‌کنند که خلاصه و جمع بندی و اشاراتی به متن داشته باشند و یا نکات مهم کتب الحاقی را به محمد گوشزد شود.

بعد از مدتی، زمانی که نویسنده متوجه می‌شود محمد در بیان موعظات خود دچار مشکل است(بسیاری از آیات به این موضوع اشاره دارند)، وی شروع می‌کند به تاویل کتب و قرآن در نامه (به همین دلیل همانطور که از نظر گذشت در سوره‌های کوتاه و نخستین تاویلی دیده نمی شود و خدا به صورت اول شخص جمع ظاهر نمی شود). بنابراین وقتی با جمله ای در متن روبرو می‌شویم که نویسنده خود را در مقام خدا یا فرشته قرار می‌دهد در واقع نویسنده در حال تاویل آن هست و ما به نوعی با یک نقل قول مواجه هستیم. در واقع این عبارات، تاویل، جمع بندی یا خلاصه ای از متن هستند که محمد می‌تواند آنها را تحت عنوان قرآن موعظه کند.

در برخی از موارد نویسنده در تاویل و بیان متن، کلمات نامشخص را توضیح می‌دهد. مانند سوره ۱۰۱:

الْقَارِعَةُ ﴿۱﴾

«کوبنده»

مَا الْقَارِعَةُ ﴿۲﴾

«چیست کوبنده»

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ ﴿۳﴾

«و تو چه دانی که کوبنده چیست»

يوْمَ يكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ ﴿۴﴾...

«روزی که مردم چون پروانه[های] پراکنده گردند»

اما در اغلب موارد و در سوره‌های بلند، متن اشاراتی دارد به متن دیگری که مفصل‌تر است و آنرا تاویل می‌کند. به همین خاطر در اکثر موارد کلمه "اذ" یا ذکر کن آمده است. گاها نویسنده در میان تاویل خود از متن الحاقی، محمد را خطاب قرار می‌دهد و تلاش می‌کند به مسائل و مشکلات وی پاسخ دهد. وی لا به لای تاویل با استنتاج از آن، به مسائل محمد پل می‌زند و توضیح می‌دهد که به مشرکین چه بگوید و چه کارهایی را باید انجام دهد؛ سپس در ادامه به جمع بندی داستان‌ها پرداخته و یا به تاویل خود ادامه می‌دهد(به همین دلیل قصص انبیا کوتاه و عاری از جزئیاتی هستند که در تورات می‌توان دید). از همین رو گاه خدا به صورت سوم شخص مفرد ظاهر می‌شود و گاه به صورت اول شخص جمع. در جاهایی که به صورت اول شخص جمع ظاهر می‌شود در واقع تاویل یا تکراری است از متن الحاقی.

دلیل تمامی ابهامات، تغییر ضمایر و پراکندگی متن در این نهفته است که متن نامه‌ها همواره به متن دیگری خارج از آن اشاره دارند و معنا و منظور اصلی نویسنده تنها با حضور متن ارجاعی قابل درک است.

برای مثال در سوره ۶۸ (قلم) می‌خوانیم:

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّکَ وَلَا تَکُن کَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَکْظُومٌ ﴿۴۸﴾

«پس در [امتثال] حکم پروردگارت شکیبایی ورز و مانند همدم ماهی [=یونس] مباش آنگاه که اندوه زده ندا در داد

لَوْلَا أن تَدَارَکَهُ نِعْمَةٌ مِّن رَّبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاء وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿۴۹﴾

«اگر لطفی از جانب پروردگارش تدارک [حال] او نمی‌کرد قطعا نکوهش شده بر زمین خشک انداخته می‌شد»

فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِینَ ﴿۵۰﴾

«پس پروردگارش وی را برگزید و از شایستگانش گردانید»

ظاهرا این آیات اشاره به داستان یونس دارند اما پیشتر در این سوره هیچ اشاره ای به داستان یونس نشده است بلکه داستان کاملا متفاوتی نقل می‌شود درباره باغداران که ان شاء الله نگفتند و باغشان آفت زد. پس داستان یونس باید در جای دیگری نقل شده باشد و نویسنده به آن ارجاع می‌دهد.

همچنین در سوره ۱۴ می‌خوانیم:

أَلَمْ تَرَ کَیفَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیبَةً کَشَجَرةٍ طَیبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاء ﴿۲۴﴾

آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسمان است؟!

چرا باید عبارت «الم ترا» (آیا ندیدی) به کار رفته باشد؟ در هیچ کجای متن اشاره ای به این مثل مشاهده نمی شود. مشخص است که نویسنده توجه محمد را به قسمتی از داخل متنی دیگر جلب می‌کند.

اینرا نیز باید در نظر داشت که نظم و ترتیب آیات می‌تواند کاملا تصادفی یا اشتباهی باشد برای مثال در سوره نمل آیه ۳۰، متن ناگهان نقل قولی را از سلیمان با عبارت بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می‌کند اما این نقل قول مشخص و واضح نیست. همچنین دقت کنید به آیات پراکنده سوره بقره که برخی مکی و برخی مدنی هستند. به نظر می‌رسد که گردآورندگان قرآن، آیات نامشخص و متفرقه را در یکجا و در سوره بقره جمع کرده‌اند.

فرقان

پیشتر گفتیم که کتاب فرقان همراه با نامه‌ها از سوی یک شورای مسیحی برای محمد ارسال شده است. اکنون این سئوال مطرح است که کتاب فرقان کدامیک از کتب منابع مسیحی و یهودی پیش از ظهور اسلام می‌تواند باشد. همانطور که قبلا ذکر آن رفت، کتاب فرقان همراه با نامه‌ها ارسال شده است و شاید تنها بخش اندک یا تنها انعکاسی از آن در متن نامه‌ها موجود باشد. از همین رو، به سختی بتوان مطمئن بود که منظور از کتاب فرقان، کدام کتاب است زیرا به سادگی این کتاب تنها یک الحاقیه به نامه‌هاست. "در اینکه کتاب فرقان چیست سه حدس می توان زد؟

۱. تورات. اگرچه در ایات مکی به وضوح گفته می شود که خدا به موسی فرقان بخشیده است، اما در آیه سوم و چهارم سوره آل عمران می خوانیم:

نَزَّلَ عَلَيكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَينَ يدَيهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ ﴿۳﴾

این کتاب را در حالی که مؤید آنچه [از کتابهای آسمانی] پیش از خود می‌باشد به حق [و به تدریج] بر تو نازل کرد و تورات و انجیل را (۳)

مِن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِآيَاتِ اللّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿۴﴾

پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد و فرقان [=جداکننده حق از باطل] را نازل کرد کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند بی‌تردید عذابی سخت‌خواهند داشت و خداوند شکست ناپذیر و صاحب انتقام است ﴿۴﴾

در اینجا عبارت فرقان در کنار تورات آمده است و نشان می دهد که این دو از هم مجزا هستند.

۲. ده فرمان یا قوانین موسی که به طور جداگانه ذکر شده است.

۳. حدس سوم من این است که کتاب "book of Jubilees" باشد. " و سپس ادامه جمله... این کتاب را Lesser Genesis یا پیدایش صغیر نیز می‌خوانند. کتابی است نسبتا کوچک شامل پنجاه فصل کوتاه که در آن خدا یا فرشته اش برای موسی در کوه سینا، داستان‌های پیدایش را بازگو می‌کند. این کتاب در انجیل رسمی قرار ندارد با این حال کلیسای ارتودوکس اتیوپی و نیز یهودیان اتیوپی آنرا در تورات رسمی خود قرار داده‌اند. معتقدین به این کتاب، متن را وحی خدا می‌دانند (امری که انعکاس آن در متن قرآن نیز دیده می‌شود). دلایل من برای این حدس از قرار زیر است:

۱. به کتاب جوبیلیز book of Division یا book of sections هم می‌گویند[۱]. یعنی کتاب بخش‌ها یا فُرَق. این کتاب به

۱-این کتاب نزد مورخین مسیحیت اولیه کتاب کاملا شناخته شده ای بود. هیچ نسخه آرامی، یونانی و عبری از این کتاب در دست نیست و تنها نسخه کامل آن به زبان اتیوپی است. به همین خاطر نزد

این نام خوانده می‌شود زیرا حوادث پیدایش تا خروج بنی اسراییل از مصر را با دوره‌های زمانی ۴۹ ساله توصیف می‌کند که احتمالا هدف آن ترویج تقویم خورشیدی به جای تقویم قمری است. بنابراین کلمه فرقان که به معنای بخش کننده، جدا کننده یا فرق گذارنده است می‌تواند معادلی برای کتاب بخش‌ها یا book of Jubilees باشد.

۲. در کتاب جوبیلیز، چهره خدا یا فرشته خدا به موسی ایام الهی را یاد می‌دهد یا به عبارت دیگر نشان می‌دهد که چگونه مشیت الهی براساس دوره‌های زمانی مشخص صورت گرفته است. همچنین همانطور که گفتیم ادعا می‌شود که کتاب جوبیلیز به موسی وحی شده است. در متن قرآن دو بار به وضوح گفته می‌شود که کتاب فرقان به موسی نازل شده است:

وَلَقَدْ آتَيۡنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِياء وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ ﴿سوره ۲۱، آیه ۴۸﴾

«و در حقیقت به موسی وهارون فرقان دادیم و [کتابشان] برای پرهیزگاران روشنایی و اندرزی است.»

کلیسای اتیوپی این کتاب به کتاب بخش یا تقسیمات نیز معروف است و در کتاب مقدس ایشان گنجانده شده است.

وَإِذْ آتَینَا مُوسَی الْکِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ ﴿سوره ۲، آیه ۵۳۲:۵۳﴾

«و آنگاه که موسی را کتاب و فرقان [جداکننده حق از باطل] دادیم شاید هدایت یابید.»

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَی بِآیاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَذَکِّرْهُمْ **بِأَیامِ اللّهِ** إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیاتٍ لِّکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ ﴿سوره ۱۴، آیه ۵﴾

«و در حقیقت موسی را با آیات خود فرستادیم [و به او فرمودیم] که قوم خود را از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون آور و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن که قطعا در این [یادآوری] برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرتهاست.»

خدا از موسی خواسته است تا ایام الله[1] را به قومش یادآوری کند و در این یادآوری عبرت‌هاست (یعنی نشکستن عهد). این

۱-وانزبروگ در بررسی خود در کتاب "مطالعات قرآنی: منابع و روش‌های تفسیر متن" این فرض را می‌پذیرند که منظور از ایام خدا همان روزهای سرنوشت ساز و جنگ‌های خداست. وی تصور می‌کند که این برداشتی است از سنت عرب و عبارت "ایام عرب" و حتما به پیروزی در جنگ مربوط است. عبارت ایام الله تنها در سوره ۴۵ آیه ۱۴ تکرار می‌شود. در اینجا می‌خوانیم:
قُل لِّلَّذِینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذِینَ لا یَرْجُون أَیَّامَ اللَّهِ لِیَجْزِیَ قَوْمًا بِما کَانُوا یَکْسِبُونَ﴿۱۴﴾ به کسانی که ایمان آورده‌اند بگو تا از کسانی که به روزهای [پیروزی] خدا امید ندارند درگذرند تا [خدا هر] گروهی را به [سبب] آنچه مرتکب می‌شده‌اند به مجازات رساند.
مترجم عبارت پیروزی را به متن اضافه کرده است که البته چندان غلط هم نیست. اما درست تر این است که بگوییم که خدا روزهای مشخصی را برگزیده و در آن سرنوشت بشر را مشخص کرده است حال

دقیقا همان ادعایی است که در کتاب جوبیلیز می‌شود یعنی خدا در کوه از موسی می‌خواهد که رخدادها و داستان‌های کتاب آفرینش را برای مردم بیان کند. در همان ابتدای کتاب جوبیلیز گفته می‌شود.

"و خداوند با موسی سخن گفت: نزد من به کوه بیا و من به تو دو لوح سنگی از قوانین و فرامین را که برایت نوشته ام، خواهم داد و باید اینها را به ایشان یاد بدهی." و موسی به کوه خدا رفت و جلال خدا در کوه سینا جلوه گر شد و ابری کوه را به مدت شش روز فرا گرفت. و در هفتمین روز، خدا موسی را از میان ابر فراخواند و جلال خداوند مانند آتشی شعله ور بر بالای کوه بود. و موسی چهل روز و چهل شب در کوه بود. و خدا به موسی تاریخ پیشین و متاخر **تقسیمات تمامی روزهای قانون و عهد** را یاد داد. و خدا گفت: هر کلمه ای را که در این کوه به تو می‌گویم در سینه ات جای بده و آنها را در کتابی بنویس تا نسلهای ایشان ببینند که چگونه من با وجود تمامی شرارتی که آنها با شکستن عهدشان مرتکب شده‌اند، ایشان را ترک نکرده ام.[1]" (chapter1: 1-6)

چه روز قیامت باشد و چه روز آفرینش و روز عهد با قوم برگزیده یا مانند آن. این عقیده در کتاب یوبیلیز نیز مشهود است.

۱ Anonymous (?) ‘Book of Jubilees’, BlackSmith. Retrieved from http://www.blackmask.com-

بنابراین از دو حالت خارج نیست یا منظور از کتاب فرقان، همان ده فرمان و قوانین است که بر دو لوح سنگی نوشته شده و یا همین داستان آفرینش که به صورت بخش‌های مختلف در کوه به موسی گفته شده است که البته حدس دوم قوی تر است. دلیل بعدی نشان می‌دهد که نویسنده به داستان‌های اضافی که در تورات نیستند ولی در کتاب جوبیلیز نقل شده‌اند آگاهی داشته است.

۳. در سوره ۲۱ (الانبیا) داستانی درباره ابراهیم پیش از عزیمت از شهر اور نقل می‌شود که وی بت‌ها را شکسته و برای این کار به آتش انداخته می‌شود (و نیز سوره ۲۹ آیات ۱۶ تا ۲۵ و سوره ۱۹ آیات ۴۱ تا ۴۶)

و در حقیقت پیش از آن به ابراهیم رشد [فکری]اش را دادیم و ما به [شایستگی] او دانا بودیم (۵۱). آنگاه که به پدر خود و قومش گفت این مجسمه‌هایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند (۵۲). گفتند پدران خود را پرستندگان آنها یافتیم (۵۳) گفت قطعا شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید (۵۴). گفتند آیا حق را برای ما آورده‌ای یا تو از شوخی‌کنندگانی (۵۵) گفت [نه] بلکه پروردگارتان پروردگار آسمانها و زمین است همان کسی که آنها را پدید آورده است و من بر این [واقعیت] از گواهانم (۵۵) و سوگند به خدا که پس از آنکه پشت کردید و رفتید قطعا در کار بتانتان تدبیری خواهم کرد(۵۶). پس آنها را جز بزرگترشان را ریز ریز کرد باشد که ایشان به سراغ آن بروند (۵۷) گفتند چه کسی با خدایان

ما چنین [معامله‌ای] کرده که او واقعا از ستمکاران است (۵۹). گفتند شنیدیم جوانی از آنها [به بدی] یاد می‌کرد که به او ابراهیم گفته می‌شود (۶۰) گفتند پس او را در برابر دیدگان مردم بیاورید باشد که آنان شهادت دهند(۶۱) گفتند ای ابراهیم آیا تو با خدایان ما چنین کردی (۶۲) گفت [نه] بلکه آن را این بزرگترشان کرده است اگر سخن می‌گویند از آنها بپرسید (۶۳)پس به خود آمده و [به یکدیگر] گفتند در حقیقت‌شما ستمکارید (۶۴) سپس سرافکنده شدند [و گفتند] قطعا دانسته‌ای که اینها سخن نمی‌گویند (۶۵) گفت آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که هیچ سود و زیانی به شما نمی‌رساند (۶۶) اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید مگر نمی‌اندیشید (۶۷) گفتند اگر کاری می‌کنید او را بسوزانید و خدایانتان را یاری دهید(۶۸) گفتیم ای آتش برای ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش (۶۹) و خواستند به او نیرنگی بزنند [ولی] آنان را زیانکارترین [مردم] قرار دادیم (۷۰)

این داستان عینا (تنها با اندکی جزئیات) در فصل ۱۲ کتاب جوبیلیز آمده است. شایان ذکر است که قدیمی‌ترین نسخه کتاب جوبیلیز به قرن اول میلادی یعنی پانصد سال قبل از ظهور اسلام برمی‌گردد و احتمالا تاریخ نوشتن آن از این نیز عقب تر است بنابراین نمی‌توان ادعا کرد که قرآن منبع اصلی این داستان است.

سبع المثانی

در سوره ۱۵ (الحجر) می‌خوانیم:

وَلَقَدْ آتَینَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقرآن الْعَظِیمَ ﴿۸۷﴾

«و به راستی به تو سبع المثانی [=سوره فاتحه] و قرآن بزرگ را عطا کردیم.»

مترجم مطابق نظر اکثر مفسرین قرآن سبع من المثانی را سوره فاتحه دانسته است. ترجمه تحت الفظی آن می‌شود: هفت تا از دوگانه. کلمه "من" به معنای "از" حذف شده و معمولا آنرا سبع مثانی می‌خوانند و این عبارت تبدیل شده است به نام دیگری برای سوره حمد یا فاتحه. دلیل اینکه سبع المثانی را سوره حمد می‌دانند این است که این سوره هفت آیه دارد و دوبار بر محمد نازل شده است و یا اینکه در هنگام نماز دوبار قرائت می‌شود. عده ای نیز سبع المثانی را هفت سوره طولانی اول قرآن می‌دانند. با این حال اکثر مفسرین مسلمان معتقد اند که سبع المثانی همان سوره فاتحه است و آنرا ام القرآن نیز می‌خوانند[1].

۱-طبری روایات مختلف از توضیح سبع المثانی را به چند دسته تقسیم می‌کند: ۱) روایاتی که می‌گویند مراد از سبعا من المثانی طولانی‌ترین هفت سوره قرآن است. ۲) روایاتی که سبعا من المثانی را هفت آیه سوره فاتحه می‌دانند. ۳) روایاتی (در واقع، تنها یک روایت) دایر بر این که مراد از سبعا من المثانی هفت بخش قرآن است. ۴) روایاتی که می‌گویند کلّ قرآن مثانی است.

به نقل از

http://www.maarefquran.org/index.php/page,viewArticle/LinkID,7010

این تفاسیر چیزی جز تخیلات بی معنای مفسرین نیست زیرا آنها حاضر نیستند بپذیرند که برای محمد به جز متنی که تحت عنوان قرآن در اختیارشان است، کتب و منابع دیگری نیز ارسال می‌شده است. منظور از المثانی احتمالا همان تثنیه یا کتاب پنجم اسفار است که هفت بخش (اول؟) آن برای محمد فرستاده شده است[۱]. کتاب تثنیه در مجموع ۳۴ بخش است و اگر عبارت را تحت الفظی ترجمه می‌کنیم بدان معنی است که ما به تو هفت تا از المثانی به علاوه قرآن عظیم را داده ایم. البته این تنها حدس من است که المثانی همان تثنیه (deuteronomy) باشد که در زبان عبری به آن Devarim می‌گویند. با این حال، این حدس بسیار قوی تر از فرضیات بی‌معنا و پوچ مفسرین اسلامی‌است.

حال برای تایید این حدس اجازه دهید یک محاسبه ساده بکنیم. آیه اول این سوره ۱۵ یعنی سوره ای که در آن گفته شده سبع المثانی به محمد اعطا شده است، چنین است:

۱-طباطبایی در تفسیر المیزان خود به استنتاج المثانی با تثنیه اعتراف می‌کند:
به نظر می رسد آنچه که در معنای کلمه مثانی گفته شد کافی باشد، و دیگر حاجتی نباشد به اینکه معناهایی که دیگران از قبیل کشاف و حواشی آن، مجمع البیان، روح المعانی و غیر اینها نقل کرده‌اند ایراد کنیم، لیکن اسمی از آنها می بریم: مثلا بعضی گفته‌اند: از(تثنیه) و یا از(ثنی) گرفته شده، که به معنای تکرار و اعاده است، و از این رو آیات قرآنی مثانی نامیده می شود که مطالب در آن تکرار شده است. بعضی دیگر گفته‌اند: اگر فاتحۀ الکتاب، مثانی نامیده شده بدین جهت است که در هر نماز دو بار باید خوانده شود، و یا برای این است که در هر رکعتی با خواندن سوره ای دیگر دو تا می شود، و یا بدین جهت است که بیشتر کلماتش مانند) رحمان (و) رحیم (و) ایاک (و) صراط در آن تکرار شده است... (تفسیر المیزان- جلد سیزدهم)
> http://www.aviny.com/quran/almizan/jeld-12/mizan-10.aspx<

الَرَ تِلْکَ آياتُ الْکِتَابِ وَقرآن مُّبِينٍ ﴿۱﴾

« الف لام راء اين است آيات کتاب [آسمانی] و قرآن روشنگر.»

مطابق نظریه ما حرف مقطعه باید تعداد سطور کتاب باشد. یعنی ۲۳۱ سطر از آیات کتاب به همراه قرآن مبین (ییعنی ذکر و موعظه‌ای که از یک کتاب اتخاذ شده است.). اگر حدس ما در مورد سبع المثانی درست باشد پس تعداد سطور هفت بخش کتاب تثنیه باید عددی در همین حول و حوش باشد. مجموع تعداد سطور هفت بخش نخست کتاب تثنیه ۲۴۴ سطر است که اگر تغیرات احتمالی در اندازه طومار ارسال شده (طومارها گویا در اندازه‌های مشخصی بوده است به همین خاطر تعداد سطور مشابه است برای مثال چندین بار الر، و چندین ح.م تکرار شده است) با کتاب تنثیه را نیز در نظر بگیریم می‌توان قبول کرد که عدد ۲۳۱ در ابتدای سوره با تقریب خوبی به اندازه هفت بخش اول کتاب تثنیه است.

بررسی سوره قصص و یوسف

قرآن اشارات ناقص به داستان‌های تورات داشته است. برای مثال داستان موسی (به عنوان مهمترین داستان) چندین بار تکرار شده است و هر دفعه از یک جای قصه آغاز شده و تا به یک جا پایان یافته است. در بسیاری از سوره‌ها اشارات کوتاهی وجود دارد به چندین داستان نامرتبط به هم. به همین خاطر نمی‌توانیم بررسی فوق از سوره ۱۵ و حروف مقطعه را برای دیگر سوره‌ها تکرار کنیم زیرا محتوای نامه‌ها الزاما ارتباطی به آنچه همراه با نامه فرستاده شده است ندارد. با این حال، در دو سوره ۲۸ (قصص) و ۱۲ (یوسف) به ترتیب داستان موسی از زمان تولد تا ملاقات خدا و گرفتن ماموریت برای بازگشت به مصر و نیز داستان یوسف تقریبا به طور کامل بیان شده است. بنابراین بررسی فوق را می‌توان برای این دو سوره انجام داد.

۱. حروف مقطعه اولین آیه سوره قصص، ط.س.م است که عدد متناظر با آن ۱۰۹ است. در نامه (یا سوره) داستان موسی از زمان تولد تا زمانی که نزد فرعون می‌رود بیان می‌شود البته داستان با یک اشاره کوتاه به عدم پذیرش فرعون و سپس غرق شدن آن ناگهان تمام می‌شود. اگر به کتاب "خروج" رجوع کنیم مجموعه سطور از ابتدای خروج (بردگی قوم اسراییل در مصر و نیز تولد موسی) تا بخش ۵ (موسی وهارون در دربار فرعون)، ۹۹ سطر

می‌شود و اگر بخش پنجم را هم لحاظ کنیم به عدد ۱۲۰ سطر می‌رسیم. این بخش از تورات دقیقا همان داستانی است که در سوره قصص بیان می‌شود. با این حال داستان در قسمت پایانی سوره قصص عجولانه با یک نتیجه گیری یعنی غرق شدن فرعون و بدون اشاره به اتفاقات پیشین پایان می‌یابد. در هر حال، نمی توان با اطمینان گفت که دقیقا ۱۰۹ سطر اولی کتاب خروج برای محمد فرستاده شده اما مشخص است که اندازه ۱۰۹ سطر با اندازه سطر لازم برای بیان این داستان مطابقت دارد.

۲. حروف مقطعه اولین آیه سوره یوسف الف. لام. را" است که عدد متناظر با آن ۲۳۱ است. سوره یوسف تنها سوره‌ای است که داستانی از تورات را به طور کامل بیان می‌کند. در قرآن داستان از زمانی که یوسف خوابی را برای یعقوب تعریف می‌کند آغاز شده و تا آنجا که یوسف خود را به برادران معرفی کرده و سپس یعقوب قصد عزیمت به مصر را می‌کند، پایان می‌یابد. مجموع سطور در کتاب پیدایش برای این داستان از بخش ۳۷ (خوابهای یوسف) تا ابتدای بخش ۴۶ (رفتن یعقوب به مصر) و بدون در نظر گرفتن بخش ۳۸ که بی ارتباط به داستان است (داستان یهودا و تامار)، ۲۷۳ سطر می‌شود. برخلاف دو بررسی قبلی، اختلاف سطور اندکی زیاد است و نمی‌توان نتیجه قطعی

گرفت. با این حال مشخص است که تعداد ۲۳۱ سطر برای توصیف داستان یوسف با همان جزئیاتی که در تورات آمده کفایت می‌کند. اگرچه با این بررسی نمی‌توان مطمئن شد که دقیقا چه بخش‌هایی از چه کتابی برای محمد ارسال شده است اما فرضیه ما درباره حروف مقطعه را تایید می‌کند.

مقتسمین

در سوره ۱۵ (الحجر) آمده است:

وَلَقَدْ آتَينَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقرآن الْعَظِيمَ ﴿۸۷﴾

«و به راستی به تو سبع المثانی [=سوره فاتحه] و قرآن بزرگ را عطا کردیم.»

وَقُلْ إِنِّی أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ﴿۸۹﴾

«و بگو من همان هشداردهنده آشکارم.»

كَمَا أنزَلْنَا عَلَى المُقْتَسِمِينَ ﴿۹۰﴾

«همان گونه که [عذاب را] بر تقسیم‌کنندگان نازل کردیم»

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقرآن عِضِينَ ﴿۹۱﴾

«همانان که قرآن را جزء جزء کردند [به برخی از آن عمل کردند و بعضی را رها نمودند.]»

فَوَرَبِّکَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أجْمَعِينَ ﴿۹۲﴾

«پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید»

عَمَّا كَانُوا يعْمَلُونَ ﴿۹۳﴾

«از آنچه انجام می‌دادند»

فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿۹۴﴾

«پس آنچه را بدان ماموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب»

إِنَّا کَفَینَاکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ ﴿۹۵﴾

«که ما [شر] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد.»

الَّذِینَ یجْعَلُونَ مَعَ اللّهِ إِلهًا آخَرَ فَسَوْفَ یعْلَمُونَ ﴿۹۶﴾

«همانان که با خدا معبودی دیگر قرار می‌دهند پس به زودی [حقیقت را] خواهند دانست.»

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّکَ یضِیقُ صَدْرُکَ بِمَا یقُولُونَ ﴿۹۷﴾

«و قطعا می‌دانیم که سینه تو از آنچه می‌گویند تنگ می‌شود»

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَکُن مِّنَ السَّاجِدِینَ ﴿۹۸﴾

«پس با ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده‌کنندگان باش»

وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّى یأْتِیکَ الْیقِینُ ﴿۹۹﴾

«و پروردگارت را پرستش کن تا اینکه مرگ تو فرا رسد.»

طباطبایی در تفسیر خود و در شرح منظور از تقسیم کنندگان می‌نویسد:

«کما انزلنا علی المقتسمین - سیاق کلام بی اشاره به این معنا نیست که این جمله متعلق است به جمله مقدر که جمله (و قل انی انا النذیر المبین) بدان اشاره دارد، پس معنای جمله مورد بحث این

می شود که من ترساننده ای هستم که شما را از آن عذابی که قبلا بر مقتسمین نازل شده بود می ترسانم و مقصود از مقتسمین همانهایند که خدای تعالی در جمله (الذین جعلوا القرآن عضین) توصیفشان کرده، و به طوری که در روایات آمده طائفه ای از قریش بودند که قرآن را پاره پاره کرده عده ای گفتند سحر است، عده ای دیگر گفتند افسانه‌های گذشتگان است، جمعی گفتند ساختگی است، و نیز راه ورودی به مکه را قسمت قسمت کردند، در موسم حج هر چند نفری سر راهی را گرفتند تا نگذارند مردم نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بروند، و به زودی روایات مذکور در بحث روایتی خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

بعضی هم گفته‌اند: (جمله کما انزلنا علی المقتسمین) متعلق به قبل است آنجا که می فرمود: (و لقد آتیناک سبعا من المثانی)، و معنایش این است که ما قرآن را بر تو نازل کردیم آنطور که بر مقتسمین نازل کردیم، و بنا بر این معنا، مقصود از مقتسمین، یهود و نصاری هستند که قرآن را قسمت قسمت نموده گفتند به بعض آن ایمان داریم ولی به بعضی دیگرش ایمان نداریم.

لیکن این حرف وقتی درست است که سوره مورد بحث در مدینه نازل شده باشد، و حال آنکه در مکه نازل شده و در آن روز رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گرفتار مخالفتهای یهود و نصاری نشده بود، و لذا می بینیم آیه ای که این معنا را از یهود و نصاری نقل می کند که گفتند: (آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه

النهار و اکفروا آخره) - و نظائر آن، همه بعد از هجرت و در مدینه نازل شده است، و دلیل بر گفتار ما که سوره مورد بحث در مکه نازل شده خود سیاق آیات آن است.

بعضی دیگر گفته‌اند: وجه تسمیه (مقتسمین) به این اسم این است که انبیای خدای را و همچنین کتابهای آنان را جزء جزء کردند، به بعضی ایمان آوردند، و به بعضی دیگر کفر ورزیدند. لیکن این حرف هم صحیح نیست، زیرا در معرفی مقتسمین فرموده: آنهایی که قرآن را پاره پاره می کنند، نه آنهائی که انبیاء و کتب انبیاء را پاره پاره می کنند.

پس ظاهر این است که دو آیه مورد بحث قومی را یاد آوری می کنند که در اوائل بعثت بر علیه بعثت و برای خاموشی نور قرآن قیام کرده بودند، و آن را پاره پاره کردند، تا به این وسیله مردم را از راه خدا باز دارند، و خداوند هم عذاب را بر ایشان نازل کرده و هلاکشان نموده است، آنگاه در باره مال کار ایشان فرموده: (فو ربک لنسئلنهم اجمعین عما کانوا یعملون)»

طباطبایی قادر نیست بفهمد که منظور از تقسیم کنندگان چه کسانی هستند. این واقعا مضحک است که فکر کنیم محمد قرآن را در کاغذهایی نوشته و به دست مردم داده و سپس مخالفان قرآن را پاره کرده‌اند و بعد خدا (احتمالا در قیامت) قرار است از آنها سئوال کند که چه می‌کنند. گویی محمد متن قرآن را بین مردم منتشر می‌کرده و حالا عده ای آنرا پاره کرده‌اند!

پس برای مفسرین منظور از تقسیم کنندگان در این عبارات مشخص نیست و مترجم نیز تخیل کرده است که منظور کسانی است که بخشی از قرآن را عمل کرده‌اند و بخشی را خیر. با این حال، با اتکا به فرضیه چهارم، معنا واضحتر است: بگو من تنها کارم هشدار دادن و بیان کردن است همانطور که به توزیع کنندگان داده شده است یعنی کسانی که قرآن را بخش بخش کرده‌اند (و این بخش‌ها را به تدریج برای محمد فرستاده‌اند همانطور که در متن بارها اشاره شده است که ما قرآن را به تدریج بر تو نازل می‌کنیم) پس به پروردگارت سوگند (مشخص است که الله نمی‌تواند به خودش سوگند بخورد) که از همه این توزیع کنندگان سئوال خواهیم کرد که چه کار می‌کنند. پس یک فرقه مسیحی، چند تن از اعضای خود را مامور کرده تا برای میسیونر (میسیونرهای) خود، بخش‌هایی از کتب را ترجمه کرده و بخش بخش برای وی ارسال کنند. گویا در این مورد اشتباهی از سوی توزیع کنندگان رخ داده و قرآن یا ذکری اشتباهی یا جابجا برای محمد ارسال شده است و احتمالا به این خاطر توسط دیگران مسخره نیز شده است و حال نویسنده محمد را خاطرجمع می‌کند که از این تقسیم کنندگان متون خواهیم پرسید که چه می‌کنند و با تصحیح این اشتباهات در آینده ما [شر] ریشخندکنندگان را از تو برطرف خواهیم کرد... و قطعا می‌دانیم که سینه تو از آنچه می‌گویند تنگ می‌شود.

خداوند کعبه؟

تنها در سوره پنجم (المائده) است که مستقیما از کعبه سخن گفته می‌شود. در سوره حج نیز که یک سوره مدنی است و همچنین آیات ۱۲۵ و ۱۲۷ سوره بقره، به طور غیرمستقیم به کعبه اشاره شده است. اما آیا عجیب نیست که در هیچ کدام از آیات مکی هیچ ذکری از کعبه به میان نمی‌آید در حالیکه کعبه از نظر مسلمانان خانه خداست و بنا به فرض ایشان، مهمترین رسالت محمد پاک کردن خانه خدا از شرک و بت‌ها بوده است؟ به نظر می‌رسد نویسندگان هیچ اطلاعات و درکی از کعبه، مراسم حج، طواف و... نداشته‌اند. با این حال در سوره کوتاه ۱۰۶ (قریش) اشاره می‌کنند که :

لِإِيلَافِ قُرَيشٍ ﴿۱﴾

برای الفت‌دادن قریش.

إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاء وَالصَّيفِ ﴿۲﴾

الفتشان هنگام کوچ زمستان و تابستان

فَلْيعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيتِ ﴿۳﴾

پس باید خداوند این خانه را بپرستند

الَّذِی أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ ﴿۴﴾

همان [خدایی] که در گرسنگی غذایشان داد و از بیم [دشمن] آسوده‌خاطرشان کرد (ترجمه فولادوند)

جمیع مفسرین دلیل الفت[1] را دفع شر سپاه ابرهه از یمن می‌دانند که توسط قریش شکست خورد و بازگشت. ایشان یک داستان باورنکردنی را نقل می‌کنند که طی آن خدا پرندگانی را بر فراز سپاه یمن فرستاد و آنها را سنگباران کرد. بنابراین ایشان این سوره را سریعا مرتبط می‌کنند به سوره فیل و مطمئن هستند که منظور از الفت دادن به (یا ائتلاف) قریش همین کمک خدا برای شکست سپاه ابرهه است. به همین دلیل مترجم کلمه دشمن را در کنار کلمه بیم یا خوف اضافه کرده است تا این تداعی انجام شود.

اما چرا ما باید فرض کنیم که این دو سوره به هم مرتبط اند و اگر این فرض درست است چرا به سادگی اشاره نمی شود که خدا به ایشان در جنگ کمک کرد تا قریش همچنان خدای کعبه را بپرستند؟ اگر این فرضیات مفسرین مسلمان را کنار بگذاریم منظور متن (صرف نظر از اینکه به سوره فیل مرتبط است یا خیر) به سادگی این است که برای الفت دادن به قریش یا انس و الفت در میان قریش و نقش مهم کعبه برای تجارت و کسب و کار قریش، آنها می‌توانند که کعبه را به عنوان خانه خدا در نظر گیرند و این به لحاظ مذهبی برای نویسندگان ایرادی ندارد. همچنین دقت کنید به استفاده از ضمیر سوم شخص مفرد در متن. به جای عبارت

۱-در برخی ترجمه‌ها ایلاف، ائتلاف ترجمه شده است.

"خانه من" یا "خانه خدا"، عبارت "خدای این خانه" (رب هذا البیت) به کار رفته است. دعوت محمد به پذیرش اسلام و رها کردن شرک، بدون پذیرش کعبه به عنوان خانه خدا ممکن نبود. امکان نداشت که محمد از قریش بخواهد مراسم حج و طواف کعبه را رها کنند. بنابراین نویسندگان با نظر به این موضوع، در این نامه اذعان می‌کنند که برای الفت قریش آنان می‌توانند خدای این خانه را بپرستند. گویا آنان توسط محمد از این مسئله آگاه شده بودند و چاره ای نمی‌دیدند جز اینکه وجود کعبه را به عنوان خانه الله قبول کنند و بنابراین مسئله تنها نفی شفاعت دختران خدا (لات، منی و عزی) باقی می‌ماند. در آیات مختلف در سوره قرآن می‌بینیم که تاکید روی توحید متمرکز است و خصوصا بر روی نفی قدرت شفاعت فرشتگان یا دختران خدا.

محمد در مکه، مسجد الاقصی را خانه مقدس خدا می‌دانست و نه کعبه و به سوی آن نماز می‌گذارد. اما هنگامی که به یثرب رفت قبله را از مسجد الاقصی به مسجدالحرام تغییر داد. بعید است که این تغییر صرفا به خاطر دفع طعنه یهودیان باشد (تغییر قبله بیشتر مسئله برانگیز است تا در نظر گرفتن مکان مقدس یهودیان به عنوان قبله- همچنین در زمان تغییر قبله، کعبه همچنان مکان شرک بوده است)، بیشتر به نظر می‌رسد که این نشانه یک تغییر نگرش کلی در محمد و جدایی (نسبی) وی از تفکر نویسندگان مسیحی بوده است. در سوره بقره می‌خوانیم:

به زودی مردم کم خرد خواهند گفت چه چیز آنان را از قبله‌ای که بر آن بودند رویگردان کرد بگو مشرق و مغرب از آن خداست هر که را خواهد به راه راست هدایت می‌کند (۱۴۲) و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد و قبله‌ای را که [چندی] بر آن بودی مقرر نکردیم جز برای آنکه کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند از آن کس که از عقیده خود برمی‌گردد بازشناسیم هر چند [این کار] جز بر کسانی که خدا هدایت[شان] کرده سخت گران بود و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند زیرا خدا [نسبت] به مردم دلسوز و مهربان است (۱۴۳) ما [به هر سو] گردانیدن رویت در آسمان را نیک می‌بینیم پس [باش تا] تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی برگردانیم پس روی خود را به سوی مسجدالحرام کن و هر جا بودید روی خود را به سوی آن بگردانید در حقیقت اهل کتاب نیک می‌دانند که این [تغییر قبله] از جانب پروردگارشان [بجا و] درست است و خدا از آنچه می‌کنند غافل نیست (۱۴۴) و اگر هر گونه معجزه‌ای برای اهل کتاب بیاوری [باز] قبله تو را پیروی نمی‌کنند و تو [نیز] پیرو قبله آنان نیستی و خود آنان پیرو قبله یکدیگر نیستند و پس از علمی که تو را [حاصل] آمده اگر از هوسهای ایشان پیروی کنی در آن صورت جدا از ستمکاران خواهی بود (۱۴۵)

معلوم نیست که آیا این امر با اجازه نویسندگان صورت گرفته (در این صورت باید بپذیریم که رابطه محمد بعد از هجرت با نویسندگان نامه‌ها همچنان ادامه داشته است) و یا یک تغییر بنیادین در نگرش محمد است. اما تغییر قبله نمی‌توانست مسئله بی اهمیتی باشد. حدس من این است که این سخنان از زبان خود محمد بیرون آمده و مکتوب شده است. اگر در ادامه همین سوره به آیه ۱۴۹ و ۱۵۰ نگاه کنید می‌بینید که این دو در واقع دو شکل متفاوت از یک آیه هستند:

وَمِنْ حَيثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۴۹﴾

و از هر کجا بیرون آمدی روی خود را به سوی مسجدالحرام بگردان و البته این [فرمان] حق است و از جانب پروردگار تو است و خداوند از آنچه می‌کنید غافل نیست (۱۴۹)

وَمِنْ حَيثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلاَّ يكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيكُمْ حُجَّةٌ إِلاَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنْهُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۵۰﴾

و از هر کجا بیرون آمدی [به هنگام نماز] روی خود را به سمت مسجدالحرام بگردان و هر کجا بودید رویهای خود را به سوی آن بگردانید تا برای مردم غیر از ستمگرانشان بر شما حجتی نباشد

پس از آنان نترسید و از من بترسید تا نعمت‌خود را بر شما کامل گردانم و باشد که هدایت‌شوید (۱۵۰)

بعید است که نویسنده پشت سر هم در یک نامه دو جمله مشابه را به این شکل تکرار کند. به نظر می‌رسد که این دو آیه، دو نقل قول مختلف از محمد باشند که توسط افراد مختلف نوشته شده یا توسط محمد در زمان‌های مختلف گفته شده است و بعدا هنگام جمع آوری و سرهم بندی قرآن کنار یکدیگر گذاشته شده‌اند. وجود این دو آیه در سوره بقره نیز دلیل دیگری بر صحت این گفته است چرا که سوره بقره به نظر من چیزی جز آیاتی اضافی نیست که جمع کنندگان نمی‌دانسته‌اند به کدام سوره تعلق دارد و بنابراین همه آنها را در یک سوره جای داده‌اند. به همین دلیل موضوعات در سوره بقره متفاوت و کاملا بی ربط به هم هست.

آنچه مشخص است نویسندگان نامه‌ها (آیات مکی) هیچ شناختی از شهر مکه، مردمان آن، کعبه، مراسم حج و حجر الاسود نداشته‌اند. مانند یهودیان، از محمد و پیروانش می‌خواستند که روی به اورشلیم نماز گذارند. آنها اشاره ای نمی‌کنند که چرا به خانه خدا بوسیله بت‌ها و شرک بی حرمتی شده است، درباره نحوه درست انجام مراسم حج (مانند برهنه طواف نکردن) صحبتی نمی کنند. اشاره به ابی لهب و قریش نیز تنها پاسخی بوده است که به نامه‌ها یا پیام‌های محمد داده شده است. اگر نویسندگان در مکه حضور داشتند یا شخص محمد نویسنده متن بود، مطمئنا باید اشاراتی به

این مسئله در متن مشاهده می‌کردیم همچنانکه در آیات مدنی می‌توان دید.

سوره‌های عبس و مرسلات

در سوره ۷۷ (مرسلات) می‌خوانیم:

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ﴿۱﴾

«سوگند به فرشتگانی که پی درپی فرستاده می‌شوند.»

فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا ﴿۲﴾

«و آنها که همچون تند باد حرکت می‌کنند.»

وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا ﴿۳﴾

«و سوگند به آنها که (ابرها را) می‌گسترانند، و منتشر می‌سازند.»

فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا ﴿۴﴾

«و آنها که جدا می‌کنند.»

فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا ﴿۵﴾

«و سوگند به آنها که آیات بیدار کننده (الهی) را به (انبیاء) القا می‌نمایند.»

عُذْرًا أَوْ نُذْرًا ﴿۶﴾

«برای اتمام حجت، یا انذار!»

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ ﴿۷﴾

«که آنچه به شما (درباره قیامت) وعده داده می‌شود به وقوع می‌پیوندد.»

نویسنده برای اطمینان دادن مخاطب خود از وقوع قیامت به چیزهایی نامعلومی سوگند می‌خورد. تصور مفسرین بر این است که منظور در اینجا فرشتگان هستند اما در عین حال سخن از باد و ابر به میان می‌آید. در اینجا وصف عجیبی از عمل این فرشتگان صورت گرفته است: مثل باد حرکت می‌کنند، مکرر فرستاده می‌شوند، پیام‌ها را انتشار می‌دهند، جدا می‌کنند (چه چیزی را؟) و ذکرها و مناجاتها را القا می‌کنند. درگاه الهی در اینجا بیشتر به یک مرکز انتشاراتی شبیه است. اما ما با اتکا به فرضیه چهارم می‌توانیم درک کنیم که این سوگندها به اعمال فرقه مذکور مرتبط است که افرادی را به عنوان میسیونر مذهبی در مناطق مختلف، مامور کرده و برای آنها مکررا (عرفا) "مرسلات"(فرستندگان) و نه فرشتگان را می‌فرستادند که متون مانند باد سریع به دستشان می‌رسد و منظور از ناشرات کسانی است که متون الهی را به مناطق مختلف پخش و منتشر می‌کنند، و بخش‌هایی را از متن اصلی (ام الکتاب) جدا کرده (آیه چهارم) و مناجات‌ها را به رسولان القا می‌کنند.

در سوره ۸۰ (عبس) آیات ۱۱ تا ۱۶ می‌خوانیم:

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴿١١﴾

«هرگز چنین مکن، این (قرآن) یک تذکر و یاد آوری است.»

فَمَن شَاء ذَكَرَهُ ﴿۱۲﴾

«و هر کس بخواهد از آن پند می‌گیرد.»

فِی صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ﴿۱۳﴾

«در الواح پرارزشی ثبت است.»

مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ ﴿۱۴﴾

«الواحی والاقدر و پاکیزه.»

بِأَيدِی سَفَرَةٍ ﴿۱۵﴾

«به دست سفیرانی است.»

كِرَامٍ بَرَرَةٍ ﴿۱۶﴾

«والامقام و فرمانبردار و نیکوکار.» (ترجمه مکارم شیرازی)

طباطبایی در تفسیر این آیات می‌نویسد:

سپس می افزاید: این کلمات بزرگ الهی "در الواح پرارزشی ثبت است" (فی صحف مکرمۀ). تعبیر به "صحف" نشان می دهد که آیات قرآن قبل از نزول برپیغمبراکرم (ص) در الواحی نوشته شده بود، و فرشتگان وحی آن را با خود می آوردند الواحی بسیار گرانقدر و پرارزش. بعد می فرماید: این صحائف و الواح "والاقدر و پاکیزه است"(مرفوعۀ مطهرۀ). بالاتر از آن است که دست نااهلان به سوی آن دراز شود، و یا قادر بر تحریف آن باشند، و پاکتر

از آن است که دست ناپاکان آن را آلوده کند، و نیز پاک است ازهرگونه تناقض و تضاد و شک و شبهه. از این گذشته ، این آیات الهی "به دست سفیرانی است"(بایدی سفرۀ) سفیرانی "والامقام و فرمانبردار و نیکوکار" (کرام بررۀ). منظور از "سفره" در اینجا فرشتگان الهی است که سفیران وحی یا کاتبان آیات او هستند.

باز هم در اینجا مترجمین و مفسرین مسلمان تعابیر ذهنی خود را بر متن اعمال کرده‌اند و از آنجا که پیش فرض ایشان این است که متن قرآن از سوی فرشته است، پس سفیران، ناشرین، مرسلات همگی جز فرشتگان نیستند. این در حالی است که به ادعای ایشان تنها یک فرشته یعنی جبرئیل به محمد وحی می‌کرد و نه چندین فرشته. آنچه از این دو سوره با دیدگاه اسلامی می‌توان برداشت کرد این است که فرشتگان خدا الواح و کلام خدا را به سرعت در جهان پخش می‌کنند. این تصویر به ذهن خطور می‌کند که گویی همزمان با محمد، فرشتگان به پیامبرانی در اقصا نقاط جهان وحی می‌کنند امری که مسلما با ادعای آخرین پیامبر بودن محمد در تضاد قرار دارد. بنابراین آنها مجبور اند توجیه کنند که منظور در زمان‌های مختلف است. به همین ترتیب آنها مجبور اند به جای تفسیر تخیلات خود را گسترش دهند.

بنابراین مترجمین و مفسرین مسلمان، کلمات را به نفع خود تعبیر می‌کنند و حتی جایی که به وضوح از سفیر و پیام رسان صحبت می‌شود باز فرشته برداشت می‌شود. خوانندگان غیرعرب

زبان که به این تفاسیر و ترجمه‌ها متکی هستند و اعتماد می‌کنند، براحتی این برداشت‌های خیالی را می‌پذیرند و دچار این تصور اشتباه می‌شوند که متن قرآن با روایاتی که از آن می‌شود هیچ تعارضی نداشته و ابهامی در کلمات وجود ندارد.

نویسندگان نامه‌ها

نویسندگان نامه‌ها چه کسانی بودند؟ به سختی بتوان با اطمینان به این سئوال پاسخ داد زیرا ایشان با واسطه قرار دادن محمد به عنوان یک میسیونر مسیحی، وجود خود را از چشم مردم مکه پنهان می‌کردند. بهترین راه برای پاسخ به این سئوال، مطالعه تمامی فرقه‌های الحادی مسیحی از زمان پیدایش مسیحیت تا پیش از ظهور اسلام در خاورمیانه است. فرقه ای که آموزه‌هایش بیشترین تطابق با عقاید مطرح شده در قرآن (به خصوص در مورد عیسی) را داشته باشد، می‌تواند پاسخ سئوال ما باشد. از میان فرقه‌های الحادی مطرح در خاورمیانه به خصوص سوریه و آسیای صغیر، می‌توان به نسطورین‌ها، یعقوبیون، غنوصیان و نصرانیان و ابیونی‌ها اشاره کرد. در این فصل نشان می‌دهم که چگونه آموزه‌های ابیونی‌ها، بیشترین تطابق را با عقاید منعکس شده در قرآن دارد. با این حال باید به خواننده هشدار دهم که به نظر من نویسندگان نامه‌ها فرقه ای نزدیک به یا مشتق شده از ابیونی‌ها هستند (مانند صابئین در شهر حران) و معلوم نیست که آیا نویسندگان خود را ابیونی می‌خواندند یا خیر. ما در مورد فرقه ابیونی‌ها چندان نمی‌دانیم و دانش ما

محدود است به اشارات حکمای کلیسای ارتودوکس که به چند قرن پیش از ظهور اسلام باز می‌گردد.

همچنین پژوهشگران متوجه شده‌اند که ابیونی‌ها نامی‌است که توسط این حکمای کلیسای ارتودوکس به فرقه‌های مختلفی داده شده است مانند نصرانیان، پیروان مکتب سرینتوس (Cernithus) و مکتب Elchasai (Finely, 2011). با این حال، همه این اشارات کمابیش در چند نکته وجه اشتراک دارند: ریشه عقاید ابیونی‌ها به مسیحیان یهودی اولیه باز می‌گردد که همچنان پیرو احکام شریعت یهود هستند و الوهیت عیسی به عنوان پسر خدا را انکار می‌کنند.

لازم به ذکر است که بسیاری از پژوهشگران برای بررسی ریشه‌های قرآن به قصص رجوع می‌کنند. این کاملا ثابت شده است که اکثر داستان‌های قرآن در کتب پیشین (چه کانونی و چه الحادی) یافت می‌شود. اما بررسی قصص تنها تاثیرپذیری اسلام از محیط فرهنگی مسیحیت و یهودیت را اثبات می‌کند ولی نمی تواند چیز زیادی درباره نویسندگانش به ما بگوید. داستان‌ها بین مردم به سرعت پخش می‌شود و کاملا محتمل است که فرقه‌های مختلف براحتی از داستان‌های یکدیگر اقتباس و الگو برداری کرده باشند. بنابراین برخلاف عقاید و آموزه‌ها، نمی توان به طور دقیق گفت که یک داستان به یک فرقه مشخص تعلق دارد. بنابراین بهتر است که به جای قصص بیشتر روی عقاید و باورهای منعکس شده در آیات

مکی قرآن متمرکز شویم. عقاید فرقه‌های مذهبی است که آنها را از یکدیگر جدا می‌کند و نه داستان‌ها و افسانه‌ها.

فرقه ابیونی

ابیونی‌ها فرقه ای از مسیحیان یهودی هستند که قدمت آنان به ۱۵۰ میلادی باز می‌گردد. ایشان توسط مسیحیان ارتودوکس و رسمی به عنوان یک فرقه الحادی شناخته می‌شدند. آنان را نباید صرفا یهودیانی در نظر گرفت که به مسیحیت گرویده‌اند، بلکه درباره عیسی عقاید خاص خود را داشتند. آنها بر این باور بودند که همچنان باید به قوانین شریعت یهود (احکام موسی) و مراسم‌های آن (از جمله ختنه) پایبند بود، با این حال، عیسی را نه به عنوان پسر خدا، بلکه به عنوان یک پیامبر و بهترین مفسر شریعت یهود قبول داشتند. نام این فرقه از کلمه عبری "فقیر" (evyon) اتخاذ شده است که به معنای فرد فاقد قدرت، تحقیر شده و ستم دیده است. هم ترتولیان[۱](Tertullian) مورخ مسیحی اهل کارتاژ و هم اپیفانیوس [۲](Epiphanius) اهل سالامیس در نوشته‌هایشان به فردی به نام ابیون به عنوان بینانگذار این فرقه اشاره می‌کنند و این احتمال است که کلمه ابیون از نام یک فرد منتج شده باشد. براساس گفته مورخین مسیحیان نخستین، گفته می‌شود که آنان گیاه خواری، فقر و ساده زیستی را تبلیغ می‌کردند. تورات شفاهی یعنی آموزه‌های خاخامی و تلمود (یا حداقل بخشی از آنها) را قبول نداشتند و البته تغییراتی نیز در دین یهودیت داده بودند از جمله

---

۱ -Tertullian, De Carne Christi, 14, 18, &c

۲ -Epiphanius (374-377).’Paranion: medicine-chest against all heresies’.

رد قربانی کردن حیوانات. شباهت‌های بی نظیری بین باورهای ابیونی‌ها و عقاید منعکس شده در قرآن درباره مسیحیت وجود دارد:

۱. ابیونی‌ها تثلیث را رد می‌کردند[۱] و عیسی را نه پسر خدا بلکه به عنوان یک پیامبر و بنده خدا می‌شناختند. قرآن نیز بارها به وضوح اعلام می‌کند که عیسی پسر خدا نیست بلکه بنده پارسا و پیامبر خدا بوده است.

۲. ابیونی‌ها قوانین شریعت یهود را می‌پذیرند و معتقدند که همچنان عهد قدیم خدا پابرجاست و توسط عهد جدید باطل نشده است. عیسی نه باطل کننده این عهد و قوانین قدیمی بلکه مفسر و شارح آن بوده است. قرآن نیز تصریح می‌کند که عیسی تورات و قوانین آن را تصدیق می‌کرد:

وَقَفَّينَا عَلَى آثَارِهِم بِعَيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَينَ يدَيهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَينَاهُ الإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَينَ يدَيهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿سوره ۵، آیه ۴۶﴾

« و عیسی پسر مریم را به دنبال آنان [پیامبران دیگر] درآوردیم در حالی که تورات را که پیش از او بود تصدیق داشت و به او انجیل را عطا کردیم که در آن هدایت و نوری است و تصدیق‌کننده تورات قبل از آن است و برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است.»

۱ -http://answering-islam.org/Index/E/ebionites.html

همچنین نگاه کنید به آیات ۶۱:۶ و ۳:۵۰ که موکدا تصریح می‌کنند که عیسی تورات را قبول داشته و عهد قدیم را نقض نکرده است.

از همین رو اسلام نیز قوانین شریعت یهود مانند منع خوردن گوشت خوک، ختنه، روز و نماز، قوانین جزایی مانند قصاص و سنگسار را پذیرفته است.

۳. آموزه‌های ابیونی تاکید فراوانی بر کمک به فقرا و یتیمان دارد. آنها عیسی را کسی می‌دانستند که به وضوح اعلام کرده است که با ثروت مادی امکان رستگاری وجود ندارد. تاکید بر کمک به فقرا و یتیمان به خصوص در آیات مکی بارها در قرآن منعکس شده است[۱]:

البته محمد خود نیز یک یتیم بوده است و این تاکید بیش از حد بر نوازش یتیمان که از معدود نکات مثبت اخلاقی قرآن است را می‌توان از این جهت دانست. با این حال، با توجه به اینکه نشان داده ایم محمد نویسنده متن نیست، این تاکید بر دستگیری گدایان و یتیمان می‌تواند انعکاسی باشد از عقاید ابیونی‌ها.

۴. انجیل مورد قبول ابیونی‌ها، انجیل متی است. اگرچه معلوم نیست که دقیقا چه انجیلی در دست آنها بوده است اما

۱- ۱۷:۳۴, ۸:۷۶, ۱۰-۶:۹۳, ۱۷:۸۹, ۴:۲, ۱۰:۴, ۳۶:۴, ۱۶-۱۵:۹۰, ۷:۵۹, ۱۴:۸

داستان قرآن درباره تولد عیسی نیز بیش از هر انجیل دیگری با انجیل متی مطابقت دارد.

در قرآن کلمه انجیل ۱۲ بار تکرار شده است و تمام دوازده بار این کلمه به صورت مفرد به کار رفته است. پس از نظر نویسنده نه اناجیل بلکه تنها یک انجیل مورد تایید است. بعید به نظر می‌رسد که نویسندگان تنها یک انجیل را می‌شناختند و بقیه انجیل‌ها را به رسمیت نمی‌شناختند. بنابراین به کار بردن کلمه انجیل به صورت مفرد، اشاره به اعتقاد نویسنده به معتبر بودن تنها یک انجیل است. ابیونی‌ها تنها یک انجیل را معتبر می‌دانستند که گفته می‌شود همان انجیل متی است با این حال، این انجیل در دسترس ما نیست و نمی‌دانیم که دقیقا تا چه حد با انجیل متی کنونی مطابقت دارد. کلود گیو (Claude Gilliot, 2008) معتقد است که اشاره به انجیل به صورت مفرد در قرآن، نشان می‌دهد که محمد یا آموزگارانش کتاب دیاتسارون (Diatessaron) را در اختیار داشته‌اند که کتابی است منظوم و ترکیبی از انجیل‌های مختلف که توسط تاتیان سوری در سال ۱۵۰ میلادی نوشته شده است. نسخه اصلی به زبان سوری است اما از دست رفته است و بنابراین به سختی بتوان مشخص کرد که منظور از انجیل در قرآن کدام انجیل است. با این حال، اگه به عقیده نویسندگان نامه‌ها متوسل شویم، این فرقه ابیونی است که بوجود یک انجیل معتقد است.

۵. ابیونی‌ها به تعبیری Adoptionist بودند یعنی بر این باور بودند که عیسی تنها بعد از غسل تعمید یافتن توسط یحیی به مسیح تبدیل شد (و نشانه آن کبوتر است) و قدرت معجزه یافت[1]. اگرچه متن قرآن چندان علاقه ای ندارد که درباره جنبه الوهی و جسمانی عیسی که موضوع داغ مورد بحث فرقه‌های مختلف مسیحی بود، صحبت کند اما نشانه ای از این عقیده Adoptionism در آیه ۸۷ سوره ۲ دیده می‌شود:

وَلَقَدْ آتَينَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّينَا مِن بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَينَا عِيسَى ابْنَ مَرْيمَ الْبَينَاتِ وَأَيدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءكُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَ تَهْوَى أَنفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿۸۷﴾

«و همانا به موسی کتاب [تورات] را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت‌سر هم فرستادیم و عیسی پسر مریم را معجزه‌های آشکار بخشیدیم و او را **با روح القدس تایید کردیم** پس چرا هر گاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد کبر ورزیدید گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید.»

تایید شدن با روح القدس به وضوح اشاره دارد به غسل تعمید عیسی توسط یحیی. با این حال، اشاره به داستان معجزه عیسی در کودکی (۳:۴۹ و ۵:۱۱۰) که اصالتا در کتاب "انجیل متی جعلی"

---

۱ -Epiphanius (374-377).’Paranion: medicine-chest against all heresies’. Retreived from < http://www.masseiana.org/panarion_bk1.htm#30.>

روایت شده، با این عقیده Adoptionism در تعارض به نظر می‌رسد. هدف نویسنده "انجیل متی جعلی" تاکید بر جنبه الوهی مسیح از کودکی دارد و نه فقط از زمان غسل تعمید، زیرا در کودکی می‌توانسته مانند خدا که انسان را از گل آفریده، از گل پرنده بیافریند. فرقه مسیحی مورد بحث ما گویا این داستان را صرفا به عنوان یک معجزه تعبیر کرده است و نه دلیلی بر الوهیت مسیح. به نظر می‌آید که فرقه مسیحی الحادی که نویسندگان این نامه‌ها هستند، عقاید التقاطی داشتند و اگرچه با الوهیت عیسی شدیدا مخالف بودند اما حاضر بودند هر داستانی که در اصل به منظور تاییدی بر خدا بودن عیسی ذکر می‌شود را به عنوان معجزه وی بپذیرند یا تعبیر کنند.

در سوره چهارم نساء که عمدتا آیات مدنی دارد، محمد (و احتمالا نه نویسندگان) نشان می‌دهد که برداشت اشتباهی از عقاید ابیونی‌ها داشته است:

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا **الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ** رَسُولَ اللّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَـكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾ بَل رَّفَعَهُ اللّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾

«و گفته ایشان که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که در باره او اختلاف کردند قطعا در

مورد آن دچار شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند جز آنکه از گمان پیروی می‌کنند و یقینا او را نکشتند(۱۵۷) بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و خدا توانا و حکیم است»

ابیونی‌ها معتقد بودند که مسیح در افراد مختلفی تجسم می‌یابد. در هنگام غسل تعمید بود که عیسی به مسیح تبدیل شد و قبل از مصلوب شدن وی نیز جنبه الوهی یا همان مسیح از وی رخت بربست و وی مانند یک انسان عادی مصلوب شد. این آیه نیز همین عقیده را تکرار می‌کند منتها به شیوه شبهه برانگیزی به طوری که مسلمانان امروزی بنا بر همین آیه معتقداند که عیسی همراه با جسم خود به آسمان رفته و کسی شبیه وی مصلوب شده است! اما به نظر می‌رسد که منظور این است که مسیح مصلوب نشده است و نه عیسی. آیا این آیه اشاره می‌کند که مسیح تجسم یافته در عیسی را مصلوب نکردند یا اینکه نویسنده آن تصور کرده است که خود عیسی را نیز مصلوب نکرده‌اند؟ به نظر من، اشاره به مصلوب نشدن مسیح است و نه عیسی و مسلمانان این آیه را اشتباه تفسیر می کنند. به هر حال، هدف ما در اینجا این است که نشان دهیم این عقیده منعکس شده در قرآن، درباره تجسم مسیح در عیسی و سپس جدا شدن آن از جسم عیسی، کاملا از باورهای ابیونی‌ها نشات می‌گیرد.

۶. اگرچه ابیونی‌ها به قوانین یهود پایبند بودند اما دین یهود را منحصر به نژاد یهود نمی‌دانستند و برخلاف یهودیان

خواهان وارد شدن اقوام غیریهود (gentiles) به دین خدا بودند. متن قرآن نیز چنین عقیده ای را منعکس می‌کند.

۷. ابیونی‌ها مسیحیت را به عنوان یک دین جدید نپذیرفتند و معتقد بودند که دین یکی است و مسیحیان جدید تنها موجب تفرقه افکنی در دین شده‌اند. متن قرآن نیز به وجود این دین کامل اعتقاد دارد. در واقع وقتی درمتن صحبت از اسلام می‌شود منظور پذیرفتن دین خدا و کنار گذاردن شرک است و صحبت بر سر یک دین جدید نیست. آنچه ما امروز به عنوان اسلام به مثابه یک دین متمایز می‌شناسیم، امری است که بعدها یا بعد از فتوحات اعراب یا بعد از مهاجرت محمد به مدینه شکل گرفت. در آیات مکی هیچ صحبتی از دین جدید نمی‌شود. کلمه اسلام از متن قرآن استنتاج شده و اصالتا به معنی تسلیم شدن در مقابل خدا و کنار گذاردن شرک است.

(از زبان یوسف) «پروردگارا تو به من دولت دادی و از تعبیر خوابها به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمانها و زمین تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما.» (سوره ۱۲، آیه ۱۰۱)

فَلَمَّا أحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أنصَارِي إِلَى اللّهِ قَالَ الْحَوَارِيونَ نَحْنُ أنصَارُ اللّهِ آمَنَّا بِاللّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿سوره ۳، آیه ۵۲﴾

«چون عیسی از آنان احساس کفر کرد گفت یاران من در راه خدا چه کسانند حواریون گفتند ما یاران [دین] خداییم به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش که ما تسلیم هستیم»

در این دو آیه و بسیاری از آیات دیگر، مسلمان بودن و تسلیم شدن به معنی یک دین جدید نیست و بارها از زبان دیگر پیامبران می‌شنویم که آنها تسلیم خدا و مسلمان بودند. در آیه آخر حواریون ندا در می‌دهند که "اشهد بانا مسلمون". بنابراین در اینجا حواریون همان کلامی را می‌گویند که کسی هنگام روی آوردن به اسلام بر زبان جاری می‌کند. متن قرآن تصریح می‌کند که تمامی پیامبران پیشین و حتی ابراهیم نیز تسلیم خدا بودند و در واقع این ابراهیم بود که ما را "مسلمان" نامید (سوره ۲۲، آیه ۷۸).

«در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است و کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شده با یکدیگر به اختلاف نپرداختند مگر پس از آنکه علم برای آنان [حاصل] آمد آن هم به سابقه حسدی که میان آنان وجود داشت و هر کس به آیات خدا کفر ورزد پس [بداند] که خدا زودشمار است.» (سوره ۳، آیه ۱۹)

همچنین متن قرآن، مانند عقاید ابیونی‌ها، بارها مخالفت خود را با فرقه سازی در دین خدا اعلام می‌کند:

«و فقط پس از آنکه علم برایشان آمد راه تفرقه پیمودند [آن هم] به صرف حسد [و برتری جویی] میان همدیگر و اگر سخنی [دایر بر تاخیر عذاب] از جانب پروردگارت تا زمانی معین پیشی

نگرفته بود قطعا میانشان داوری شده بود و کسانی که بعد از آنان کتاب [تورات] را میراث یافتند واقعا در باره او در تردیدی سخت [دچار]اند.» (سوره ۴۲، آیه ۱۴)

به راستی ما فرزندان اسرائیل را در جایگاه[های] نیکو منزل دادیم و از چیزهای پاکیزه به آنان روزی بخشیدیم پس به اختلاف نپرداختند مگر پس از آنکه علم برای آنان حاصل شد همانا پروردگار تو در روز قیامت در باره آنچه بر سر آن اختلاف می‌کردند میانشان داوری خواهد کرد (سوره ۱۰، آیه ۹۳)

نویسنده ایجاد دین جدیدی به نام مسیحیت و فرقه‌های مختلف آن و جدایی از آن قدیم را ناشی از حسد می‌داند که موجب شده دین خدا تکه تکه شود. از نظر وی آموزه عیسی در ادامه دین قدیمی‌است. وی برای اشاره به این وحدت در دین خدا از کلمه تسلیم شدن و اسلام استفاده می‌کند. برای وی مهم این است که فرد تسلیم خدا شود و تمامی‌کتب پیشین(تورات و انجیل) را به عنوان کلام خدا قبول کند. از محمد خواسته می‌شود که بگوید من تنها تسلیم خدا هستم. این کلمه اسلام و تسلیم بعدا معنای خود را عوض کرد و مسلمانان چه در زمان حکومت محمد در یثرب و چه بعد از آن آنرا به عنوان یک دین جدید ارائه دادند. محمد در مکه نه می‌خواسته و نه می‌توانسته ادعا کند که دین جدیدی آورده است. این تنها وقتی میسر بود که قدرت و پیروانی بدست آورد و یا به دلایل سیاسی لازم بود تا آموزه‌های خود را از اهل کتاب

(مسیحیان و یهودیان) متمایز سازد تا بتواند توجیهی برای جهاد با ایشان و جزیه گرفتن از آنان بدست آورد.

با این حال باید یادآوری کرد که هدف ما نه مقایسه ابیونی‌ها با اسلام به عنوان یک دین جدید و اعمال و رفتار محمد در یثرب (و یا آنچه بعدا به عنوان یک دین منسجم همراه با فقه و شریعت پدید آمد) بلکه مقایسه آن با متن آیات مکی در قرآن است. به بیان دیگر، قصد من در اینجا این نیست که نشان دهم، دین اسلام یک کپی برداری از مذهب ابیونی‌هاست بلکه می‌خواهم نشان دهم که عقاید و آموزه‌های نویسنده نامه‌ها به محمد، مطابقت بسیاری با آموزه‌های ابیونی دارد و این احتمال را تقویت می‌کند که نویسندگان این نامه‌ها، فرقه ای ابیونی یا نصرانی در سوریه بوده‌اند.

۸. یکی از منابع قدیمی‌فرقه ابیونی‌ها کتاب Elchasai است که احتمالا در اوایل قرن اول میلادی نوشته شده است. این کتاب از دست رفته است، اما هیپولیتوس رومی در کتاب "ابطال تمامی فرقه‌های الحادی" به این کتاب اشاره می‌کند (Hippolytus, ؟). وی نقل می‌کند که آلسیبیادس (Alcibiades) اهل آپامئا (apamea) شهری در سوریه، آموزه‌های این کتاب را تبلیغ و ترویج می‌کند. السیبیادس مدعی بوده است که این کتاب را فرشته ای عظیم الجثه به Elchasai وحی کرده است و سپس وی این کتاب را به فردی به نام Sobiaï داده است. به نقل از هیپولیتوس، وی

به رعایت شریعت یهود پایبند بوده و مدعی بود که معتقدین باید ختنه شوند و باید مطابق قوانین شریعت زندگی کنند اگرچه بخش‌هایی از شریعت را رد می‌کند. وی جنبه اولوهیت عیسی و زایش وی از باکره را رد می‌کرده است. هیپولتیوس در یک جمله متناقض نما می‌نویسد: "وی ادعا می‌کند که مسیح مانند هر انسان دیگری متولد شده است و اولین بار نیست که مسیح بر روی زمین از یک باکره به دنیا آمده است. پس مسیح در بین ما پیشتر از زمانی به زمان دیگر آمده و ظهور پیدا کرده است، به تناوب از جسمی زاییده شده و روحش از جسمی به جسم دیگر منتقل شده است." پس به نظر می‌آید که Elchasai که در آنزمان در منطقه تحت حکومت پارت می‌زیسته است، یکی از بنیانگذاران آموزه‌های ابیونی‌هاست.

هیپولیتوس در ادامه به شیوه بدعت آمیزی از تعمید نزد پیروان Elchasai اشاره می‌کند. به نقل از هیپوتیولس، پیروان Elchasai برای تعمید و بخشایش گناهان به هفت شی قسم می‌خوردند و اعلام می‌کردند: "هان! آسمان، آب، ارواح مقدس، فرشتگان دعاگو، روغن، نمک و زمین را شاهد می‌گیرم. این هفت تا را شاهد می‌گیرم و شهادت می‌دهم که دیگر مرتکب گناه نشوم، نه مرتکب زنا شوم،

نه دزدی کنم، نه بی عدالتی کنم، نه حرص بورزم و نه نفرت، متکبر نباشم و از هیچ عمل شرورانه ای لذت نبرم."

سوگند خوردن به اشیا و پدیده‌های طبیعی هم در مذهب یهود و هم مسیحیت یک بدعت است. در زمان محمد، صابئین (همان کسانی که در قرآن نیز از آنان به عنوان اهل کتاب یاد شده است) نیز به همین نحو به ستارگان سوگند یاد می‌کردند و به همین خاطر مسلمانان ایشان را به ستاره پرستی متهم می‌کردند. این احتمال است که کلمه sabian یا صابئین از اسم فرد مرموز Sobiaï در متن هیپولیتوس که به معنای تعمید یافته است، نشات گرفته باشد. بدعت عجیب سوگند به اشیا، چیزی است بارها در متن قرآن تکرار می‌شود. در سوره شمس می‌خوانیم:

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ﴿١﴾ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا ﴿٢﴾ وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا ﴿٣﴾ وَاللَّيلِ إِذَا يغْشَاهَا ﴿٤﴾ وَالسَّمَاء وَمَا بَنَاهَا ﴿٥﴾ وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا ﴿٦﴾ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿٧﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٨﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا ﴿٩﴾ وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا ﴿١٠﴾

سوگند به خورشید و تابندگی‌اش. سوگند به ماه چون پی [خورشید] رود. سوگند به روز چون [زمین را] روشن گرداند . سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد. سوگند به آسمان و آن کس که آن را برافراشت. سوگند به زمین و آن کس که آن را گسترد. سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد . سپس پلیدکاری

و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد. که هر کس آن را پاک گردانید قطعا رستگار شد. و هر که آلوده‌اش ساخت قطعا درباخت.

اگرچه این دقیقا (به جز آسمان و زمین) همان اشیا و پدیده‌هایی نیستند که هیپولیتوس به آن اشاره می‌کند، اما تعداد آنها دقیقا هفت تا است (باید توجه داشت که در مقایسه ما بین صابئین و ابیونی‌ها و کتاب Elchasai چند قرن فاصله است). بدعت سوگند خوردن به اشیا (حتی به زیتون و انجیر) در جاهای دیگر قرآن نیز دیده می‌شود و می‌تواند انعکاسی باشد از آیین و رسم و رسوم رازورزانه Elchasai در قرن اول میلادی باشد که نزد ابیونی‌ها و صابئین برجای مانده است. مفسرین اسلامی‌تلاش می‌کنند سوگند خوردن به پدیده‌های طبیعی (آن هم از زبان خدا) را لاپوشانی کنند. مکارم شیرازی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

«سوگندهای پی در پی و مهمی که در آغاز این سوره آمده، به یک حساب "یازده" سوگند و به حساب دیگر "هفت" سوگند است، و بیشترین تعداد سوگندهای قرآن را در خود جای داده، و به خوبی نشان می دهد: مطلب مهمی در اینجا مطرح است، مطلبی به عظمت آسمان‌ها و زمین و خورشید و ماه، مطلبی سرنوشت ساز و حیات بخش.

نخست، باید به شرح و تفسیر این سوگندها بپردازیم، و بعد، به بررسی آن مطلب پر اهمیت، که این همه آوازه‌ها از او است. نخست، می فرماید: «به خورشید و گسترش نور آن سوگند» (وَ الشَّمْسِ وَ

ضُحاها). همان گونه که قبلاً نیز گفته ایم، سوگندهای قرآن عموماً دو مقصد را تعقیب می کند: نخست، اهمیت مطلبی که سوگند به خاطر آن یاد شده. و دیگر، اهمیت خود امور مورد سوگند; چرا که سوگند همیشه به موضوعات مهم یاد می شود، به همین دلیل، این سوگندها فکر و اندیشه انسان را به کار می اندازد، تا درباره این موضوعات مهم عالم خلقت بیندیشد، و از آنها راهی به سوی خدا بگشاید.[۱]»

تفسیر مکارم شیرازی چیزی جز کلمات توخالی و من در آوردی نیست و سعی می‌کند از اصل موضوع منحرف شود. اگر نویسنده متن به ادعای مسلمانان خداوند است پس چه توجیهی دارد که خدا آنچه را که خلق کرده است شاهد بگیرد. البته ما می‌دانیم که این یک مناجات و شهادت نامه است و نه ابلاغیه الهی و به همین خاطر خدا به شکل سوم شخص ظاهر می‌شود.

مشابهت دیگری نیز بین تفکر Elchasai و آیه ی ۳۱ سوره ۷۴ (المدثر) وجود دارد. در قرآن تفکر رازآمیزی به نسبت به فرشتگان دیده می‌شود. پیروان Elchasai معتقد بودند که ستارگان فرشتگانی اند که برخی از ایشان نیک و برخی شر هستند. به این آیه دقت کنید:

۱ -http://makarem.ir/quran/?lid=0#91:1

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا **عِدَّتَهُمْ** إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ ﴿۳۱﴾

« و ما موکلان آتش را جز فرشتگان نگردانیدیم و شماره آنها را جز آزمایشی برای کسانی که کافر شده‌اند قرار ندادیم تا آنان که اهل کتابند یقین به هم رسانند و ایمان کسانی که ایمان آورده‌اند افزون گردد و آنان که کتاب به ایشان داده شده و [نیز] مؤمنان به شک نیفتند و تا کسانی که در دلهایشان بیماری است و کافران بگویند خدا از این وصف‌کردن چه چیزی را اراده کرده است این گونه خدا هر که را بخواهد بیراه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می کند و [شماره] سپاهیان پروردگارت را جز او نمی‌داند و این [آیات] جز تذکاری برای بشر نیست.»

با توجه به معنای آیات قبلی، در اینجا صحبت از اصحاب نار، یا عذاب دهندگان جهنم است. اما نکته اینجاست که تعداد این اصحاب نار اهمیت دارد و می تواند معیاری برای حقانیت متن تصور شود. به نظر می رسد که مراد از این فرشتگان تعدادی از اجرام سماوی باشد و گرنه آزمودن کسی با تعداد فرشتگان معنایی نخواهد داشت. آیات اول سوره نازعات(۷۹)، سوره طارق (۸۶) سوره

جن (۷۲) که در آن فرشتگان با شهاب سنگ ها جنیان را تعقیب می کنند، نیز همین تصور از نقش های مختلف اجرام سماوی به عنوان فرشته را نشان می دهد.

اکنون بهتر است نگاهی نیز به وجه افتراق آموزه‌های منعکس شده در متن آیات مکی و فرقه ابیونی بیاندازیم:

۱. ابیونی‌ها عیسی را پسر یوسف و مریم می‌دانستند یعنی حتی این ایده که عیسی از یک باکره زاییده شده را رد می‌کردند. این در حالی است که قرآن این ایده را می‌پذیرد و داستان تولد عیسی را از باکره ای به نام ماری (مریم) مطابق روایت انجیل متی (و تا حدی لوقا) به طور خلاصه بیان می‌کند.

با وجود این مورخ مسیحی اوسبیوس در کتاب تاریخ کلیسا اشاره می‌کند که آنها درباره ایده زایش باکره اختلاف نظر دارند:

«الحاد ابیونی‌ها : اما شیطان پلید اگرچه قادر نیست وفاداری برخی مردم را به مسیح خدا از بین برد، آنان را به جهت دیگری منحرف می‌کند تا ایشان به هدف پلیدش بکشاند. باستانیان به درستی این مردمان را ابیونی خوانده‌اند زیرا در فقر اند و عقاید پلیدی نسبت به مسیح دارند. آنها وی را یک مرد عادی و معمولی می‌دانند که تنها به سبب پارسایی والایش تایید می‌شود و او را فرزند یوسف و ماری می‌دانند. از نظر ایشان بر این اساس که با ایمان به مسیح و زندگی مانند او نمی‌توان رستگار شد، رعایت

قوانین تشریفاتی را ضروری می‌دانند. اما در کنار ایشان کسانی هستند با اینکه همین نام (ابیونی) را دارند، اما این عقیده پوچ و غریب (فرقه) نخستین را نداشته و انکار نمی‌کنند که خدا فرزند یک باکره و روح القدس است. اما از آنجایی که آنها نیز خدا، کلمه و حکمت بودن پیشین عیسی را رد می‌کنند، به همان بدکیشی فرقه نخستین دچار اند. خصوصا وقتی که مانند آنها، در پی پرستش احکام شریعت اند.» (Eusebius, ؟)

بنابراین، صحبت از دو فرقه متفاوت است و چندان دور از ذهن نیست که نویسندگان نامه، فرقه ای از نوع دوم باشند. یعنی کسانی که زایش باکره را تایید می‌کنند.

۲. هیچ ردی از ترویج گیاه خواری و عدم پذیرش قربانی حیوانی در متن قرآن و منابع اسلامی وجود ندارد. البته این اختلاف چندان مهم نیست زیرا منطقی به نظر نمی‌رسد که نویسندگان یک فرقه از میسیونر خود انتظار داشته باشند مردم مکه را به گیاه خواری و فقر خودخواسته دعوت کنند. با این حال، رد بسیار ظریفی از نفی خوردن گوشت در قرآن هست:

قرآن داستان سه فرشته مهمان که به ملاقات ابراهیم آمدند تا به او وعده تولد فرزندی را بدهند این چنین نقل می‌کند:

هَلْ أَتَاکَ حَدِيثُ ضَيفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ. إِذْ دَخَلُوا عَلَيهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ. فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ فَجَاء بِعِجْلٍ سَمِينٍ. فَقَرَّبَهُ إِلَيهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ. ﴿سوره ۵۱، آیات ۲۴ الی ۲۷﴾

«آیا خبر مهمانهای بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است ؟ در آن زمان که بر او وارد شدند و گفتند: سلام بر تو! او گفت سلام بر شما که جمعیتی ناشناخته‌اید. و به دنبال آن پنهانی به سوی خانواده خود رفت و گوساله فربه (و بریانی را برای آنها) آورد. و آنرا نزدیک آنها گذارد (ولی با تعجب دید دست به سوی غذا نمی‌برند) گفت! آیا شما غذا نمی‌خورید؟»

عبارت داخل پرانتز را مترجم اضافه کرده است اما سئوال از اینکه چرا غذا نمی خورید دقیقا در تضاد با متن کتاب پیدایش در تورات قرا دارد:

«آنگاه ابراهیم با شتاب به خیمه برگشت و به ساره گفت: عجله کن! چند نان از بهترین آردی که داری بپز. سپس خودش به طرف گله دویده، یک گوساله خوب گرفت و به نوکر خود داد تا هر چه زودتر آنرا آماده کند. طولی نکشید که ابراهیم مقداری کره و شیره و کباب برای مهمانان خود آورد و جلوی آنها گذاشت و در حالی که آنها مشغول خوردن بودند، زیر درختی در کنار ایشان ایستاد.»(پیدایش ۱۸: ۶-۹)

اپیفانیوس با اشاره به همین داستان می‌نویسد:

"آنها حتی تمام اسفار موسی را نیز به طور کامل قبول نداشتند. وقتی درباره خوردن گوشت از آنها بپرسی چرا ابراهیم از فرشتگان با گوشت و شیر پذیرایی کرد؟ و چرا نوح گوشت می‌خورد و خدا به او گفت که بکش و بخور؟ چرا اسحاق و یعقوب برای خدا قربانی می‌کردند و همچنین موسی در بیابان قربانی می‌کرد؟ او که به این چیزها باور ندارد خواهد گفت: چه ضرورتی داره ببینم در کتاب قانون چیست وقتی انجیل آمده است؟[۱]"

اگرچه در قرآن اشاره مستقیمی به نهی از خوردن گوشت نشده است، اما ردی از تغییرات در داستان نشان می‌دهد که نخستین بنیانگذاران فرقه مذکور گوشت خواری و قربانی کردن را نهی می‌کرده‌اند. احتمال آن می‌رود که فرقه مذکور مخالف گوشت خواری نبوده‌اند بلکه مخالف قربانی کردن حیوانات برای خدا بوده‌اند و این مخالفت به صورت ترویج گیاه خواری تعبیر شده است. در هر حال، این فرقه با یک عقیده اسلامی در ارتباط است: تورات تحریف شده است و همه کتاب تورات را نباید پذیرفت.

***

اینکه نویسندگان دقیقا متعلق به چه فرقه ای بودند و خود را چه می‌نامیدند برما روشن نیست. ولی با اتکا به متن قرآن و آموزه‌هایی که محمد از ایشان وام گرفته است، می‌توان فهمید که

---

۱ -Epiphanius (374-377).’Paranion: medicine-chest against all heresies’. Chapter 30- 18-7

باورهای ایشان به ابیونی‌ها (و فرقه‌هایی نزدیک به ایشان مانند صابئین و سامریون) نزدیک بوده است. دو چیز مسلم است : آنها یک مرزبندی مشخص با کلیسای ارتودوکس داشته‌اند و احکام شریعت یهود را همچنان رعایت می‌کرده‌اند. از کتب پنهان و رازورزانه ای استفاده می‌کردند و سرسختانه به درستی این منابع اعتقاد داشتند و آنرا کلام خدا یا فرشته اش می‌دانستند. مانند مسیحیان به فعالیت‌های مسیونری و بشارت دادن معتقد بودند و برخلاف یهودیان دین را صرفا از آن نژاد یهود نمی‌دانستند. مانند ابیونی‌ها به کتاب تلمود و تورات شفاهی اعتقادی نداشته‌اند و عقایدشان التقاطی و ترکیبی از مسیحیت و یهودیت بوده است. تمامی این ویژگی‌ها بیش از هر فرقه دیگری با فرقه ابیونی‌ها (و احتمالا فرقه‌های منتج از آنان) منطبق است.

در هر حال، فرقه مذکور، از سنت ابیونی‌ها متاثر بوده است و این احتمال اینکه ایشان از صابئین بوده است را تقویت می‌کند. این را نیز باید گفت که مطابق سیره نبوی ابن اسحاق محمد توسط مخالفین، به صابئین بودن متهم می‌شده است. همچنان که اینرا از زبان عمر قبل از ایمان آوردن به اسلام می‌شنویم. وی هنگامی که می‌شنود محمد باعث ایجاد اختلاف در قریش شده شمشیر برمی‌گیرد تا وی را بکشد. اما در راه با نعیم بن عبدالله برخورد می‌کند و وی از او می‌پرسد که کجا می‌روی: "عمر گفت بر این صابی می‌روم که دمار از وی بر آورم - یعنی پیغمبر علیه السلام و

اهل جاهلیت کسی به اسلام در آمدی را صابی می‌گفتند" این روایت اگرچه صرفا می‌خواهد قدرت کلام قرآن را به اثبات در آورد به طوری که حتی دشمنان خود را نیز با شنیدن‌اش متقاعد می‌کند، اما حاوی نکته مهمی است. مردم مکه به محمد صابی می‌گفتند. صابی در اینجا نمی‌تواند یک کلمه عام به معنای از دین برگشته یا کسی باید که دین خود را تغییر داده است. به احتمال زیاد مردم مکه پی برده بودند که محمد از صابئین شهر حران متاثر است.

عبدالمسیح سعدی (۲۰۰۸) در مقاله خود تحت عنوان "اسلام نوظهور در منابع سوری قرن هفتم" نقل می‌کند که: "اولین منابع سوری (در اشاره به اسلام) که به سال ۶۴۴ باز می‌گردد، از یک نشست مذهبی بین امیر مهاجرین (مسلمانان) و جان سدره (John Sedreh)، مهتر مسیحی سوری سخن می‌گوید. این سند به مهاجرین به عنوان کسانی اشاره می‌کند که مانند یهودیان و سامریون تورات را قبول داشتند. علاوه بر این، سند به یهودیان درس خوانده ای اشاره می‌کند که همراه با امیر مهاجرین بودند و نقل مسیحیان از متون مقدس را دقیق بررسی می‌کردند"

می‌دانیم که رفتار محمد و پیروانش دست کم بعد از جنگ با بنی نذیر، سپس با بنی قریضه و یهودیان خیبر، هرگز صلح آمیز نبوده است. یهودیان حجاز هرگز محمد را به عنوان یک پیامبر عرب به رسمیت نشناختند. حضور یهودیان در کمک به مسلمانان برای بحث با مسیحیان اندکی عجیب به نظر می‌رسد و از نظر من بعید

است که این یهودیان از همان قبایلی آمده باشند که محمد آنها را در حجاز کشتار کرد. شاید آنها همان مسیحیان یهودی از فرقه ابیونی‌ها (یا فرقه ای نزدیک به آنان) باشند.

مکان حضور نویسندگان

چنانچه از نظر گذشت، باورهای مذهبی نویسندگان و متون مقدس ایشان بیش از هر چیز با فرقه ابیونی‌ها مطابقت دارد. البته دانش ما از این فرقه بسیار اندک است و معدود اشارات نیز به قرن اول میلادی برمی‌گردد و معلوم نیست که این فرقه در سده‌های بعدی چه تغییراتی از سر گذرانده و یا به چه فرقه‌های دیگری منشعب شده و یا چه فرقه‌های دیگری از ایشان متاثر بوده‌اند. با این حال، چند نکته مسلم است. نویسندگان به یک فرقه الحادی مسیحی-یهودی تعلق داشته‌اند. در آنها هیچ نشانی از عقاید و ادبیات مسیحیان ارتودوکس و یهودستیزی دیده نمی‌شود. زیرا هم شریعت یهود را تایید می‌کردند و بیش از هرچیزی درباره موسی سخن گفته‌اند. با این حال عیسی به عنوان پیامبر خدا مورد قبول آنهاست و نسبت به بنی اسراییل تصور مثبتی نداشته‌اند و برخلاف یهودیان، به ترویج دین بین تمام مردم اعتقاد داشته و میسیونرهای مذهبی مانند محمد در اختیار داشته‌اند. این نشان می‌دهد که آنها صرفا یهودی نبوده‌اند و در عین حال مسیحی ارتودوکس هم نبوده‌اند. تمام این یافته‌ها بیش از هر چیز با باورهای ابیونی‌ها و صابئین مطابقت دارد. اما این فرقه در کجا اسکان داشته و این نامه‌ها از کدام منطقه به دست محمد می‌رسیده است؟ گزینه‌های احتمالی به قرار زیر است: ۱. سوریه و آناتولی (یا فلسطین) ۲. حبشه و یمن

یک رویکرد زبان شناختی تاحدی می‌تواند در تشخیص مکان نویسندگان به ما کمک کند. اینکه کلمات غیرعربی قرآن به کدامیک از زبان‌های پیرامونی (آرامی- سریانی، عبری و قبطی..) نزدیکتر است زبان اصلی نویسندگان را نیز نشان خواهد داد. زیرا آنها حتما در ترجمه به عربی، کلمات زبان خود را نیز منتقل کرده‌اند. کریستف لوکزنبرگ، پژوهشگر آلمانی، در کتاب جنجال برانگیز خود تحت عنوان "خوانش سوری-آرامی‌از قرآن"، نشان می‌دهد که بسیاری از کلمات غیرعربی که حتی مفسرین مسلمان معنای آنرا نمی‌دانند، اصالتا کلماتی سریانی هستند که یا به اشتباه نقطه گذاری شده‌اند و یا به اشتباه تعبیر شده‌اند (Luksenburg ۲۰۰۷). ذکر تمامی‌مواردی که لوکزنبرگ ذکر می‌کند از حوصله بحث خارج است. با این حال چند نمونه در اینجا ذکر می‌شود:

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿۴۹﴾ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنفِرَةٌ ﴿۵۰﴾ فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ ﴿سوره ۷۴، آیات ٤٩ الی ٥١﴾

« چرا آنها از تذکر روی گردانند . گویی گورخرانی رمیده‌اند . که از مقابل شیری فرار کرده‌اند.»

کلمه قسوره در سوره ۷۴ آیه ۵۰، شیر ترجمه می‌شود. اما این کلمه عربی نیست و تنها بنا بر حدس مترجمین، شیر ترجمه شده است. لوکزنبرگ با رجوع به معادل آن در زبان آرامی نشان می‌دهد که منظور الاغ است. الاغی که پیر است و قادر به حمل بار نیست.

بنابراین منظور متن این نیست که مشرکین با شنیدن تذکر مانند گورخرانی هستند که از یک شیر ژیان می‌ترسند و فرار می‌کنند. متن می‌خواهد بگوید که آنها مانند گورخرانی هستند که از الاغ ضعیف و پیر می‌ترسد در حالیکه (این ذکر) هیچ تهدیدی برای آنها ندارد.

در سه آیه نخست سوره ۴۳ می‌خوانیم:

حم ﴿۱﴾ تَنزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۲﴾ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قرآنا عَرَبِيا لِّقَوْمٍ يعْلَمُونَ ﴿۳﴾

«حاء میم (۱) وحی [نامه]ای است از جانب [خدای] رحمتگر مهربان (۲) کتابی است که آیات آن به روشنی بیان شده قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که می‌دانند (۳)»

در زبان عربی فصل به معنی جدا کردن است و در اینجا مترجم آنرا به عنوان توضیح دادن و روشن کردن تعبیر می‌کنند، اما لوکزنبورک با رجوع به ریشه سریانی "فصل" دریافته است که منظور اصلی ان در اینجا ترجمه کردن است بنابراین وی آیه فوق را این گونه ترجمه می‌کند:

«کتابی که ما به صورت یک قرآن عربی (یا ذکر عربی) ترجمه کرده ایم.»

این تصحیح لوکزنبرگ مطابقت کامل با فرضیه ما درباره ارسال کتب به همراه نامه‌ها دارد.

لوکزنبورک ده‌ها مورد دیگر نیز ذکر می‌کند از جمله کلماتی مانند حور عین که آنرا باکرگان بهشتی تعبیر می‌کنند اما وی نشان می‌دهد که در اصل این کلمه به معنای انگور سفید است و یا کلمه کوثر که مفسرین مسلمان بنا به روایتی از عایشه، آنرا نهری در بهشت می‌دانند که به محمد اعطا شده است، چیزی که چندان با عقل جور در نمی‌آید. لوکزنبرگ با رجوع به معادل سریانی این کلمه نشان می‌دهد که کوثر به معنی استقامت در کار است.

وجود کلماتی که اصالتا سریانی هستند و هنگام ترجمه وارد متن قرآن شده‌اند، نشان می‌دهد که نویسندگان به زبان سریانی می‌نوشتند اما این الزاما اثبات نمی‌کند که نویسندگان در بلاد شام سکنی داشته‌اند زیرا بسیاری از علمای دین مسیحی به زبان آرامی‌یا سریانی می‌نوشتند و مطالعه می‌کردند. زبان سریانی یک زبان علمی‌و معتبر در کل امپراتوری روم شرقی بود. به همین دلیل تفسیر زبان شناختی نمی‌تواند چیزی از مکان دقیق این فرقه مسیحی به ما بگوید.

با این حال اشتباه است که فکر کنیم نامه‌هایی که در دست ماست هیچ اشاره ای به مکان جغرافیایی نویسندگان نکرده است. در سوره ۵۲ می‌خوانیم:

وَالطُّورِ ﴿۱﴾ وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ ﴿۲﴾ فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ ﴿۳﴾ وَالْبَيتِ الْمَعْمُورِ ﴿۴﴾ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ﴿۵﴾ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿۶﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿۷﴾

«سوگند به طور (۱) و کتابی نگاشته شده (۲) در طوماری گسترده (۳) سوگند به آن خانه آباد (۴) سوگند به بام بلند (آسمان) (۵) و آن دریای سرشار (۶) که عذاب پروردگارت واقع‌شدنی است (۷)»

نویسنده می‌خواهد محمد و مردم قریش را متقاعد کند که عذابی الهی یا قیامت فراخواهد رسید و برای این سوگند می‌خورد که اینها همه در کتابی مسطور دارای طومارهای فراوان و در خانه ای مشخص مکتوب و نوشته شده است. مسلمانانی که مدعی هستند منظور از کتاب، لوحی است نزد خدا باید پاسخ دهند که پس چرا در اینجا به کتابی در یک خانه اشاره شده است و نه در آسمان‌ها. این آیات از کتابی سخن می‌گویند در عمارتی که احتمالا نزدیک کوه و دریاست. در آیات مختلف نویسنده بارها به کشتی و حرکت آن در دریا به لطف خدا اشاره می‌کند(۱۴:۳۲, ۱۷:۶۶،۳۰:۴۶،۳۵:۱۲،۳۵:۱۲،۱۶:۱۴, ۴۵:۱۲،۸۰:۴۰).

در آیه ۱۲ از سوره ۳۵ می‌خوانیم:

« و دو دریا یکسان نیستند این یک شیرین تشنگی‌زدا [و] نوشیدنش گواراست و آن یک شور تلخ‌مزه است و از هر یک گوشتی تازه می‌خورید و زیوری که آن را بر خود می‌پوشید بیرون می‌آورید و کشتی را در آن موج‌شکاف می‌بینی تا از فضل او [روزی خود را] جستجو کنید و امید که سپاس بگزارید»

و نیز در سوره ۳۱ می‌خوانیم:

آیا ندیده‌ای که کشتیها به نعمت‌خدا در دریا روان می‌گردند تا برخی از نشانه‌های [قدرت] خود را به شما بنمایاند قطعا در این [قدرت نمایی] برای هر شکیبای سپاسگزاری نشانه‌هاست (۳۱) و چون موجی کوه‌آسا آنان را فرا گیرد خدا را بخوانند و اعتقاد [خود] را برای او خالص گردانند و[لی] چون نجاتشان داد و به خشکی رساند برخی از آنان میانه‌رو هستند و نشانه‌های ما را جز هر خائن ناسپاسگزاری انکار نمی‌کند (۳۲)

این آیات نشان می‌دهد که نویسندگان از تفاوت بین دریای شیرین و شور (دریای سیاه در مقابل دریای مدیترانه؟) و از توسل ملوانان به خدا در هنگام بروز طوفان آگاهی داشتند و آنرا نشانه ای از قدرت خدا می‌دانستند. این آیات این فرض را تقویت می‌کند که نویسندگان در نزدیکی دریا و نه در وسط بیابان اسکان داشتند.

آیات سوره ۵۵ (که یک موعظه منظوم به نظر می‌رسد) از وجود دو دریا سخن می‌گوید که بین آن حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند:

مَرَجَ الْبَحْرَینِ یلْتَقِیانِ ﴿۱۹﴾بَینَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا یبْغِیانِ ﴿۲۰﴾...یخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ ﴿۲۲﴾...وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِی الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ﴿۲۴﴾فَبِأَی آلَاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۵﴾

«دو دریا را [به گونه‌ای] روان کرد [که] با هم برخورد کنند (۱۹) میان آن دو حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند (۲۰)...

از هر دو [دریا] مروارید و مرجان برآید (۲۲)... و او راست در دریا سفینه‌های بادبان‌دار بلند همچون کوهها (۲۴) پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید (۲۵)»

در این آیه، احتمالا منظور از دو دریا، دریای سیاه و مدیترانه است که از طریق تنگه بوسفور به یکدیگر وصل می‌شوند. آب دریای سیاه شیرین و آب دریای مدیترانه یا اژه شور است. آیا این آیه نشان می‌دهد که نویسندگان در قسطنطنیه زندگی می‌کرده‌اند و یا دست کم به آنجا سفر کرده‌اند و چنین پدیده ای را تجربه کرده‌اند؟ البته نمی‌توان با اطمینان چنین چیزی را گفت، اما این آیات حداقل نشان می‌دهد که آنان با محیط فرهنگی و جغرافیای قسطنطنیه آشنا بوده‌اند.

در سوره ۳۰ (روم) نویسنده بلافاصله در ابتدای نامه خبر شکست ارتش روم را از (پارسیان یا اسلاوها) می‌دهد:

غُلِبَتِ الرُّومُ ﴿۲﴾ فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَهُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ ﴿۳﴾ فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ وَیَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۴﴾

رومیان شکست‌خوردند (۲) در نزدیکترین سرزمین و[لی] بعد از شکستشان در ظرف چند سالی به زودی پیروز خواهند گردید (۳))فرجام(کار در گذشته و آینده از آن خداست و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می‌گردند (۴)

این مومنان چه کسانی هستند که منتظر پیروزی روم و شادی برای آن هستند؟ مفسرین مسلمان ادعا می‌کنند که مومنان همان تازه مسلمانان مکه و پیروان محمد در مکه هستند که در مقابل قریش که از پیروزی ایرانیان دفاع می‌کردند، خواهان پیروزی روم بودند. ایشان وانمود می‌کنند که گویی مسئله بر سر رقابت و کرکری مسلمانان و مشرکین است. اما اگر این سطور را بخشی از نامه ای بدانیم که برای محمد ارسال شده متوجه می‌شویم که نویسنده در ابتدای نامه سریعا مهمترین خبر بلاد شام یعنی شکست روم را به اطلاع محمد رسانده است و سپس اظهار امیدواری می‌کند که روم پیروز شود. رساندن این خبر از جنگ بین ایران وروم نشان می‌دهد که نویسنده در سرزمینی شمالی در نزدیکی وقوع این جنگ حضور داشته است و از سرنوشت جنگ مطلع شده است. معلوم نیست که دقیقا به کدام جنگ اشاره می‌شود. با این حال از بررسی جنگ‌های روم در آنزمان مشخص است که به پیروزی‌های نخستین پارسیان بر رومیان اشاره می‌کند که حتی اورشلیم و مصر را فتح کردند و حتی تا نزدیکی قسطنطنیه نیز جلو رفتند و شهر خالکیدون را نیز به تصور خود در آوردند. پیش بینی نویسنده درست از آب در آمد چرا که در سال‌های بعدی امپراطوری روم توانست ساسانیان را عقب بنشانند، اما محصول این جنگ به تضعیف هر دو امپراطوری منجر شد و راه برای هجوم اعراب باز کرد.

در تفسیر این آیه می‌توان نشان داد که منظور از مومنون، تازه مسلمانان مکه نیست بلکه مومنین مسیحی است که در سرزمین‌های امپراتوری روم شرقی زندگی می‌کردند. اگرچه نویسندگان به عنوان یک فرقه الحادی همراهی کاملی با کلیسای بیزانس و امپراطوری روم ندارد، اما به هر رو آنها مسیحی بودند و بیشتر با مسیحیان همسویی داشته تا با پارسیان و یهودیانی که عمدتا از پیروزی ایرانیان دفاع می‌کردند و حتی به ارتش آنان پیوسته بودند.

پس با توجه به آیات فوق، می‌توان حدس زد که نویسندگان در شهرهای نزدیک دریا در سرزمین امپراطوری روم شرقی (سوریه، فلسطین یا آسیای صغیر) سکونت داشتند.

آخرین دلیل که می‌توانیم جایگاه نویسندگان را در سوریه (شاید آسیای صغیر) یا منطقه ای نزدیک آن بدانیم، تجارت قریش از شام به یمن است. نویسندگان برای ارسال نامه حتما باید در منطقه ای نزدیک به مسیر تجاری شام به یمن سکونت می‌داشتند. می‌دانیم که محمد نیز قبل از ادعای پیامبری برای همسر خود خدیجه تجارت می‌کرده است. هیچ بعید نیست که در حین یکی از این سفرها با عقاید فرقه مذکور آشنا شده است و تصمیم گرفته است که به عنوان یک میسیونر مذهبی برای ایشان خدمت کند.

اپیفانوس مکان رشد فرقه ابیونی‌ها را چنین شرح می‌دهد:

"ابیون در آسیا و روم موعظه می‌کرد اما ریشه‌های این رشد نگران کننده از نباطیه (Nabataea) (احتمالا منظور شهر پترا در غرب اردن کنونی باشد) و بانیاس (Banias)، موآب (Moabitis)، کوکبه (Cocabe) در باشان (Bashanitis) ماورای آدرای (Adrai) و همچنین قبرس می‌آید[۱]"

بنابراین توسعه باورهای ابیونی در مناطقی نزدیک اردن و سوریه محدود بود. اشارات متعدد به نابودی قوم عاد و ثمود نیز نشان می‌دهد که نویسندگان از حوادث بلاد شام، اردن و آسیای صغیر آگاه بوده‌اند و تاثیر پذیرفته‌اند(مانند دو زمین لرزه بزرگ شهر پترا پایتخت نباطیان که تقریبا باعث نابودی این شهر شد). شهرهایی مانند حران، ادسا، حلب، انطاکیه، پترا، تارسوس، اورشلیم، قیساریه و قسطنطنیه می‌توانند مکانی باشند که این فرقه در آنجا متمرکز بوده است. با این حال، چندان محتمل به نظر نمی رسد که نویسندگان در شهرهای بسیار دور از مکه مانند قسطنطنیه باشند. در مقایسه شهرهایی مانند حران و انطاکیه محتمل تر به نظر می‌رسند.

اما آیا می‌توان مکان نویسندگان را در حبشه دانست؟ مطابق سیره نبوی، مهاجرت برخی از مسلمانان در مکه به حبشه و همچنین اشاره به کشتار مسیحیان توسط ذونواس یهودی در سال

۱- Epiphanius (374-377).’Paranion: medicine-chest against all heresies’. Chapter 30. 18:1;

(احتمالا) ۵۲۴ میلادی در قرآن این ظن را تقویت می‌کند. اما کلیسای قبطی و مسیحیان حبشی بنیادا عقاید متفاوتی با باورهای الحادی ابیونی داشتند. می‌دانیم که نویسندگان نامه‌ها، باورهای التقاطی نزدیک به فرقه ابیونی‌ها را داشتند، احکام شریعت یهود را رعایت می‌کردند و عیسی را پسر خدا نمی‌دانستند. به علت سالها خصومت بین حکومت یهودی در یمن با حکومت حبشه، بعید است که فرقه ای از مسیحیان یهودی با باورهای الحادی می‌توانستند در آنجا آزادانه فعالیت‌های میسیونری داشته باشند و پیروان خود را که در مکه به خطر افتاده بودند به حبشه فراخوانند.

و اما یمن؟ یمن سرزمین حاصلخیزی است، در کنار دریا حضور دارد و نزدیک به شهر مکه هست. همچنین اشاره به داستان آدم سوزان خندق در سوره ۸۵ اشاره به قتل عام مسیحیان توسط ذونواس دارد. همچنین داستان اصحاب فیل نیز نشان می‌دهد که نویسنده از حوادث آن منطقه خبر داشته است. آیا ممکن است که فرقه مذکور در یمن حضور داشتند؟ من دلایل زیادی برای پذیرش این فرض در اختیار ندارم. ما در واقع نمی توانیم با اتکا به متن قرآن مشخص کنیم که نویسندگان در کدام منطقه حضور داشته‌اند. اما برحسب احتمال و مدارک موجود، ظن قوی بر بلاد شام است.

توریه و پنهان کاری

با اتکا به این فرضیه که قرآن مجموعه ای از نامه‌های ارسال شده به محمد به عنوان یک میسیونر مذهبی توسط فرقه ای نزدیک به عقاید ابیونی است، توانستیم بسیاری از نکات مبهم قرآن، از جمله حروف مقطعه و نامهای مختلفی که در قرآن ذکر می‌شود را رمزگشایی کنیم. این فرضیه بهترین توضیح را درباره اشارات مختلف در متن به "ذکر"، "قرآن عربی"، "کتاب مبین"، "کتاب حکیم"، "فرقان"و... فراهم می‌آورد. حتی بسیاری از پژوهش‌های سکولار درباره قرآن دچار این سوء برداشت شده‌اند که تمام این نامها به خود متن اشاره می‌کند و نه چیزی بیرون از متن. اما اگر متن قرآن را مجموعه ای از نامه‌ها به همراه بخش‌های کوچکی از مناجات و قصص (که خدا در آنها بصورت ضمیر اول شخص جمع ظاهر می‌شود) در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم که برای مثال منظور از "کتاب مبین"، متنی نیست که در ادامه آیه مذکور می‌خوانیم بلکه طوماری است که به نامه ملحق شده است. همچنین این پژوهش لحن خطابی قرآن، عدم اشاره به زمینه موضوع، مکان و زمان، و پراکندگی متن را توضیح می‌دهد. در واقع ما با مجموعه ای از نامه‌ها روبرو هستیم که در بازه زمانی طولانی برای محمد ارسال شده‌اند و ما پاسخ (به صورت پیام شفاهی یا کتبی) محمد به این نامه‌ها را در اختیار نداریم و از این رو به سختی متوجه می‌شویم که نویسنده به چه موضوعی پاسخ می‌دهد. دلیل دیگری که صحت این فرضیه را تقویت می‌کند وجود کلمات با ریشه‌های

سریانی در متن است که نشان می‌دهد نویسنده در حجاز حضور نداشته و مکتوباتی که اصالتا سریانی بوده‌اند را به عربی ترجمه کرده است. این فرضیه بهترین توضیح برای وجود کلمات با ریشه‌های غیرعربی در متن است.

همچنین با کمک این فرضیه می‌توانیم درک بهتری از ماموریت محمد در مکه به دست آوریم. در منابع اسلامی، محمد معمولا مردی از بنی‌هاشم تصور می‌شود که زندگی معمولی داشته است اما ناگهان در سن چهل سالگی علیه باورهای قبیله خود می‌شورد، دین جدیدی را معرفی می‌کند، به الهی بودن پیام خود ایمان دارد و در این راه راسخ و استوار باقی می‌ماند. ما اکنون می‌دانیم که این تصویر صحیح نیست. محمد دین جدیدی را معرفی نکرد. در کار میسیونری خود تنها نبود و پیام‌ها را نه فرشته ای به او وحی کرده و نه خودش نوشته و نه حتی از شخص دیگری نیز اقتباس کرده است. وی واقعا معتقد بود که رسول خدا است و پیام خدا را به مردم می‌رساند، اما نه به این دلیل که جبرئیل با وی سخن گفته و یا تصور کرده است که چیزی به وی وحی می‌شود(البته منظور زمان قبل از هجرت است). وی خود را رسول خدا می‌خواند چون یک میسیونر مذهبی بود و فرقه مسیحی که وی را مامور کرده بود، به وی اطمینان می‌داد که موعظات و ذکرش همگی کلام خداست. بنابراین شخصا مذهبی را ابداع نکرد و همچنین نمی‌توان گفت که شیاد یا جاعل بوده است. وی چیزی را با اقتباس از مذاهب مسیحی

و یهودی جعل نکرده است بلکه صرفا آنچه برای وی ارسال می‌شده است را به صورت ذکر و موعظه به مردم منتقل می‌کرد. با این حال، کار وی عاری از پنهان کاری نبود. هم محمد و هم فرقه مذکور ترجیح داده‌اند که وجود این فرقه را پنهان کنند و محمد شخصا مدعی شود که از فرشته خدا به وی وحی می‌شود. ایشان معتقد بودند که کلام خدا از متن به یک نبی وحی شده است. نویسندگان فرقه مورد نظر آنرا برای محمد فرستاده‌اند و محمد کلام خدا را برای مردم موعظه می‌کند. آنچه ایشان پنهان می‌کردند وجود نبی و نویسندگان به عنوان واسطه بود. از اینرو، محمد واقعا در درون خود احساس نمی‌کرده که دروغ می‌گوید بلکه احتمالا بر این تصور بوده که توریه می‌کند. توریه کلامی‌است که به گونه ای گفته می‌شود تا شنونده طور دیگری تعبیر کند بی آنکه گوینده دروغ گفته باشد. یک مثال (همانطور که یک حدیث از زبان محمد نقل می‌کند) توریه ابراهیم هنگام مسافرت به مصر است. وی سارا همسر خویش را خواهر خود معرفی می‌کند تا مبادا آنان برای تصاحب سارا که زنی زیبا بود وی را بکشند. اما ابراهیم در عین حال، دروغ هم نگفته است زیرا سارا در اصل خواهر ناتنی وی محسوب می‌شود. به این ترتیب، شنونده برداشت می‌کند که سارا همسر او نیست. شاید محمد تصور می‌کرده است که در این مورد توریه می‌کند. وی سوگند می‌خورد که کلام خدا را عینا بر زبان می‌راند اما شنونده برداشت می‌کند که وی آنرا مستقیم از فرشته ای شنیده است. وی خود را رسول خدا معرفی می‌کند اما شنونده برداشت می‌کند که

وی مستقیما از خدا ماموریت گرفته است. جالب توجه است که در متن آیات مکی، محمد رسول خوانده می‌شود و نه نبی. وی فرستاده خداست و نه نبی به عنوان کسی که مستقیما به وی وحی می‌شود. اما در سوره مدنی ۳۳ (احزاب) می‌بینیم که متن محمد را نبی می‌خواند:

یا أیهَا **النَّبِی** اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْکَافِرِینَ وَالْمُنَافِقِینَ إِنَّ اللَّهَ کَانَ عَلِیمًا حَکِیمًا (۱)

«ای پیامبر از خدا پروا بدار و کافران و منافقان را فرمان مبر که خدا همواره دانای حکیم است.»

این آیه نشان می‌دهد که محمد در مدینه مجبور بوده است که فرامینی از زبان خدا برای خویش نقل کند. بین آیات مکی و مدنی اختلاف بسیاری هم در لحن، در سبک و انتخاب کلمات وجود دارد. آیات مدنی مستقیما مومنین و محمد را خطاب قرار می‌دهد و برای ایشان حکمی‌درباب قوانین شریعت صادر می‌کند. اما هنگامی‌که محمد در مکه بود، متن محمد را رسولی خطاب می‌کند که مانند پیشینیان انکار و تمسخر شده است و به وی گفته می‌شود که تو جز هشداردهنده و بشارت دهنده نیستی (برای مثال ۸۸:۲۱).

به نظر نمی‌رسد که محمد حتی به عنوان یک میسیونر مذهبی در مکه تنها بوده باشد. بنا به سیره نبوی ابن هشام، کسانی مانند خدیجه و ورقه بن نوفل، وی را در این رسالت تشویق کرده‌اند.

بنابراین محمد مشوقان (مالی) و حامیان زیادی داشته است (۸:۸۷،۱۵:۹۱،۵:۹۳) که بدون آنها جرات انجام ماموریت خود را نمی‌داشت.

بنابراین، محمد در ماموریت خویش قطعا مسائلی مانند وجود فرقه مذکور را پنهان می‌کرده است، اما همه چیز را از خودش جعل نکرده است و همانطور که متن قرآن بارها اشاره می‌کند وی تنها رسول و مبلغ کلام خداست و نه بیشتر.

یک نتیجه‌گیری

ما چهار فرضیه ممکن را درباره آیات مکی از نظر گذراندیم. با توجه به متن قرآن، متوجه شدیم که فرضیه چهارم قوی تر است و نه محمد می‌توانسته نویسنده متن باشد و نه این متن از یک مکالمه حضوری بین دو انسان یا انسان و فرشته حاصل آمده است. آیات بسیاری به وضوح اشاره می‌کنند که محمد باید از روی کتاب یا صحیفه ذکری را بخواند. بنابراین متن قرآن حاصل یک مکاتبه است و نه مکالمه. همچنین این پیش فرض اشتباه را کنار گذاشتیم که کلماتی مانند کتاب مبین، قرآن مبین، قرآن مجید و...را همگی به متنی که در دست ماست اشاره دارند. مترجمین و مفسرین همه اینها را نامهایی برای قرآن می‌دانند. در برخی از آیات به وضوح به موضوعاتی اشاره می‌شود که محمد باید آنها را ذکر کند اما در خود قرآن نیست (مانند داستان ادریس در سوره ۱۹). با کنار گذاردن این پیش فرض گمراه کننده، به این نتیجه رسیدیم که کتاب و قرآن نه متن مذکور بلکه ملحقاتی است خارج از متن. بنابراین متن را باید به چشم نامه ای دید که همراه با آن برگزیده‌هایی از کتاب از زبان آرامی به عربی ترجمه و ارسال می‌شده است.

در نظر گرفتن متن به عنوان یک نامه همراه با ملحقات، معنای آیات اولیه بسیاری از سوره‌ها و نیز حروف مقطعه را روشن می‌سازد. کلمات مبین، حکیم، فجر، عظیم، کریم و مجید تنها صفاتی نیستند که به کتاب یا قرآن داده می‌شوند بلکه نوع متن ارسال شده را مشخص می‌سازند.

این نظریه لحن خطابی متن به محمد و اشاره به برخی از مسائل شخصی را مشخص می‌کند. در واقع قرار نبوده که متن نامه‌ها به عنوان قرآن خط به خط موعظه شود. برخی از این آیات مختص محمد بوده و برای اطلاع وی نوشته شده است.

با این حال، این گفته بدین معنا نیست که نویسنده یا نویسندگان به محمد کمک کرده‌اند تا وی بتواند کلامی را برای خدا جعل کند. هم نویسندگان و هم محمد بر این باور بودند که آنچه ارسال و موعظه می‌شود کلام خداست اما نه به این معنا که مستقیما از طریق فرشته ای بر محمد نازل می‌شود. اگرچه متن از فعل "نزل" برای ارسال متن استفاده می‌کنند، اما به نظر می‌رسد آنها فعل ارسل را برای فرستادن انسان مختص کرده‌اند درحالیکه برای اشاره به ارسال صحیفه‌ها از فعل نزل استفاده می‌کنند. این کلمه را نباید به معنای فرو فرستادن از آسمان به زمین تعبیر کرد بلکه بیشتر به معنای ارسال از جایگاه بالای یک فرد مقتدر از یک فرقه مذهبی به سوی یک میسیونر مذهبی خودشان است.

بنابراین محمد بر این باور بوده که کلام خدا را بر زبان جاری می‌کند با این حال رسالت مذهبی وی ایجاب می‌کرده است که وجود نویسندگان فرقه مذکور را کتمان کند و مستقیما ادعا کند که فرشته ای بر او ظاهر می‌شود. اما وی مدعی نبوده است که علم غیب می‌داند. در سوره ۳۸ (ص) می‌خوانیم:

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ﴿۶۷﴾

بگو این خبری بزرگ است

أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿۶۸﴾

شما از آن روی برمی‌تابید

مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿۶۹﴾

مرا در باره ملاء اعلی هیچ دانشی نبود آنگاه که مجادله می‌کردند.

إِن يُوحَى إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۷۰﴾

به من هیچ [چیز] وحی نمی‌شود جز اینکه من هشداردهنده‌ای آشکارم

نویسنده از محمد می‌خواهد که اذعان کند که به وی درباره عالم غیب وحی نمی شود. وی نمی تواند نقش پیامبری را ایفا کند و باید بگوید که تنها یک هشداردهنده و توضیح دهنده است (توانایی آنچه عهد عتیق از پیامبران توصیف می‌کند بسیار بیشتر

است. آنها توانایی تعبیر خوابها را داشته‌اند، پیشگویی می‌کردند و یا برای مردم دعا کرده و دیگر امور کاهنی را انجام می‌دادند). بارها نویسنده از محمد می‌خواهد که بگوید تنها یک هشدار دهنده است و تکلیف دیگری ندارد. حتی نقش کاهنی نیز از وی سلب می‌شود(۵۲:۲۹) بنابراین محمد در اینجا دچار یک مخمصه است: از یک طرف باید ادعا کند که به وی وحی می‌شود و از طرف دیگر دانش و علم آنرا ندارد که به سئوالات پاسخ بدهد. پس مجبور است که تنها پیام رسان باشد و بگوید که به جز این به من چیزی وحی نمی شود.

در سوره ۱۷ الاسراء می‌خوانیم:

وَيسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَمَا أُوتِيتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلًا ﴿۸۵﴾ وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَينَا إِلَيکَ ثُمَّ لاَ تَجِدُ لَکَ بِهِ عَلَينَا وَکِيلًا ﴿۸۶﴾

و در باره روح از تو می‌پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است. و اگر بخواهیم قطعا آنچه را به تو وحی کرده‌ایم می بریم آنگاه برای [حفظ] آن در برابر ما برای خود مدافعی نمی‌یابی.

پس محمد حتی در مقابل سئوال ابتدایی مانند اینکه روح چیست پاسخی در آستین ندارد (اگرچه نویسنده هم پاسخی نمی دهد جز اینکه بگوید روح از امورات مربوط به خداوند است!). پس محمد در نقش یک کاهن یا غیبگو یا نبی عمل نمی کرده است

بلکه مانند هر بشارت دهنده مسیحی صرفا یک پیام رسان بوده است. مسلمانان رسول خدا را مترادف با نبی دانسته‌اند و به همین دلیل اختلاف در ماموریت محمد در مکه و مدینه لاپوشانی شده است. البته این رسالت عاری از پنهان کاری نبود و محمد مجبور بوده وجود فرقه مذکور را کتمان کند زیرا مشخصا مردم قریش به بیگانگان و مذهب آنان اعتمادی نداشتند و در واقع هدف از انتخاب محمد همین بود که مردی از خود قبیله قریش با زبان خودشان برایشان موعظه کند(۱۴:۴). پس آشکار کردن نام فرقه مذکور نقض غرض بود.

بهترین عبارت برای توضیح موقعیت، کلمه توریه است. محمد ادعا می‌کرده است که کلام خدا را بر زبان می‌راند و مراد از این، دریافت مستقیم کلام خدا از طریق فرشته منظور وی نبوده است اگرچه شنونده همین را برداشت می‌کند. با این حال، اگر از وی می‌پرسیدند که اینها را از چه کسی شنیده است، مطمئنا او مجبور بوده که پای فرشته ای را وسط بکشد.

البته مردم قریش نیز به خوبی حدس می‌زدند که ماجرا از چه قرار است. در سوره ۲۵ نویسنده سعی می‌کند پاسخ مناسبی به این حدسیات بدهد:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاؤُوا ظُلْمًا وَزُوراً ﴿۴﴾

و کسانی که کفر ورزیدند گفتند این [کتاب] جز دروغی که آن را بربافته [چیزی] نیست و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده‌اند و قطعا [با چنین نسبتی] ظلم و بهتانی به پیش آوردند

وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿۵﴾

«و گفتند افسانه‌های پیشینیان است که آنها را برای خود نوشته و صبح و شام بر او املا می‌شود»

قُلْ أنزَلَهُ الَّذِى يعْلَمُ السِّرَّ فِى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَّحِيمًا ﴿۶﴾

« بگو آن را کسی نازل ساخته است که راز نهانها را در آسمانها و زمین می‌داند و هموست که همواره آمرزنده مهربان است»

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يأكُلُ الطَّعَامَ وَيمْشِى فِى الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيهِ مَلَكٌ فَيكُونَ مَعَهُ نَذِيراً ﴿۷﴾

«و گفتند این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد.»

اینها نشانه تلاش نویسنده برای پاسخ به ایراداتی است که محمد از زبان مردم قریش برای آنان گزارش کرده است. اما پاسخ نویسنده تنها این است که محمد باید بر الهی بودن پیام تاکید کند.

در سوره ۶ (انعام) می‌خوانیم:

وَقَالُواْ لَوْلا أُنزِلَ عَلَيهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِي الأَمْرُ ثُمَّ لاَ يُنظَرُونَ ﴿٨﴾

«و گفتند چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است و اگر فرشته‌ای فرود می‌آوردیم قطعا کار تمام شده بود سپس مهلت نمی‌یافتند.»

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيهِم مَّا يَلْبِسُونَ ﴿٩﴾

«و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم حتما وی را [به صورت] مردی در می‌آوردیم و امر را همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم.»

البته این پاسخ منعکس کننده این تصور قدیمی است که اگر کسی فرشته، همزاد یا موجودی آسمانی را ببیند خواهد مرد[۱]. پاسخ نویسنده کاملا مغلطه آمیز است. چرا خدا نباید فرشته را به ایشان نشان دهد؟ اگر فرشته حتما باید به صورت مردی در می‌آید که هیچ ظاهر فراانسانی نداشته باشد پس خود محمد از کجا به فرشته بودن وی پی برده است؟

بنابراین این پنهان کاری چندان موفقیت آمیز نبوده است خصوصا اینکه مردم قریش از کودکی و نوجوانی محمد را می‌شناخته‌اند و برایشان قابل قبول نبود که وی ناگهان در نقش رسول خدا ایفای نقش کند. پس ماموریت‌های فرقه مذکور دچار یک تناقض درونی بود: از یکسوی اگر فرد بیگانه ای را به سوی

۱-برای مثال نگاه کنید به کتاب پیدایش ۳۲:۳۰. یعقوب می‌گوید: در اینجا من خدا را روبرو دیده ام و با این وجود هنوز زنده ام.

مردم قریش می‌فرستادند، مطمئنا به وی اعتمادی نمی کردند و وی را جاسوس یا بدخواه خود می‌دانستند. و وقتی کسی از قبیله قریش مانند محمد مامور کردند، باز هم دچار مشکلاتی بودند و قریش حاضر نبود از یکی افراد معمولی خودشان که حتی از بزرگان قوم هم نبوده است(۴۳:۳۱)، تبعیت کنند. مضاف بر اینکه محمد مرد حاضر جوابی نبوده و از حکمت و دانش چندانی نیز برای پاسخ گویی به مخالفان بهره مند نبوده است (برای مثال در سوره ۶ آیه هشتم می‌خوانیم: و چون ببینی کسانی در آیات ما فرو می‌روند از ایشان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن درآیند و اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت پس از توجه [دیگر] با قوم ستمکار منشین).

هنگامی که محمد به دعوت افرادی از قبیله خزرج به یثرب مهاجرت کرد هر دو مشکل فوق حل شد. از یکسو محمد برای مردم یثرب فردی تازه وارد بود و او را از کودکی نمی شناختند و وی طی (بر فرض) سیزده سال رسالت خویش، تبحر و مهارت در امور مذهبی و کاهنی نیز پیدا کرده بود. همچنین محمد و مردم یثرب هر دو عرب بودند. مردم یثرب مطابق روایات از پیش به تقلید از یهودیان دنبال یک کاهن یا پادشاه می‌گشتند. در سیره ابن هشام(ابن هشام، ؟) آمده است.

"محمد ابن اسحاق می‌گوید چون سید به مدینه آمد، دو کس بودند در مدینه که در میان قوم سخت عزیز و شریف و بزرگ بودند

و اهل مدینه و قبایل نصارا جمله محکوم و مطیع ایشان بودند. لیکن چون سید به مدینه در آمد و اهل مدینه جمله به هوای او برخاستند و بیشترین ایشان به دین حق در آمدند و موافقت و متابعت سید پیش گرفتند و ایشان هر دو بدانستند که با حضور و وجود سید ایشان را در مدینه رونقی و حکمی و جاهی نباشد و هرچه بود باطل گردد، آن گاه حسد آوردند و شقاوت پیش گرفتند و یکی سر به نفاق برآورد(ابن سلول) و یکی (ابوعامر راهب) سر به خصمی سید و از مدینه خروج کرد و به مکه رفت...

اما آن یکی که سر به نفاق برآورد عبدالله ان اُبی ابن سَلول مهتر و بزرگ مدینه بود و اهل مدینه بیشتر به هوا و تعصب وی بودند و عظیم در بند تمکین کار وی شده بودند، چنان که تاجی ساخته بودند و به جواهر و لعلی آن را مرصع کرده بودند و خواستند که وی را بر تخت نشانند و تاج بر سر وی نهند و او را پادشاه و حاکم خود گردانند و آن جاه و مملکت بر وی تباه و شد و آن حکم و ریاست از وی باطل شد...

و دیگر ابوعامر راهب بود. و این ابوعامر راهب بود. و این ابوعامر در قبیله اوس- علی الخصوص- سخت محترم بود و مقبول، از برای آنکه در جاهلیت ترک بت پرستی کرده بود و سر به زهد و رهبانیت براورده بود و پلاس پوشیدی و پیوسته از خلق عزلت گرفتی و قوم وی از این سبب او را دوست داشتندی و عظیم تقرب و تبرک به

وی نمودندی. پس چون سید به مدینه آمد، برخاست و به حضرت سید آمد و گفت: ای محمد، این چه دین است که تو آورده ای؟

سید گفت: "این دین حق است و دین حنفیت و دین ابراهیم."

ابو عامر گفت: پس من در دین ابراهیمم.

سید گفت که "تو بر آن نیستی"

ابوعامر گفت: بلی من بر دین ابراهیمم. ولیکن ای محمد، تو در دین ابراهیم بدعت‌ها آورده‌ای

سید گفت: لا بل که من در دین حنفیت پاک و هویدا ام.

آن گاه ابوعامر گفت: ای محمد، آن کس که دروغ گوید، لاجرم او را از خان و مان آواره کند خدای و در غربت و تنهایی بمیراند[۱]..."

سپس در ادامه داستان محمد و ابوعامر مباهله می‌کنند.

پس اگر این روایت صحیح باشد، مردم یثرب، به دنبال کسی بودند که پادشاه یا کاهن ایشان شود و از قبل دو گزینه یعنی ابن سلول و ابوعامر راهب را در نظر داشته‌اند. اما گویا کسانی از قبیله خزرج که به مکه آمده بودند با محمد آشنا شده و تصمیم می‌گیرند که با وی عهد و شرط ببندند. خصوصا اینکه آنان با محمد برای غارت و چپاول کاروان‌های قریش توافق می‌کنند و مشخصا محمد

۱-ابن هشام (؟) سیرت رسول الله: ترجمه سیرت ابن اسحاق از عبدالملک ابن هشام- نشر مرکز- ۱۳۷۳. صفحه ۲۵۷

به عنوان یک مکی از مکان عبور و فعالیت‌های تجاری قریش آگاهی کافی داشته است. بنابراین این نه تصمیم شخصی محمد، بلکه نیاز مردم یثرب به وجود یک کاهن بود که موجب هجرت محمد شد. با این حال و برخلاف گفته فوق در روایت، اکثر اهل مدینه (غیر یهود) بلافاصله به دین محمد در نیامدند و تنها بعد از پیروزی در جنگ بدر بود که تعداد یاران محمد در مدینه بیشتر شد.

نقش محمد در مدینه تغییر کرد. او دیگر یک بشارت دهنده نبود و برعکس خود را یک نبی معرفی می‌کرد که مستقیما به وی وحی می‌شود (حتی در احادیث و روایات فرشته نیز ظاهر نمی شود و او بعد از حالت رعشه کوتاه، اعلام می‌کند که آیاتی بر او نازل شده است) در یثرب وی شخصا مسلمانان را برای دعوت به اسلام به نقاط دیگر می‌فرستاد یعنی نقشی را به ایشان می‌سپرد که پیشتر زمانی به خود او سپرده بودند. اما برای نقش کاهنی لازم بود که وی شریعتی نیز برای دین خود دست و پا کند. وی این شریعت را از مذهب یهود اقتباس کرد.

پس هم سخنان محمد و هم مشغله محمد در مکه و مدینه کاملا متفاوت بود. وی از یک رسول به نبی پیشرفت کرده بود و اکنون می‌بایست در مقام نبی و کاهن برای جماعت نماز گذارد، سخنرانی کند و احکام شریعت را تعیین کند. یک نگاه کوتاه به احادیث صحیح بخاری نشان می‌دهد که محمد چندان برای نقش کاهنی نیز آماده نبوده است. اکثر آنچه ما به عنوان احکام فقه و

شیوه انجام مراسم مذهبی مانند وضو، غسل، نماز، روزه، حج و ..می شناسیم، از مشاهده مستقیم رفتار و اعمال محمد حاصل شده و وی چندان اصراری بر انجام این مراسم به شیوه خاصی نداشته است و در برخی موارد تناقضاتی بین نقل صحابه مختلف دیده می‌شود. محمد مجبور بوده به سئوالات در مورد مسائل مذهبی پاسخ دهد اما خود او مستقیما چیزهای زیادی را ایجاب و نهی نمی کرده است و چندان در انجام مراسم مذهبی قائل به سخت گیری نبوده است. حتی آنچه به عنوان وحی خدا ابلاغ می‌کرده است پاسخی است به موانع و مشکلاتی که برای وی پیش می‌آمده (رفتار با زنان، چندهمسری، تلاش برای حفظ حریم خصوصی، مسئله تقسیم غنایم ، تشویق مسلمانان به جهاد و دادن زکات و...). وی چندان علاقه ای نداشته است که هر سخنی را به عنوان وحی معرفی می‌کند و تنها زمانی مجبور می‌شده که برای امری ضروری نیازمند اعتبار الهی بوده است. در اینجا دیگر خبر چندانی از داستان‌های تورات و انجیل، لحن شاعرانه و قسم‌های فراوان و ترساندن از عذاب الهی قریب الوقوع نیست. می‌دانیم که تمامی این موضوعات از مسیحیت و اندیشه‌های آخرالزمانی آن اتخاذ شده است. اما در مدینه، محمد خصوصا بعد از اینکه متوجه می‌شود برخلاف ادعای نویسندگان، اهل کتاب و یهودیان وی را تصدیق نمی کنند، اندکی به دین حنفی و ابراهیمی رجعت می‌کند (مانند تغییر قبله).

بنابراین هر مطالعه ای از قرآن می‌بایست کاملا بین آیات مکی و مدنی تفاوت بگذارد و آنها را جداگانه تحلیل کند. تفاوت بین مذهب محمد در مکه و مدینه، تنها به شریعت و نقش کاهنی محمد محدود نمی شود. به نظر می‌رسد که ارتباط محمد بعد از مدینه با نویسندگان فرقه مذکور قطع شده است. لحن آیات مکی به هیچ وجه شباهتی به آیات مدنی ندارد. در آیات مکی به وضوح گفته می‌شود که محمد تنها بشارت دهنده است و هیچ وظیفه دیگری ندارد (برای مثال نگاه کنید به سوره کافرون، در این سوره به محمد گفته می‌شود که به کافران بگوید دین شما برای خودتان و دین من هم برای خودم) در حالیکه در آیات مدنی، دستور جهاد صادر می‌شود و همه مردم باید به دین خدا در آیند. علمای اسلام معمولا این تفاوت عظیم میان دین محمد در مکه و مدینه را اینگونه توضیح می‌دهند که در مکه مسلمانان در ضعف بودند و محمد مجبور بود که تنها نقش بشارت دهنده را ایفا کند. این توجیه اگرچه بی پایه و اساس است اما به خودی خود ایرادی ندارد اما نمی تواند تفاوت لحن و عبارات بین ساختار آیات مدنی و مکی را توضیح دهد.

لحن مسیحیایی، بخشایشگر و آخرالزمانی آیات مکی که مداوما بر قیامت، عذاب الهی، نوازش یتیم و دستگیری از گدا توصیه می‌کند و دلبستگی به مال و منال دنیا را نشانه بی‌توجهی به خدا می‌داند، جای خود را به احکام شریعت می‌دهد که صریحا خشونت

و قتل را ترویج می‌کند. به سختی بتوان تصور کرد که نویسنده آیات مدنی و مکی یک نفر باشد ولو اینکه شرایط تغییر کرده باشد.

پس تحلیل فوق از آیات مکی را نباید برای آیات مدنی صادق دانست. منابع اسلامی بیشتر روی حوادث بعد از هجرت متمرکز اند و داستان‌های سیره نبوی ابن اسحاق و تاریخ طبری از جوانی محمد و اعمال وی در مکه بیشتر به اسطوره شباهت دارد تا نقل روایات تاریخی[1]. به نظر من، احادیث و روایات اگرچه در شرح اتفاقات در مدینه می‌توانند کمی معتبر باشند اما برای تفسیر و توضیح آیات مکی باید کنار گذارده شوند.

در نهایت، آنچه ما به عنوان کتاب قرآن در دست داریم، جمع آوری متاخر از نامه‌هایی است که همراه با محمد بوده و آیات مکی را شامل می‌شوند به علاوه احکامی که محمد در مدینه صادر کرده و کتابت شده است. نه می‌توان این نامه‌ها را کامل دانست و نه احکام را. ضرورت جمع آوری قرآن به عنوان یک کتاب در زمان حیات محمد احساس نمی شده است. تنها بعد از تشکیل خلافت و گسترش فتوحات اعراب بود که مسلمانان احساس کردند برای

۱-برای مثال ابن اسحاق و طبری تلاش کرده‌اند تبار محمد را از اسماعیل مشخص کنند و برای او اصالت و اعتبار قائل شوند. مشخصا نمی‌توان این تبارشناسی را واقعی دانست. همچنین داستان‌های باورنکردنی و تخیلی مختلفی درباره پیش بینی ظهور محمد و آشکار شدن بعثت او نقل می‌شود که همگی به لحاظ تاریخی فاقد اعتباراند (مانند حرکت درخت با اشاره محمد، معراج محمد به آسمان، پیداشدن لوحی از زبان داوود درباره حکومت آتی یمن، ظاهر شدن اژدها و...). اما وقتی نویسندگان حوادث بعد از هجرت را روایت می‌کنند تا حد زیادی داستان‌ها واقعی تر جلوه می‌کنند.

صدور قوانین و اداره امپراتوری جدید، نیازمند منبعی برای رجوع به آن هستند. همچنین ایشان می‌دیدند که پیروان هر مذهبی کتابی دارد و پس می‌خواستند که مانند آنان برای خود کتابی داشته باشند. آنچه جمع آوری می‌شود، نامه‌هایی است که برای محمد در دوران پیش از هجرت فرستاده شده است. امروزه مسلمانان جهان تصور می‌کنند که کتابی که در دست دارند همان قرآن و کتابی است که در متن به آن اشاره شده است. اما واقعیت این است که آنها تنها تکه‌های کوچکی از قرآن و مناجات‌ها لابه لای این مجموعه نامه‌ها را در دست دارند.

منابع:

- Luxenberg., C (2007) The Syro-Aramic of Reading of the Koran. Hnas Schiler
- Wansbrough., John (1977) ‘Quranic Studies: Sources and Methods of Scriptural Interpretation’ Oxford Press.
- Gilchrist, John (1995) ‘Qur’an: The Scripture of Islam’. Muslim Evangelism Resource Centre of Southern Africa. Mondeor. 2110. South Africa
- Al Saffee & Al Mahdi, (1999).’ The True Furgan’. WinePress Publishing(1999.(
- Anonymous (?) ‘Book of Jubilees’, BlackSmith. Retrieved from http://www.blackmask.com
- Finely, Gregory C. (2011). ‘The Ebionites and "Jewish Christianity": Examining Heresy and the Attitudes of Church Fathers’. ProQuest LLC.
- Gilliot, Claude. (2008) *‘Reconsidering the authorship of the Qur’an: is the Qur’an partly the fruit of a progressive and collective work?’.* From ‘Quran and its Historical Context’. Routledge. London and Ney York.
- Hippolytus Romanus (?). ‘The Refutation of All Heresies’. Retrived from> http://www.ccel.org/ccel/schaff/anf05.html<
- Eusebius (?).’the Church History’, CHAPTER XXVII.
- Saadi, Abdul-Massih. (2008) ‘Nascent Islam in the seventh century Syriac sources’. From ‘Quran and its Historical Context’. Routledge. London and Ney York. Page 220.
- ابن هشام (؟) سیرت رسول الله: ترجمه سیرت ابن اسحاق از عبدالملک ابن هشام- نشر مرکز- ۱۳۷۳.